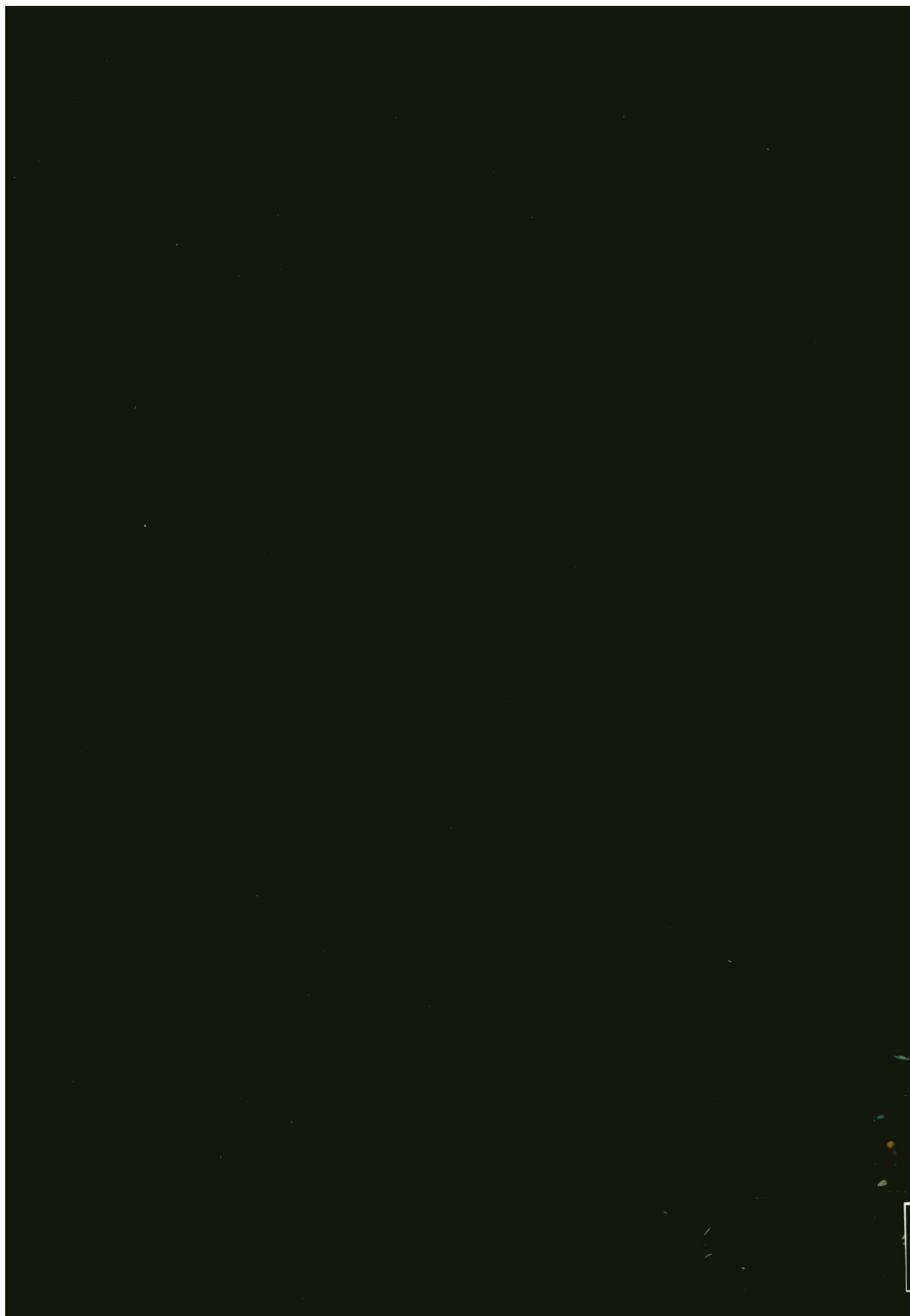
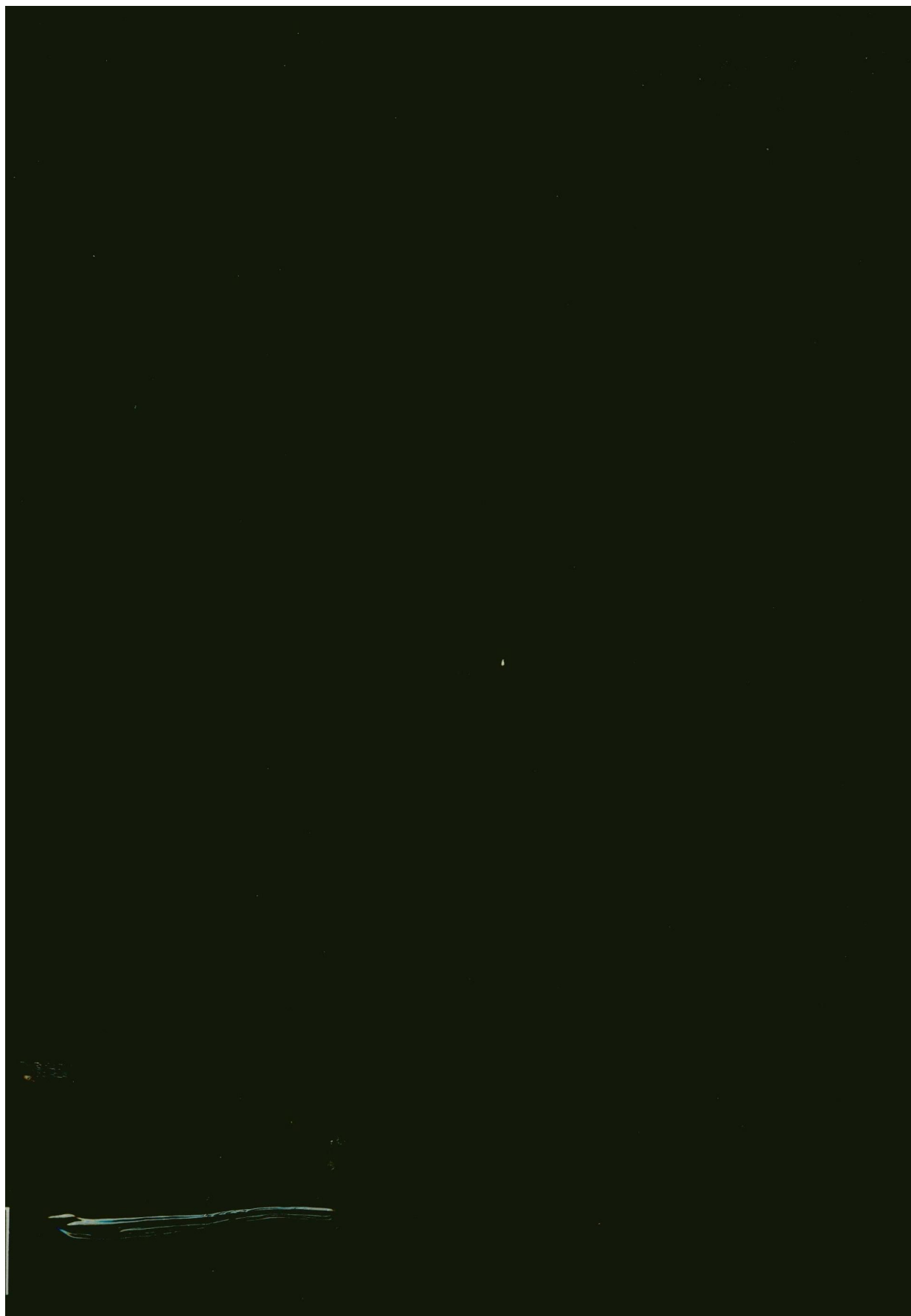






الأدب الرفيع للرجال الصغار

عبد الله بن المقفع

٢/٨١٠ ن

٤/١

دانشکده ادبیّا اصفهان

۳



الأدب الوحیر للولّد الصغیر

تألیف

عبدالله بن المقفع

ترجمه

خواجہ نصیر الدین طوسی

بتصحیح و اہتمام غلام حسین

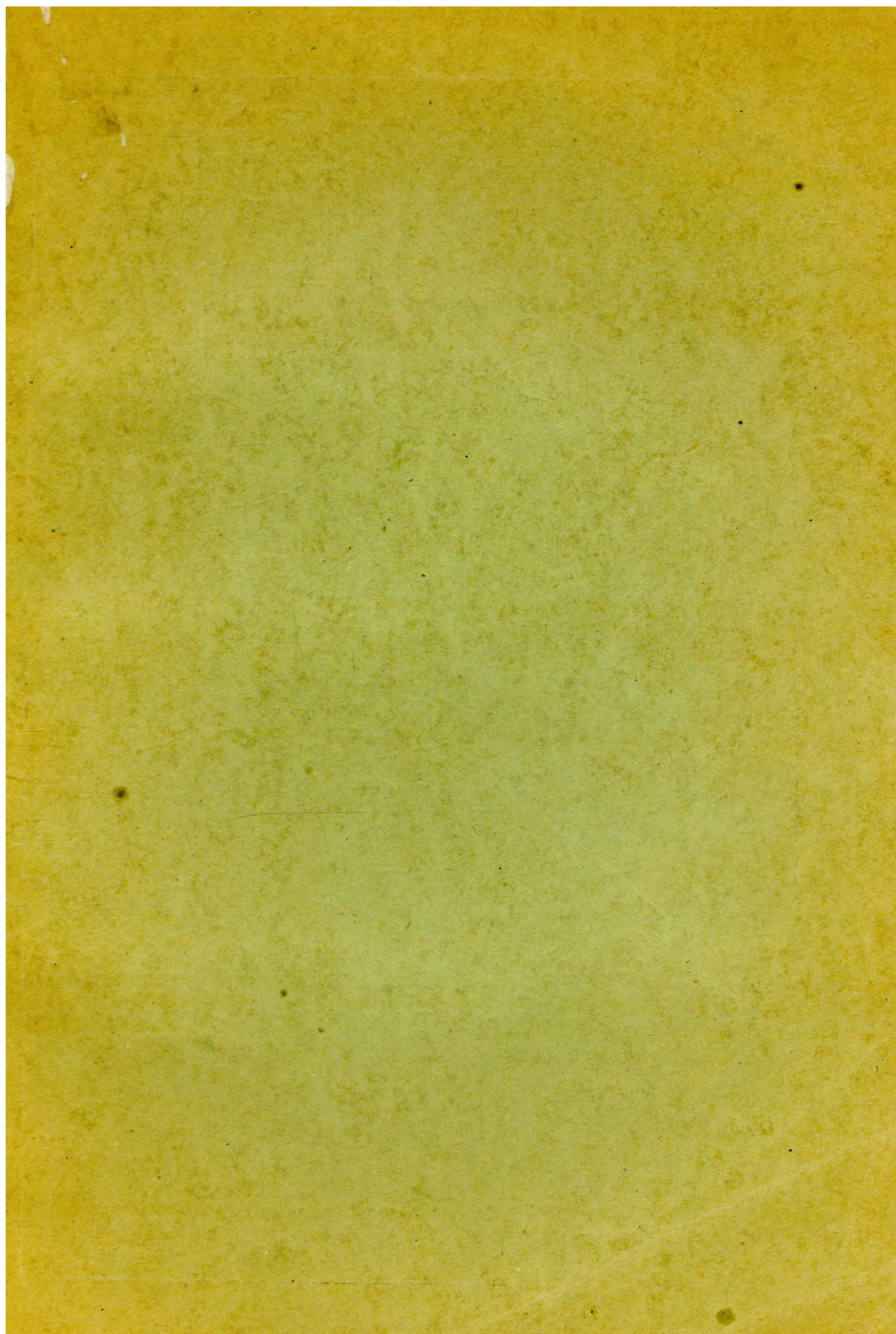
معلم دانشکده ادبیّا

بسرمايہ

کتابفروشی سحریار

اصفهان

۱۳۴۰



دانشکده ادبیات اصفهان

۳

الأدب الوحید للولید الصغیر

تألیف

عبدالله بن المقفع

ترجمه

خواجہ نصیر الدین طوسی

بتصحیح و اہتمام غلامحسین

معلم دانشکده ادبیات اصفهان

بسرمايه

تکثیر و نشر
توابع قسم بود.

نقل از لغت نامه

۱۳۴۰

ص ۴۱۷

۷-
۵۱/۵

نسخه از این کتاب در چاپخانه ربانی بطبع رسید

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

مترجم؛ این رساله را در مقدمه «الادب الوجیز للولد الصغیر» خوانده، و آنرا بعبدالله بن مقفع نسبت داده، و نامی از خود نبرده است، لیکن از مقایسه این ترجمه با اخلاق ناصری و قرائن دیگر انتساب آن به خواجه نصیر طوسی محقق میگردد.

ابن مقفع

اسم او بفارسی روزبه است، پیش از اسلام آوردن کنیت او ابوعمر و پس از قبول مسلمانی بابی محمد گردید، و مقفع پدر او پسر مبارک است واصل او از حوز (۱) شهری از کوره های فارس است.

ابن مقفع در اول کاتب داود بن عمر بن هبیره و سپس کاتب عیسی بن علی بود او یکی از نقله از فارسی عبری است و از کتب اوست: کتاب التاج در سیرت انوشیروان و کتاب خداینامه در سیر و کتاب آئین نامه در اصر و کتاب کللیله و دمنه و کتاب مزدك و کتاب الادب الکبیر معروف بما قرء حسیس (۲) و کتاب الادب الصغیر و کتاب الیتیمه در رسائل (۳) ابن مقفع باختلاف روایات بسال ۱۴۵ یا ۱۴۳ یا ۱۴۲ بقتل رسید (۴).

خواجه نصیر الدین طوسی

ابو جعفر نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی اصلش از توابع قم بود.

۱ - ظاهرأ، جور (فیروز آباد) ۲ - جشنس؟ ۳ - نقل از لغت نامه

دعخدا ۴ - وفیات الاعیان، ابن خلکان، جزء اول طبیع مصر ص ۱۷۲

بسال ۵۹۷ در طوس تولد یافت و در علوم حکمت و ریاضی و نجوم تبهری تمام پیدا کرد و در سلك حکماء و علمای درجه اول ایران درآمد.

قبل از هجوم مغول خواجه با امرای اسماعیلیه مربوط بود و بعد از مغول از مقر بین حضور هلاکو خان و ندیم و مستشار او گردید و در سفرهای مهم بوی رفاقت نمود و راهنمایی کرد و امرای مغول از ارشاد او متنعم بودند مخصوصاً از مهارتیکه خواجه در نجوم داشت او را بتحقیق و رصد واداشتند و علم نجوم بدلالته و پیشرفت زیاد کرد و در مراغه بامر هلاکو خان و نظارت خواجه رصدخانه بزرگی تأسیس یافت و خواجه زیجی باسم زیج ایلخانی ترتیب داد. تألیفات مهم خواجه در ریاضی و منطق و نجوم میباشد که عبارتست از:

تحریر اقلیدس در هندسه و تحریر مجسطی در هیأت و شرح اشارات ابوعلی در منطق و حکمت که پیش از وی امام فخر رازی همین کار را کرده و در ضمن اعتراضاتی نیز بر ابوعلی وارد ساخته و خواجه در اشارات آن اعتراضات را دفع کرده نیز کتاب تجرید العقاید او کتابی است حکمی در کلام و اثبات عقاید شیعه.

از تألیفات مهم خواجه نصیر در فارسی اخلاق ناصری در اخلاق، اساس الاقتباس در منطق و تذکره نصیریّه در هیأت و رساله اوصاف الاشراف در عرفان و سی فصل در نجوم و معیار الاشعار در عروض و قافیه است. (۱)

انتساب اصل ادب الوجیز بابن مقفع

چنانکه مترجم این نسخه در مقدمه یادآور شده است رساله (الادب الوجیز) جزء مجموعه ای از رسائل عربی بوده است منتسب بمنشی بلیغ ایرانی داذبه پسر داذجشنس یعنی عبدالله بن المقفع فارسی که از بلغای درجه اول روزگار و مقدم اساتید انشاء

زبان تازی است و ترجمه‌هایی که از زبان پهلوی بلسان عربی بقلم او پرداخته شده و رسائلی که او باین زبان نگاشته با اتفاق نقّادان سخن از گرانیهاترین جواهری است که زیب پیکر ادبیّات عربی گردیده است . (۱)

مترجم اصل رساله را باین مقفع نسبت میدهد

اما بعد بهر وقت در مجلس عالی ناصرالدین عبدالرحیم ابی منصور رحمه الله ذکر آداب نفس و مکارم خلق رفتی ، و هر که بشرف حضور آن منبع کرم و مجمع محاسن شیم مستسعد بودی او را باقتناء فضائل گزیده و اقتناء شمایل پسندیده اشارت فرمودی ، شعر تا اتفاق افتاد که یکی از خدم برسم و اسم خدمت آن مجلس عالی که معدن مجد و معالی است مجلّدی کتاب بمحلّ عرض رسانید ، مشتمل بر چند رساله از کلام عبدالله بن المقفع رحمه الله تعالی چون در نظر مجلس عالی مرضی آمد سوی این دعا گوی بترجمه آن رسائل از لغت عربی بزبان فارسی اشارتی رفت این دعا گوی با قصور بضاعت صناعت و قلّت بیرایه سرمایه و جمود قریحت و خمود ذهن بر قدرت و استطاعت کما اتی لا کما ینبغی انقیاد و امتثال نمود ؛ و چون رساله اول از آن مجلّد که ابن مقفع آرا در تأدیب و تعلیم پسر خود ساخته است والادب الوجیز للولد الصغیر نام نهاده تمامت ترجمت کرده ؛ عجالت وقت را از سواد باین بیاض نقل کرده آمد تا بخدمتش معروض گردد مبدأ کلام و نسبت ترتیب ابن المقفع در این رساله اینست (۲) .

مرحوم بهار در سبک شناسی ضمن بیان تألیفات خواجه نصیر الدین طوسی بنام ناصرالدین محتشم ، رئیس قهستان گوید :

دیگر ادب الوجیز للولد الصغیر (العزیز ظ) تألیف عبدالله بن مقفع را که در

۱ - نقل از مقدمه مرحوم اقبال بر ادب الوجیز تصحیح خلخالی

۲ - مقدمه ادب الوجیز ص ۳ ، ۴

نصیحت و تربیت است در قهستان بنام صاحب آنجا بیارسی ترجمه کرده است. (۱)
مرحوم عباس اقبال گوید :

در اینکه اصل رساله الادب الوجیز از عبدالله بن المقفع است یا آنکه از جمله رسائلی است که منشیان دیگر بتقلید مؤلفات آن منشی فاضل که قبول عام داشته نگاشته اند نفیاً او اثباتاً چیزی نمیتوانم گفت زیرا که اولاً در فهرست ترجمه ها و تألیفات ابن المقفع رساله ای بخصوص بنام الادب الوجیز مذکور نیست و آنچه ابن الندیم در الفهرست از او در باب ادب یا آداب که ترجمه تحت اللفظی کلمه «آیین» فارسی است ذکر میکند چهار کتاب یا رساله است بقرار ذیل :

۱ - الادب الکبیر ۲ - الادب الصغیر ۳ - الیتیمه در رسائل ۴ - آئین نامه (۲)

مرحوم اقبال حدس زده اند که عنوان : « ادب الوجیز للولد الصغیر » از عناوینی است که کتاب و نساج برای تعرفه آن رساله اختراع کرده اند و گفته اند بعید مینماید که ابن المقفع جهت پسری صغیر اینگونه مطالب عالیه را که حتی پیران تجربه آموخته و خردمندان کامل نیز از مطالعه آن بی نیاز نیستند برشته نگارش در آورده و عنوانی باین نارسائی بر آن گذاشته باشد (۳) پس از این تحقیق دانسته میشود که مأخذی که بدان استناد توان کرد که اصل این رساله منسوبست بعبدالله بن المقفع تنها متن ترجمه فعلی است .

انتساب ترجمه ادب الوجیز بخواجه طوسی

مرحوم بهار در سبک شناسی گوید :

۱ - سبک شناسی جلد سوم ص ۱۵۸، ۱۵۹

۲ - رك : بمقدمه اقبال بر نسخه مصحح خلخالی ص ۵

۳ - رك : بمقدمه اقبال بر نسخه مصحح خلخانی ص و

پیشاهنك و پادشاه علمای ایندوره ملك الحكماء خواجه بزرگ فاضل عالم
فیلسوف نصیرالدین محمد بن محمد الطوسی (۵۹۷ - ۶۷۲) رحمه الله علیه که مدتی در
نزد اسماعیلیان و رفقا میزیسته و چند کتاب بنام ناصرالدین محتشم رئیس قهستان
تألیف کرده است مهمترین همه ، ترجمه و تهذیب طهارة الاعراق تألیف ابن مسکویه است
بقارسی که باخلاق ناصری شهرت دارد ، دیگر رساله در اصول عقاید اسماعیلیان هم
بقارسی که خواجه در قهستان تألیف کرده و بتوسط وزیر بمجلس ناصر السدولة
والدنيا سلطان الرؤسا المظفر بن المؤید تقدیم کرده است . دیگر ادب الوجیز للولد
الصغير (العزیز . ظ) تألیف ابن مقفع را که در نصیحت و تربیت است ، در قهستان
بنام صاحب آنجا بقارسی ترجمه کرده است (۱)

مرحوم اقبال نوشته اند : « در رساله ای که بسال ۱۳۰۵ شمسی در شرح حال
عبدالله بن المقفع نوشته چنین حدس زده بودم که ترجمه رساله الادب الوجیز نیز
بفرمان ناصر الدین محتشم بقلم خواجه نصیرالدین طوسی صورت انجام گرفته باشد
و اگرچه در هیچ جا باین نکته اشاره ای نیست و قطعاً نمیتوان گفت که مترجم
این رساله خواجه است ولی پس از تجدید مراجعه و مطالعه اخلاق ناصری نسبت
انشاء آن را بخواجه چندان بعید نمی بینم » (۲)

مقایسه ادب الوجیز با اخلاق ناصری

مقدمه اخلاق ناصری

در ذکر سببی که باعث شد بر تألیف این کتاب

بوقف مقام قهستان در خدمت حاکم آن بقعه مجلس عالی ناصرالدین ابوالفتح

عبدالرحیم ایمنصور تغمده الله بر حمتہ در اثنای ذکر ی که میرفت از کتاب الطہارہ کہ استاد فاضل و حکیم کامل ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویہ خازن رازی سقی الله ثراہ و رضی الله عنہ وارضاه در تہذیب اخلاق ساختہ است و سیافت آن بر ایراد بلیغ ترین اشارتی و فصیح ترین عبارتی پرداختہ چنانکہ این سہ چہار بیت کہ پیش از این در قطعہ ای گفتہ آمدہ است بوصف این کتاب ناطق است (۱) بمحرر این اوراق فرمود کہ این کتاب نفیس را بتبدیل کسوت الفاظ و نقل از زبان تازی بزبان پارسی تجدید ذکر میباید کرد چہ اکثر اہل این روزگار کہ بیشتر از حلیہ ادب خالیند از مطالعہ جواہر معانی چنان تألیفی بزینت فضیلتی حالی (۲) شوند ، احیاء خیری بود ہر چہ تمامتر ؛ محرر این اوراق خواست کہ این اشارہ را بانقیاد تلغی نماید معاودت فکر صورت بکر بر خیال عرضه کرد و گفت معانی بدان شریفی از الفاظ بدان لطیفی کہ گویی قبایی است بر بالای آن دوختہ سلخ کردن و در لباس عبارتی واهی نسخ کردن عین مسخ کردن باشد و ہر صاحب طبع کہ بر آن وقوف یابد از عیب جویی و غیب گویی مصون نماند.

و دیگر آنکہ ہر چند این کتاب مشتمل بر شریفترین بابی است از ابواب حکمت عملی اما از دو قسم دیگر خالی است یعنی حکمت مدنی و حکمت منزلی و تجدید مراسم دو رکن نیز کہ بامتداد روزگار اندراس یافتہ است مہم است و بر مقتضای قضیہ گذشتہ واجب و لازم پس اول آنکہ ذمت بعہدہ ترجمہ آنکتاب مرہون نباشد و تقلد طاعت را بقدر استطاعت مختصری در شرح تمامی اقسام حکمت عملی بر سبیل ابتداء نہ بر شیوہ ملازمت اقتداء ... (۳)

۱ - در اینجا چہار سطر شعر عربی است ۲ - متعلی خ ل

۳ - مقدمہ اخلاق ناصری ص ۴ ؛ ۵ ؛ از انتشارات کتابفروشی علمیہ اسلامیہ ؛ تہران

مقدمه ادب الوجیز للولد الصغیر

اما بعد بهر وقت در مجلس عالی ناصرالدین عبدالرحیم ابی منصور رحمه الله ذکر آداب نفس و مکارم خلق رفتی ، و هر که بشرف حضور آن منبع کرم و مجمع محاسن شیم مستسعد بودی اورا باقتفاء فضائل گزیده و اقتناء شمایل پسندیده اشارت فرمودی (۱)

تا اتفاق افتاد که یکی از خدم برسم واسم خدمت آن مجلس عالی که معدن مجد و معالی است مجلدی کتاب بمحل عرض رسانید، مشتمل بر چند رساله از کلام عبدالله بن المقفع رحمه الله تعالی مقصور بر آداب و مواظب و اخلاق و نصایح ، چون در نظر مجلس عالی مرضی آمد سوی این دعا گوی بترجمه آن رسائل از لغت عربی بزبان فارسی اشارتی رفت که مگر متأملان و بعضی اهل عصر را از مطالعه فارسی تفهم معانی و اقتباس غرض آسانتر باشد ، این دعا گوی با قصور بضاعت صناعت و قلت پیرایه سرمایه و جمود قریحت و خمود ذهن بر قدر و استطاعت کما اتی لا کما ینبغی انقیاد و امتثال نمود (۲)

از مقایسه مقدمه ادب الوجیز با مقدمه اخلاق ناصری ، و تشابه بعضی از جمل و عبارات این دو مقدمه و تطابق شیوه نگارش و استخوان بندی این دو متن باهم و قرائن دیگر از قبیل حدس مرحوم عباس اقبال و گفتار مرحوم بهار ، بظن غالب توان گفت که ترجمه الادب الوجیز للولد الصغیر بخامه سحر سلطان الحکماء والمتکلمین الحکیم التحریر نصیر المله والذین محمد بن محمد الطوسی باید بوده باشد .

سبک ادب الوجیز

سبک انشاء فارسی اخلاق ناصری و الادب الوجیز خیلی شبیه بیکدیگر و عیناً

گویا ریخته يك قلم است با این تفاوت که اخلاق ناصری کتابی علمی است و الادب الوجیز للمولد الصغیر کتابی ادبی و مترجم این رساله اخیر مطابق روش ابوالمعالی نصرالله منشی در ترجمه کلیلله و بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیارکاتب در ترجمه نامه تنسر ترجمه خود را بآیات و اشعار عربی و فارسی مزین ساخته است و مثل دو مترجم فوق برای آنکه نگاشته خود را بزبان ادبی فارسی انشاء کند مطالب اصل کتاب را گرفته بازوآندی آزادانه در قالب عبارت فارسی ریخته است ، مخصوصاً مترجم الادب الوجیز بترجمه کلیلله ابوالمعالی نظری داشته و يك عده از اشعاری را که در آن گنجانده است عین اشعاری است که ابوالمعالی در کلیلله بهرامشاهی آورده (۱) مانند:

تری الجبناء انّ العجز عقل	و تلك خديعة الطبع اللئيم
اذا غامرت في شرف مروم	فلا تقنع بما دون النجوم
فطعم الموت في امر حقير	كطعم الموت في امر عظيم (۲)
و در کلیلله و دمنه بدینصورت:	
اذا ما كنت في امر مروم	فلا تقنع بما دون النجوم
تری الجبناء ان العجز حزم	و تلك خديعة الطبع اللئيم
فطعم الموت في امر حقير	كطعم الموت في امر عظیم (۳)
ضبط گردیده است . و مانند اینمصرع : همّت را که نام کرده است آ (۴) که در کلیلله و دمنه بدینصورت :	
از دنائت شمر قناعت را	همّت را که نام کرده است آ (۵)

۱ - نقل از مقدمه اقبال بر نسخه مصحح خلخالی ص (ی) ۲ - ادب الوجیز ص ۲۷

۳ - کلیلله و دمنه مصحح آقای قریب ص ۵۶ ۴ - ادب الوجیز ص ۲۹

۵ - کلیلله و دمنه ص ۵۶

نوشته شده است و مانند این شعر :

الرأى قبل شجاعة الشجعان هو أول وهى المحل الثاني (۱)

و مانند این شعر :

قدّر لرجلك قبل الخطو موضعها فمن علا زلقاً عن غرة زلجا (۲)

و مانند این شعر که در ادب الوجیز بدین صورت :

فأياك والامر الذى ان توسّعت موارد ضاقت عليك الموارد (۳)

و در کلیلہ و دمنہ فأياك را بحذف فاء آورده (۴) و مانند این مصرع :

بادر الى الخيرات قبل فواتها (۵)

که در کلیلہ و دمنہ بدین صورت :

فبادر الى اللذات قبل فواتها فانّ قصارى ما تراه غناء (۶)

آمده است. و مانند این شعر :

لا تحمدنّ امرأ حتّى تجرّ به ولا تذمنّه من غير تجريب (۷)

و مانند این شعر :

انّ الصّنيعه لا تكون صنيعه حتّى يصاب بهاطريق المصنع (۸)

که در متن ادب الوجیز و کلیلہ و دمنہ بیک صورت ضبط گردیده است.

و مانند این شعر :

۱ - ادب الوجیز ص ۳۸ و کلیلہ و دمنہ ص ۷۳ مصحح قریب ۲ - ادب

الوجیز ص ۵۷ کلیلہ و دمنہ ص ۱۹۶ ۳ - ادب الوجیز ص ۷۵

۴ - رك : بكلیلہ ص ۲۰۹ ۵ - ادب الوجیز ص ۸۹

۶ - کلیلہ و دمنہ ص ۲۳۸ ۷ - ادب الوجیز ص ۹۹ و کلیلہ و دمنہ ص ۲۴۲

۸ - ادب الوجیز ص ۴۸ و کلیلہ و دمنہ ص ۲۹۱

خلیلی لیس الرای فی صدر واحد اشیرا علی الیوم ماتربان (۱).

درین رساله انواع صنایع بدیعی از قبیل موازنه و قرینه و سجع و مترادفات و مراعات النظم یا جمع بین الاضداد و کنایات و استعارات و اطناب و تشبیه و تمثیل و جمع و تفریق یا سیاقه الاعداد، دیده میشود، و گویا درین صنایع هم مترجم از ترجمه کللیله و دمنه تقلید کرده است. و اینک برای هر یک از متن شاهد میآوریم:

موازنه و قرینه و سجع

«ابتدای فطرت ازوست، و انتهای نشأت باو، نه وهم بغایت جلال او رسد و نه فهم نهایت کمال او را دریابد» ص ۱ «بمزیت کرامت مخصوص است و ختم نبوت بروی منصوص» و بر آنچه سانح و عارض گردد، معاونت و مؤانات و مسامحت و مساوات دریغ نداری» ص ۵ «اقتباس فواید و اغتراب موارد» ص ۶ «در هر کمیت که برسانند محمود است و بر هر عطیت که دهد مشکور» ص ۷ «و هر که از خدای تعالی بترسد، و تقوی را کار بندد، از عوارض و آفات محروس و محفوظ ماند و از حوادث و بلیات امن و مصون باشد» ص ۹ «ملقات حوادث و مهمات مصالح» ص ۳۰

مترادفات

«افتتاح ایراد کلام و استنجاح مراد و مرام» ص ۱ «ذکر آداب نفس و مکارم خلق» ص ۲ «منبع کرم و مجمع محاسن شیم» ص ۲ «تفهیم مغانی و اقتباس غرض»... «قصود بضاعت صناعت و قلت پیرایه سرمایه و جمود قریحت و خمود ذهن»... «بر قدر استطاعت... انقیاد و امثال» ص ۳ «مزید استمتاع و انتفاع ببقای تو طلب کنم، و نظری شافی و فکری کافی نمایم... که بانوار آداب من و عطی یابی و حظی کسب کنی، که با آن منتفع و متمتع توانی بود» ص ۵ «و نیز بسا آن

توفیق ایزدی و جاذبه فضل الهی ، معینی غریزی و معاونی فطری از نفس و ذات و طبیعت و جبلت او حاصل باشد ، ص ۶ » و در تتبع و طلب آن بغایت وسع و مقدرت رسید ، ص ۸ » ای پسر : اگر در حالت صغر سن و عنفوان کودکی کسب آداب واجب دانی ، و بتعلّم آن قیام نمایی ، چون بزرگ شوی نتیجه محبوب و ثمره مطلوب آن بتو رسد « حظّی وافر و نصیبی کامل » « و باید که دوستان و یاران و قرینان و همنشینان تو ، که در امور بایشان استعانت طلبی ، و با ایشان طریق مخالطت و مخالفت سپری و قاعده مصادقت و موافقت ورزی ، اهل عفاف و مروّت و سداد و فتوّت باشند » ص ۱۳ » از سوگند خوردن بسیار و ایمان متواتر حذر نمای و احتراز واجب شناس ، ص ۱۸ » وقتی که از اعوان و اقران و اکفاء و نظرا دور مانده باشی ... » ص ۳۰

صنعت موازنه و ترادف

« خلاصه موجودات و نقاوه کائنات » ص ۱ » موهبت هنی و عطیت سنی ، ص ۴ » اقتضاء فضائل گزیده و اقتناء شمایل پسندیده ، ص ۲ » تصمیم عزم و تنفیذ رأی و امضاء اندیشه خود در آن واجب دان ، و راغب مآرب حقیر و طالب مقاصد مستصغر میاش ، ص ۲۷ » بی وعده ممالط و عشوه مدافعت ، ص ۳۴

مراعات النظیر یا جمع بین الاضداد

« و میان مرغوبی که او را بر آن حثّ و بعث نمایند و محذوری که از آن نهی و زجر لازم شمرند » ص ۷ » که رنج امروز بسبب راحت فردا اندک باشد و مشقّت عاجل در طلب آسایش بنزدیک ارباب خرد قدری ندارد ، ص ۸ » تا خلفی صادق باشی از سلفی صالح مانده و نسلی پسندیده از اصلی گزیده ؛ که راغبی را بدولت توریجائی بتواند بود ، و راهبی از صولت تو نترسد ، ص ۱۲ » و یقین شناس که رزق تو از

دنیا اگر اندك است کسی زیاد نتواند کرد، و اگر بسیارست خلقی را نقصان آن دست ندهد» ص ۱۵ «بمکروهی حقیر که امروز تحمل کنی مضرتی عظیم را که فردا مجذور و متوقع باشی از خویش دفع کن» ص ۶۱ «ملوک زود خشم و دیر رضا باشند» ص ۶۴ «و اتباع و استعمال محاسن، و ترك و اجتناب مساوی آن نظر صائب و فکر صافی لازم شمار، تا صغایر آن سیئات کبایر نشود» ص ۱۷

اطناب

«از ضجرت و تنگدلی و قلت صبر درکارها و اخلاق ذمیمه حذر کن، و اجتناب نمای که باین خصال و عادات مجنب هیچ دوست ترا مستقیم و پایدار نباشد، و همه مردم از تو نفور گردند و از مخالطت با تو مجانبت نمایند» ص ۲۲، ۲۳ «ای پسر: عاقلان و ارباب کیاست را دوست دار و اختلاط با ایشان کن و طریقه و سیرت ایشان را ملتزم و مقتدی باش و در احراز حظ خود از مجالست و مؤانست و معاشرت و محاورت ایشان سعی نما که سیرت ایشان بر قاعده راستی و استقامت است و طریقه و طبیعت ایشان بر جاده وضوح و سداد» ص ۲۵

اما اطنابها ملال آور و مخلّ معنی نیست، و با فصاحت کلام تنافی ندارد

مساوات

از آغاز تا انجام این رساله بیشتر رعایت صنعت مساوات و تعادل و تناسب الفاظ و معانی شده است مانند «ای پسر اگر وقتی در امور دنیاوی مغلوب گردی، باید که بهیچ حال در کار آخرت مغلوب و مغبون نباشی و بدانی که آنچه روزی تست کسی آنرا از تو صرف نتواند کرد و تقدیری که از حکم ازل بتو خواهد رسید هیچ آفریده را دفع آن از تو ممکن نگردد» ص ۱۵ و مانند «ای پسر: همیشه بچشم خویش نظر بر اختیار و عقلا دار، و بگوش خود استماع و اصغاء کلام ایشان کن؛

و ذهن و ضمیر خویش را در قبول سخن و در اقتفاء بسیرت و اقتدا بسنت ایشان کن و وقاد و صافی گردان، و بدانکه این معنی ترا در بلوغ خیرات، و تحصیل مرادات و ادراك منافع و فوائد، بهتر معاونی، و نیکوتر معاضدی باشد؛ و هر کس که بر مناهج خیرات استمرار نماید و احسان و نیکو کاری را ملتزم باشد، از مزید توفیق و موهبت معونت، محروم و بی نصیب نماند. المحسن معان، ص ۵۱ اما در عین اینکه غلبه با مساوات است گاهی هم عبارات مطنّب بنظر میرسد، و جمله کلمات مترادف دیده میشود، ولی این اطناب و ترادف مخّل فصاحت و موجب ملالت نمیباشد، و ذهن را خسته نمیسازد.

ایجاز

در این رساله معانی از الفاظ زیاده تر نیست و چنانکه گفتیم بیشتر مساوات است و گاهی در جمله و کلمات اطناب غیر مخّل دیده میشود (۱)

کنایات و استعارات

« بصبر و تثبّت اعتصام نمای، و دست در دامن تجلّد و تحمل زن، و از منهج قویم شکر و جاده مستقیم سپاس بمضله کفران میل منمای، ص ۱۰ » و هر که او را اندیشه اکتساب آداب دامن گیر شود « ص ۱۱ » و نصایح مرا بصفایح دل و خاطر خود نقش گردانی، ص ۱۲ » منهل مصافات ایشان از شوایب مداجات مصقّی باشد، ص ۱۴ » تا معیشت تو از شوایب نا کامی صافی ماند، ص ۲۴ » دست رد بر پیشانی تو نهند، ص ۳۱ » و او را در طلب آن محتاج تردّد و معاودت مگردان و در بند انتظار مگذار، ص ۳۳ » زینهار که دشمن خود را از حال خود غافل ندانی و باعراض او

۱. ایجاز و اطناب و مساوات را موافق گفته پیشینیان باعتبار زیادت و نقصان و تساوی لفظ و معنی در نظر گرفتیم، نه با اصطلاح دیگر

مغرور نشوی و بخصومت او تهاون نکنی که ناگاه ترا در حبایل کید و مصاید مکر و غدر خویش غافل گیرد» ص ۳۹ «پیش از حلول موانع حزم و اضطرار عنان اختیار بدست داشته» ص ۸۴ «از سرمایه ثواب بی بهره گردی و دست ادراک تو از دامن مطلوب و مقصود قاصر ماند» ص ۸۸ «و چون کسی در خزانه اسرار خود بر تو بگشاید . . . در کتمان و اخفای آن جهد لازم شناس» ص ۹۰ «آینه دل اورنک رذیلت گیرد، و ابواب فراغت خاطر و رغادت عیش بر او بسته ماند» ص ۹۴

جمع و تفریق یا سیافه الاعداد

« . . . که آنگاه دوخصلت نکوهیده و دو حالت مذموم منکر میجمع شوند، یکی آنکه حسنات اندک متفرق و ناچیز گردد، و دیگر آنکه سیئات بسیار از حد تلافی و تدارک تجاوز یابد » ص ۱۸ «ای پسر: در معاشرت با خلق سه عادت را ملتزم باش؛ اول دوستی و موافقت با اخیار و علماء، دوم اضطبار و وقار بر افعال و اقوال اشباه و اکفاء. سیم اجتناب از مجالست و مخالطت اشرا و سفها» ص ۶۶

تشبیه و تمثیل

«چه خلق بد را بخارخسک تشبیه کرده اند که از هر جهت و طرف که روی با او کنی ترا از موصلت خود منع کند» ص ۶۳ و هر که با پادشاه مکابره ای کند همچون کسی باشد که بر مکابره موت اقدام نماید، و هر که مکابره موت جایز شناسد ذلیل بحقیقت آنکس باشد» ص ۶۴

تمثیل

«و مَثَل تو مَثَل کسی باشد که مردم را بر خود اغرا کند و بر نشر معایب خود اعانت دهد» ص ۶۵ «... که هر که بدروغ و تزویر و اثق گشت، همچون کسی باشد که بر امید آب متابعت سراب کند» ص ۶۶

تشبیه

« عداوت دوست و خویشاوند را همچون سطوت سبع حریص شناس » ص ۳۵
 « و هر گاه که نخوت و تکبری بنفس تو راه خواهد یافت و شیطان غرور و سلطان
 عجب بر تو مستولی خواهد گشت . . . دفع نخوت و تجبر واجب شناس » ص ۴۸
 غرور را بشیطان مانند کرده است .

تکلفات

عبارات پیچیده در این ترجمه بندرت دیده میشود مانند : « واگر مکر و هی
 پیش آید و محذوری واقع گردد ؛ تو بسلامت باش ؛ و مستحق ملامت و مذمت
 همراهان و عرضه (۱) عتاب و انکار رفقای خود نشوی ، که من صمت نجی، بیت
 خامشی را حصن ملک انزو اکن و ربططبع خوش نیاید نفس را گوزهر خند و خون گری
 و نیز از آن جهت مضرتی بتو رسد که آن محض نحوست و عین شوم شمرند » ص ۸۲
 که اگر حذف و اسقاطی نشده باشد باید مشارالیه در آن جهت « مفهوم صدر کلام
 یعنی اولی شناختن خود بامرونی و تقلد مصالح طریق باشد و برین فرض معنی چنین میشود:
 اگر کسی خود را در سفر بامر و نهی و تقلد مصالح طریق اولی شناسد مضرتی باو رسد که
 محض نحوست و عین شوم باشد (یعنی هیچ خیری در ار تصور نشود) و هم محتمل
 است که اشاره را بمفهوم مخالف من صمت نجی یعنی من لم یصمت و تکلم ارجاع
 نماییم که لازمه عدم صمت ، مضرتی است که محض نحوست و عین شوم میباشد ، و
 بهر تقدیر از تعقید و تکلف خالی نیست .

آثار متقدمان از قبیل یاهای استمراری و شرطی و تمنائی و پیشوندهای
 «فرا» و «بر» و «فراز» و «در» و «اندر» و لغات غریب و نا مأنوس و ترکیبات
 کهنه از تازی و پارسی هیچیک در این رساله بچشم نمیخورد .

حذف فعل بقرینه

افعال گاهی بقرینه حذف گردیده مانند : « درویش بحقیقت آنست که از ثروت

۱ - در متن عرصه بصاد ضبط کرده اند و ظاهراً باید عرضه باشد

خرد بی بهره است و از حلیت دانش بی زیور « ص ۹۷ » چون منعمی دریاب تو احسانی کرده باشد و حق اصطناع و تربیت او در ذمه تو متوجه گشته کفران جایز مدار « ص ۸۴

تقدیم فعل بر اجزاء جمله

گاهی بشیوه زبان تازی فعل را بر اجزای جمله مقدم انداخته مانند: « ای پسر - عذر مخواه از کسیکه خواهان آن نباشد که ترا معذرتی باید و صحیفه تصرع و اعتذار مخوان پیش آنکه از استماع تقریر حال تو اعراض کند » ص ۸۳ ؛ و ۸۴ « و استعانت و استمداد منمای از کسی که نخواهد وجهی اندیشد و ووسیلتی سازد » ص ۴۸

مصدر مرخم

« بعد از امتحان و آزمایش باخلاف آن نمط رجوع باید کرد » ص ۹۹ « و چون در خیری شروع خواهی نمود » ص ۹۶ « و چه چیز توقع باید کرد » ص ۹۴

فعلهای وصفی

افعال وصفی کمتر دیده میشود مانند « چه آنکس ترا موثوق و مؤتمن دانسته است و بحسن ظن و رأی خوب در حق تو طریق احسان سپرده و جهت خود ترا در امانت و عدالت عدیل نفس و وکیل مصلحت خویش شناخته و گنجور مستودع نفس خود ساخته ؛ تو جهد نمای تا بر آن خلق نیکو که او را بیاب تو بوده است راجح و توقعی که او را از تو بوده بوقا رسد » ص ۸۹

لغات عربی و مصادر مزید و مجرد

لغات عربی و مصادر مجرد و مزید بسیار است ولی از اول تا آخر رساله يك لغت نا مانوس و ثقیل که تنافر یا غرابتی داشته باشد و گوش از شنیدنش آزرده گردد ؛ و بر زبان گران آید یافته نمیشود . مانند اقتناء - اقتفاء - تفهم - اکتساب - اطّلاب -

مداجات - مصافات - تلافی - ثبات - امهال - اتباع - اعتیاد - سداد - احتراز - وقع
 اصفا - کراحت - نفاء - افضال - انعام - مسامحت - محمده - کیاست - اختلاط - مؤانست
 محاورت - مؤالفت - مقاسات - اقتصار - فطنت - تحاشی - نجح - مماطلت - نکایت
 تهجین - فضیحت - صیانت - مکاشحت - خدیعت - مکیدت - انتجاع - انتفاع - تطاول
 تراجع - عتاد - اهبت

صفات فاعلی و مفعولی

مستطاع - مستعدّ - مجنب - مستسعد - منتفع - متمتع - مستبشر - مخصوص
 موعود - صائب - مذموم - راجع - منکر - مجتمع - متفرّق - متواتر - منتظم - موقّر
 موثوق - مأمون - مصدق - مجتاز - متوسط - متوصل - عاطل - محظوظ - راسخ
 معلّق - ملقی - دنازع - واثق - معجب - فائز - مستظهر - معاضد - معاون .

جمعهای مکسر و غیر مکسر

مکارم - محاسن - مقابح - مواظ - مساوی - نصایح - مصالح - صغایر - کبایر
 ایمان - اکفاء - اقران - خواطر - ضمائر - شوائب - مواهب - مآرب - مناقب - ملهمات
 مهمات - متجددات - اعوان - احباب - اقارب - مشاهیر - احوال - امثال - مصاید
 حبایل - مناهج - محارات

جمع با (ان) و (ها)

از آغاز تا انجام صفحات شاید دوازده صیغه جمع بسیاق فارسی داشته باشد و
 آنها عبارتند از :

فاسقان - متاهلان - عاقلان - مفتنان - قربنان - ساعیان - مسکینان - ناصحان
 طاعنان - سفها - ناقلان - محکومان - مصاحبان
 این بود نمونه ای از مختصات سبک ترجمه این رساله که منسوب به خواجه

نصیرالدین طوسی است .

سخن علامه فقید مرحوم عباس اقبال در باره ادب الوجیز

« رساله وجز الادب الوجیز که حالیه از پس نقاب اختفاء بیرون میآید و ادبیات زبان شیوای فارسی را باعلان وجود خود زینتی تازه میبخشد ، رساله ایست در نهایت سلاست عبارت و جزالت کلام و از نمونه های بسیار خوب نثر فارسی در قرن هفتم است و اگر صحت انتساب اصل آن باین المقفع و ترجمه آن بخواجه نصیرالدین چنانکه ظن میرود مسلم شود معانی آن یادگار یکی از بزرگترین فرزندان خلف ایران و قالب عبارت آن اثر قلم یکی از اعظم دانشمندان ما خواهد بود و جای آن دارد که آنرا جهت تعلیم دقایق عالیه مربوط بمعاش و معاشرت و آموختن انشاء سالم متین در ردیف کلیلله بهرامشاهی و گلستان سعدی و جهانگشای جوبنی در مدارس تشویق کنند و آنرا که تا این تاریخ گمنام مانده بوده بر مقام شهرتی که سزاوار آنست بنشانند . (۱)

مقدمه آقای خلخالی

این رساله رانخستین بار آقای سید عبدالرحیم خلخالی در هزار سیصد و دوازده شمسی تصحیح و طبع کرده وی در چگونگی رساله گوید : « چند سال قبل که این بنده را بجمع آوری نسخه های خطی شوقی بود کتابی خطی مشتمل برچند رساله بدستم افتاد یکی از آنها همین رساله بود چون مؤلف و مترجم آن از بزرگان علم و ادب ایرانی بنظر آمد و آنرا از حیث سبک انشاء و مضامین عالیه سودمند و قابل استفاده دید برای اینکه این نسخه نفیس مانند نسخه اصلی عربی آن گرفتار طوفان حوادث نگردد ، درصدد طبع و نشر این رساله برآمدم تا بواسطه طبع و تجلید

از دستبرد حوادث مصون بماند هنگامی که خواستم باین خیال صورت خارجی داده شود نسخه مذکور را پراز اغلاط دیده بطوریکه تصحیح و اصلاح غلطهای آن خصوصاً اشعار و امثال عربی بسیار مشکل بنظر آمد و جای آن داشت که از طبع و نشر آن صرف نظر گردد . ولیکن تزلزلی برار کان اراده خود راه نداده برای اجراء و انجام این نیت درصدد آن برآمدم که شاید نسخه دیگری قدیمی و صحیح ازین رساله بدست بیاورم نسخه ای در خدمت فاضل محترم آقای ملک الشعراء بهار یافته امانت گرفتم متأسفانه آن نیز مانند نسخه خود مغلوط و از حیث تاریخ تحریر مؤخر بود و مورد استفاده واقع نشد عشق و علاقه بطبع و نشر این رساله مرا مجبور و وادار کرد که برخلاف عقیده بتصحیحات ذوقی و اصلاحات سلیقه‌ای مبادرت شود اما درین خصوص بذوق و سلیقه خود قناعت و اکتفا ننموده از عدّه فضلا و دانشمندان که ذکر اسامی ایشان ضرورتی ندارد استمداد و استعانت کرده در تصحیح عبارات فارسی آن باندازه ای که امکان داشت کوشیده و در تصحیح و اصلاح اشعار و امثال عربی آن بدواوین و کتب عربی دسترسی داشتم مراجعه و آنچه مقدور بود از قوه بفعل آمد بعضی از عبارات فارسی و اشعار عربی آن که اصلاحش برای این بنده غیر مقدور بود با همان حال باقی و عیناً نقل گردید (۱)

این بود تمام مقدمه ای که آقای خلیجی برادب الوجیر نوشته اند ، و برای معرفی رساله و مؤلف و مترجم بمقدمه فاضل محقق ، مرحوم اقبال اکتفا کرده اند . علامه فقید مرحوم اقبال در مقدمه این رساله شخصیت و آثار ابن مقفع را مفصل نوشته اند ؛ و در باب انتساب رساله بابین مقفع گفته اند : « چه این کتاب از ابن المقفع باشد و چه از کسانی که بتقلید او اصل عربی آنرا ساخته اند از جهت سبک

تألیف حتی در بعضی مواضع از جهت مضمون و عبارت بی شباهت با آداب ابن المقفع نیست و حکم و مطالب عالیّه آن زاده فکر یکی از هوشیارترین مردم روزگار از جنس ابن المقفع و ریخته قلم سحراری مانند کلك گهربار اوست . (۱)

مرحوم اقبال اطمینان نداشته اند که این رساله ریخته قلم ابن مقفع باشد ، چنانکه صحت انتساب ترجمه آنرا هم بخواجه نصیرالدین طوسی بصراحت و ضرس قاطع اعلام نکرده اند ، فقط از باب اینکه خواجه بمؤلفات ابن المقفع آشنائی داشته و عبارات و جمل مقدّمه ادب الوجیز تقریباً عین عبارات و حمل اخلاق ناصری است ، گمان کرده اند که باید ترجمه از او باشد . (۲)

تصحیحات

در نسخه خلخالی درباره هیچیک از اشعار تازی و پارسی و لغات و جمل توضیح و تفسیری داده نشده است ، حواشی و تعلیقات هم ندارد . نگارنده نسخه مزبور را که بهترین نسخه موجود بود مورد استفاده قرار داد ، و حواشی و توضیحات و تعلیقات و فهرس بدان افزود .

پس از پایان طبع کتاب شنید که فاضل ارجمند جناب آقای محمد تقی دانش پژوه این رساله را با چند رساله دیگر در يك مجلد بضمیمه اخلاق محتشمی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی طبع کرده اند . نگارنده بزودی نسخه آقای دانش پژوه را با نسخه آقای خلخالی تطبیق کرد و اختلاف دو نسخه را در دو ستون بدنبال مقدمه آورد . و نسخه خلخالی را با (خ) و نسخه دانش پژوه را با (پ) علامت گذارد . گروه در نسخه دانش پژوه برای عباراتیست که در نسخه اصل ترکیه بوده و در چاپ خلخالی نیامده است . امید میرود که در طبع دیگر انشاء الله این اختلافات در زیر هر صفحه طبع شود .

۱- رك: مقدمه مرحوم اقبال بر ادب الوجیز خلخالی ص (ز) ۲- رك: بمقدمه مرحوم اقبال ص (ط)

« پ »

« خ »

ص	س	ص	س
۴۹۸	۹	تختم نبوت بروی منصوص	۱
		(ظاهراً غلط چاپی است)	
۱۱	هر چه آن	۲	۱
۱۲	بهر وقت در [خدمت] مجلس عالی	۲	۳
۱۴	باقتنای	۲	۵
۱۵	اقتنای	۲	۵
۱۶	یمتاز	۲	۷
۴۹۹	۴	خدمتی	۲
۱۱	بر قدر استطاعت	۳	۷
۱۱	کما تاتی	۳	۷
۱۳	ترجمت کرده شد	۴	۲
۱۷	مبدأ کلام و تشبیب ابن المقفع	۴	۶
۱۸	و بعطای [بقای] تو بر من منت	۴	۷
	نهاد و ترا بان سن و درجت و مرتبت		سن و درجه و مرتبه
۵۰۰	۳	تا تو از ادب من و عطی یابی و حظی	۵
		کسب کنی که بآن	
۹	معاونت و مؤانات و مساهمت	۵	۹
			معاونت و مؤانات و مساهمت

« پ »

ص	س
۵۰۰	۱۴ باقتباس
۵۰۱	۵ سبب هدیة ایادی او نفس رامهتدی
	وهادی او
۷	۷ و نیز آن توفیق ایزدی و جاذبه
	فضل الهی
۱۳	۱۳ در هر بلیت
۵۰۲	۴ بر همه چیز [ی]
۱۰	۱۰ [تا] خرد را در دل خویش راسخ
	گردانی
۱۴	۱۴ محفوظ و محروس ماند
۵۰۳	۲ ای پسر: در هر بلیت که بتورسد
۲	۲ مصاب گردی و غمناک شوی
۳	۳ که [شعر]:
۴	۴ تا ایزد تعالی
۵	۵ در آن مکروه
۶	۶ بصر و تثبیت
۱۲	۱۲ کسب ادب
۱۶	۱۶ عنایتی و همتی باشد

« خ »

ص	س
۶	۲ بر اقتباس
۶	۸ سبب هدیة ایادی اوست نفس
	را مهتدی و هادی اوست
۶	۱۰ و نیز با آن توفیق ایزدی و
	جاذبه فضل الهی
۷	۶ در هر کمیّت
۸	۳ بر همه چیز
۸	۷ خرد را در دل خویش راسخ گردانی
۹	۳ محروس و محفوظ ماند
۹	۵ ای پسر: بر هر بلیت که بتورسد
۹	۵ مصاب گردی؛ غمناک نشوی
۹	۷ که
۹	۷ یا ایزد تعالی
۱۰	۲ بر آن مکروه
۱۰	۲ بصر و تثبیت
۱۱	۱ کسب آداب
۱۱	۵ تمنائی و همتی باشد

« پ »

ص	س
۵۰۴	۲ از اکتساب
۳	حظی او فرو نصیبی اکمل
۵	دعینی اطلب
۸	عانی
۹	تا خلفی باشی از سلفی صالح مانده
۱۰	رجائی تواند بود
۱۰	وراهبی از صولت تو بترسد
۱۳	ترتیب و ترشیح تو و ایثار آثار خیر
۱۴	فرو نگذاشته ام
۵۰۴	۱۴ در نصیب میل ضمیر
۱۷	برصفایح
۵۰۵	۲ مساعی و مناهی
۵	ستپیدگی مکن
۷	بیت
۹	مر ترا هم چو خویش گرداند
۱۶	برزی

« خ »

ص	س
۱۱	۹ برا اکتساب
۱۱	۹ حظی وافر و نصیبی کامل
۱۱	۱۱ و این اطلب
۱۱	۱۲ عافی
۱۱	۱۳ تا خلفی صادق باشی از سلفی صالح مانده
۱۲	۱ رجائی بتواند بود
۱۲	۱ و راهبی از صولت تو بترسد
۱۲	۴ تربیت و ترشیح تو و ایثار آثار خیر
۱۲	۵ مدّخر نگذاشته ام
۱۲	۶ بر قضیه میل ضمیر
۱۲	۹ بصفایح
۱۲	۱۰ ملاحی و مناهی
۱۳	۳ سترگی مکن
۱۳	۵ شعر
۱۳	۶ گرچه پاکی ترا پلید کند
۱۳	۱۱ ورزی

«پ»

ص س

۲۵۰۶ و محبتی

۱۳ بیت

۲۵۰۷ بیت

۱۰ اکتناز

۱۴ و حاجت خود را از آن بیایی

[که بعد از توفیق و تعیین این

مدت مذکور ، از روزگار

توچندان باقی ماند] که در

آن بحاجات

۱۹ اهامال

۵۰۸ ۴ شیخ

۷ راست گوئی عادت کن

۵۰۸ ۹ اعتبار کنی ، [چنانچه] صدق را

۱۳ [و] از سو کنند

۱۶ و منتظم ماند

۱۲ و نزدیک همگنان بصدق قول و

حکم محمود معروف و موصوف

«خ»

ص س

۱۴ ۵ و محبت

۱۵ ۳ شعر

۱۵ ۷ شعر

۱۶ ۳ اکتار

۱۶ ۷ و حاجت خود را از آن بیایی

که در آن بحاجات

۱۷ ۴ اهامال

۱۷ ۶ شنیع

۱۸ ۳ راست گوئی عادت ده

۱۸ ۵ اعتیاد کنی صدقی را

۱۸ ۸ از سو کنند

۱۹ ۱ و منتظم گردد

۱۹ ۲ و بزرگ همگنان کردی و بصدق

قول و خلق محمود معروف و موصوف

« پ »

- ص س
 ۵۰۸ ۱۸ [و] اگر وقتی
 « ۲ اغضا
 « ۳ بکراهیت
 « ۸ باین عادت
 « ۹ و حدیث ترا اصغا و اسماع نکفد
 (ص : افزوده دارد : و حدیث
 ترا مصدق ندارند)
 « ۹ و بقول تو مبالات والتفات نمایند
 « ۱۰ خیری (ص چیزی)
 « ۱۶ و نقای عرض [تو] مفید تر
 باشد . در مثل است که عی خیر
 لك من الهذر فی غیر مایعنیك و
 در معنی
 ۵۱۰ ۲ و اگر ترا مال نباشد و بدنیای
 دست ندهد ، که در حق
 « ۴ باید که از پیرایه خلق نیکو
 « ۱۱ عموم مردمان

« خ »

- ص س
 ۱۹ ۴ اگر وقتی
 « ۲ اصغا
 « ۵ بکراهت
 « ۸ بر آن عادت
 « ۱۰ و حدیث ترا اصغا و استماع نکنند
 « ۱۰ و بقول تو مبالات والتفات نمایند
 « ۲۰ خیری
 « ۷ و نقای عرض مفید تر باشد و در
 مثل است که العی خیر لك من
 الهذر فی غیر مایعنیك و در
 معنی
 « ۱۰ و اگر ترا مال باشد و دنیاوی
 دست دهد باید که در حق
 « ۲ ای پسر باید که از پیرایه خلق نیکو
 « ۲۱ عموم مردم

« پ »

ص	س
۵۱۰	۱۲ او را در همه [احوال بر]
	افعال [او] محمّدت
۵۱۰	۱۳ و زبانها بذکر خیر او
«	۱۴ معاشرت و مصادقت
«	۱۵ چنانچه
«	۱۶ مساهمت
۵۱۱	۳ عادات محبت
«	۹ زان تست
«	۱۹ خوش گذرد
۵۱۲	۹ سعی نما [پی]
«	۱۴ باخود در مغالطه اند
۵۱۳	۳ و هر کار که
«	۶ از [مزاولت و] تحصیل
«	۹ یری الجبناء ان العجز حزم
«	۱۱ اذا ما كنت فی امر مروم
«	۱۳ فطعم الموت فی امر صغیر
۵۱۴	۶ سعی مینمایی

« خ »

ص	س
۲۲	۱ او را در همه احوال محمّدت
۲۲	۲ و در نامه ها بذکر خیر او
۲۲	۳ معاشرت و مصاحبت
۲۲	۴ چنانکه
۲۲	۵ مسامحت
۲۲	۸ عادات مجتنب
۲۳	۶ آزمون
۲۴	۳ خوش کند
۲۵	۲ سعی نما
۲۶	۱ با خود در مغالطه است
۲۶	۸ و هر کاری که
۲۷	۲ از تحصیل
۲۷	۴ تری الجبناء ان العجز عقل
۲۷	۵ اذا غامرت فی شرف مروم
۲۷	۶ فطعم الموت فی امر حقیر
۲۹	۱ سعی مینمایی

« پ »

ص س

۵۱۴ ۱۳ ولا عرض الدنيا

« ۱۵ طلب [کسب] کرده باشی

« ۱۶ بجای نگاه در نسخه ص: نگار

نوشته

۵۱۵ ۴ حاجت باشد

۵۱۵ ۵ استعراض

« ۷ و بنشاط باشد [واز تو راضی

و بباب تو معتنی]

۵۱۶ ۲ بیت

« ۷ بی کلفت

« ۸ و در جواب سؤال

« ۸ مهنتا دار

« ۱۱ که اگر برخلاف

۵۱۷ ۴ واقارب بیشتر [و با غایله تر]

و معادات ایشان مؤثر تر از

عداوت غیر ایشان [و قول

ایشان در حق تو مسموع تر ،

چه مردم سخن خویشان] و

دوستان ترا

« خ »

ص س

۲۹ ۷ ولا غرض الدنيا

۲۹ ۹ طلب کرده باشی

۳۰ ۸ حاجت افتد

۳۱ ۱ استقراض

۳۱ ۲ و بنشاط باشد

۳۱ ۸ نظم

۳۲ ۴ بی تکلف

۳۲ ۵ و در جواب و سؤال

۳۳ ۳ مهتادار

۳۳ ۲ که اگر برخلاف

۳۵ ۱ و اقارب بیشتر و معادات ایشان

مؤثر تر از عداوت غیر ایشان و

دوستان ترا

« پ »

ص س

۱۱ ۵۱۷ ن و کان

« ۱۷ هریکی کژدمیست

۹ ۵۱۸ که برادر کند پر آذر (ص :

نهد بر) دل

« ۲۰ عزیز تر و بر گزیده تر

« ۲۳ و طریق مصافات سپرد

۳ ۵۱۹ حفظ سر خود را سازی

« ۱۰ یا بر زلتی (ص : ذلتی)

« ۱۲ و بصیرت (ص : نصرت)

« ۱۴ مغرور (در نسخه ص : معذور)

نوشته

« ۱۶ یا خللی

۲۰ ۵۱۹ فقی حسه لاعقله عاب

۳ ۵۲۰ و تواضع [را]

« ۴ [تا] آنگاه که

« ۵ و بتمکن (ص : ممکن)

« ۵ و افشای مکاشحت

« خ »

ص س

۸ ۳۵ ن فکان

۳ ۳۶ هریکی کژدمند

۸ ۳۶ که برادر کند پر آذر دل

۴ ۳۷ عزیز و بر گزیده تر

۷ ۳۷ و طریق مصادقت سپرد

۹ ۳۷ حفظ سر خودداری

۶ ۳۸ یا بر زلتی

۱ ۳۹ و بصیرت

۶ ۳۹ تا خللی

۸ ۳۹ فقی حسبه لاعقل عاب

۲ ۴۰ و تواضع

۴ ۴۰ آنگاه که

« ۴ و بتمکن

« ۵ و افشای مکاشحت

« پ »

ص س

۶۵۲۰ و نصرت

« ۱۲ توقی و مجازت

« ۱۳ تحذیر

۵۵۲۱ و کارهای خرد را (ص : کار

های خورد)

« ۷ ذرینی تجنی منیتی مطمئنة

« ۱۱ بحصول مطلب

« ۱۴ معاضد کردن

« ۱۷ جاذبه حصول

۶۵۲۲ بآنکه ترا

« و خلق بد

« ۸ از نفس تو زایل نشود (ص : از

نفس تو وزایل نشود)

« ۱۴ بر هابیل تا او را

« ۱۶ که عداوت تو با [نفس] خود

مضرتر

۵۲۳ شعر

« ۴ فلن تلقی لها الدهر مکرماً

« خ »

ص س

۶۴۰ و بصیرت

« ۳۴۱ لوم و محاورت

« ۴ تحذر

« ۸۴۲ و کارهای خود را

« ۹ کفی محنتی قلبی بها مطمئنة

« ۲۴۳ بحصول مطالب

« ۵ معاضد گردان

« ۹ واسطة حصول

« ۴۴ نه آنکه ترا

« و ظن بد

« ۶ از نفس تو زایل نشود

« ۱۲ بر هابیل که او را

« ۱۴۵ که عداوت تو خود مضرتر

« ۳ بیت

« ۴ فلن یلقى لها الدهر مکره

« پ »

ص ۳

۵۲۳ ۵ پس از [حسد و] بد خوئی،

محترز باش

« ۶ متصوّر (ص : تصوّر)

« ۶ تو بنسبت مصالح

« ۹ آن باشد (ص : باش)

« ۱۵ و بانتفاعی

« ۲۴ ۳ و بآن درجه رسی

« ۴ بمنافع و منایع

« ۵ و استطاعت (ص : استطاعت)

« عجب کبر

« ۶ طراوت (ص : طراوت)

« ۹ مرمد

« ۱۰ فاکحلهم

« ۱۲ فتواضعوا (ص : فتواضی)

« ۱۳ عادت کنید که خدای

« ۱۶ و باید که [مبرّت و] احسان

و انعام

« ۵۲۵ ۵ و همچنان

« خ »

ص ۳

۴۵ ۵ پس از بدخویی محترز باش

« ۶ متصور

« ۶ تو بسبب مصالح

« ۸ آن باشد

« ۴۶ ۳ و بانتفاع

« ۸ و بآن در حدّی رسی

« ۹ بمنافع و متابع

« ۴۷ ۱ و استطالت

« ۲ عجب و تکبر

« ۲ طراوت

« ۵ مرقد

« ۵ فانجلهم

« ۶ فتواضعوا

« ۷ عادت کنید خدای

« ۴۸ ۲ و باید که احسان و انعام

« ۵ و همچنین

«پ»

ص س

۶۵۲۲ تحاشی نمایی

« ۷ ثواب و ثنا

« ۱۰ اصلاح نفس [خود] بتذکر
حالت خویش

« ۱۴ سوی قحبه

۶۵۲۶ توقع نکنند (ص دارد)

« ۳ و هزل [ومجون] وسخن سخف

« ۵ برذیل (ص: برذلت)

« ۱۴ ودر اقتفای سیرت

« « بسنت ایشان ، وقاد

۶۵۲۷ ۴ ان یذهب

« ۶ مراجع تر

« ۸ التذاذ (ص: التراز)

« ۱۴ استنادی

۶۵۲۸ ۳ مواقع حزم

« ۵ تفرد رای

« ۶ وبعیث

« ۱۲ بتوقع رضا

«خ»

ص س

۶۴۸ تحاشی نمایی

« ۷ ثواب دنیا

اصلاح نفس بتذکر حالت خویش

الاقحبه

۶۴۹ ۸ توقع نکنند

« ۹ و هزل وسخن سخیف

« ۱۰ برذیل

۶۵۱ ۴ و در افتفا بسیرت

« « بسنت ایشان کن ووقاد

۶۵۲ ۱ لن یذهب

« ۳ راح تر

« ۵ التذاذ

۶۵۳ ۲ استشهادی

۶۵۴ ۳ موانع حزم

« ۵ تفرد برای

« ۶ وبعیب

۶۵۵ ۳ بتوقع برخا

« پ »

ص	س
۵۲۸	۱۴ اکنون است و لا تعلم
«	۱۸ در خاطر آر (ص: آورد)
۵۲۹	۲ و دفع نقض (ص: آورد و دفع نقض)
«	« و مناقضه [او] بفهم
«	۳ و بر وفق (ص: رفق)
«	« و بمراد
«	۱۰ با تحرّی
۵۲۹	۱۰ و هوای مراد ایشان را بر هوای مراد خود ایثار کنی
«	۱۲ برزند
«	۱۴ اکراه کن
«	۱۶ سمت هوی (ص: هوا)
«	« بالای طاقت ایشان بماند
۵۳۰	۲ التماس آن
«	۴ رنجور و کوفته گردد
«	۶ دوستان و برادران نباشد
«	۷ در هیچ کار

« خ »

ص	س
۵۵	۶ اکنون راست فلا تعلم
۵۶	۴ در خاطر آر
«	۴ و دفع نقض
«	۵ و مناقضه بفهم
«	۶ و بر وفق
«	« و بمراد
۵۷	۵ یا بجزئی
۵۷	۵ و هوی و مراد خود را بر هوی و مراد ایشان ایثار کنی
«	۷ ورزند
۵۸	۲ اکراه مکن
۵۸	۴ سمت هوی
۵۸	۷ بالای طاقت ایشان نماید
۵۹	۱ و التماس
۵۹	۳ کوفته و رنجور گردد
۵۹	۶ دوستان و برادران نباشند
۵۹	۷ در هیچ کاری

« پ »

ص	س
۵۳۰	۱۱ ابوالعینای
«	۱۲ که انشاد میکرد
«	۱۴ یا من يؤمل
۵۳۱	۳ جمع کرده ای
«	۱۷ متوقع باشد
«	۱۸ رام
۵۳۲	۲ رای
«	۵ برزی (ص: برزی)
«	« کسی (ص: کس)
«	۶ فضلی شناسد
«	۹ تحریر (ص: تحریر)
«	۹ مجانبیت [ایشان]
«	۱۴ مقاومت و مبالغت
۵۳۳	۲ و از سروثوقی که از ملاحظت
	آثار عنایت
«	۸ و مکاشفت
«	۱۳ متعنتان
«	۱۳ سلامت باشی
«	۱۶ مردم را بر خود اغوا کند

« نج »

ص	س
۶۰	۱ ابوالعینای
۶۰	۲ که انشا میکرد
۶۰	۳ یا من يؤمل
۶۱	۲ جمع کرده
۶۱	۱۲ متوقع باشی
۶۲	۱ آرام
«	۲ راهی
«	۶ بودی
«	۶ کسی
«	۷ فضلی شناسد
۶۳	۲ تحریر
«	۲ مجانبیت
«	۷ مقاومت و مغالبت
۶۴	۲ و از سروثوقی که از ملاحظه آثار
	عنایت
«	۸ مکاشحت
۶۵	۱ مفتتنان
«	۲ سلامت یابی
«	۲ مردم را بر خود اعرا کند

« پ »

- ص س
 ۵۳۳ ۱۹ [و] سوم
 ۵۳۴ ۳ متحلی کردی (ص: گردد)
 « ۱۱ فکّل قرین (ص: بان القرین)
 « ۱۳ همچنو
 « ۱۸ مجارات و ممارات
 ۵۳۵ ۵ و در تتبّع وجوه خطای آن
 بغایت اجتهاد برسی
 « ۶ که (ص: و)
 « ۸ مظاهرت (ص: مضاهرت)
 « ۱۰ مجالس از لوازم شناس
 « ۱۶ مثبت
 « ۱۷ هر کار
 ۵۳۶ ۶ مہذب [مرتّب] گویی
 « ۷ صلف و استحقاق زعامت
 « ۱۰ مقابل تو باشد
 « باحراز خصل
 « ۱۵ هست ممکن کز آنچه هست ترا
 « ۱۹ بالای [ایشان] نشست
 ۵۳۷ ۶ تا اگر

« خ »

- ص س
 ۱ ۶۶ سوم
 « ۲ متحلی کردی
 « ۱ ۶۷ فکّل قرین
 « ۲ همچو او
 « ۶ مجارات و مجارات
 ۶۸ ۲ و در تتبّع وجوه صواب و خطای
 آن بغایت اجتهاد برسی
 « ۴ که
 « ۶ مظاهرت
 ۶۹ ۱ مجالس لازم شناس
 « ۶ متانت
 « ۸ هر کاری
 ۷۰ ۵ مہذب گویی
 ۷۱ ۱ سلف و استحقاق رعایت
 « ۴ مقابل تو نباشد
 « ۴ و باحراز فضل
 « ۸ هست ممکن که آنچه هست ترا
 ۷۲ ۲ بالای نشست
 « ۸ یا اگر

« پ »

ص س

۵۳۷ ۱۰ اقرار داده باشد

« ۱۲ و نظرا [و مجالس اقران] و اکفاء

« ۱۶ [نکت] مصالح

« ۱۷ و مقام بشناختی (ص: نشناختی)

« بجایی نشینی که بسوی خود

« ۱۸ این مواعظ

۵۳۸ ۴ بیت

« ۷ که ازو جان و مال بر خطر است

« ۹ ردّ [سخن]

« ۱۰ پنداری غنیمتی

« ۱۳ عقيله ای

« ۱۴ افکنده

۵۳۹ ۳ لا ینتفع

« ۹ زانه

« ۱۰ بر مائده ای

۵۳۹ ۱۱ آرند

۵۳۹ ۱۱ نظر میفکن

« ۱۲ که دست [بطعام برد، و سبقت

« خ »

ص س

۷۳ ۵ اقرار کرده باشد

« ۶ و نظرا و اکفاء

۷۴ ۴ و مصالح

« ۵ و مقام بشناختی

« ۵ بجای نشینی که برای خود

« ۶ این مواعظه

« ۷ شعر

« ۱۰ که از اوجان و مال بر خطر است

« ۱۲ ردّ

« ۱۳ پنداری قیمتی

۷۵ ۲ عقبه ای

« ۳ افکنده (مادر متن بطریق املاء

معمول با یا نوشتیم)

« ۶ لا ینفع

« ۱۰ بل انّه

« در مائده ای

۷۶ ۱ می آرند

« نظر مفکن

« ۲ که دست بنان و خوان بکشد

« پ »

ص س

جایز شمار، و آخر کسی مباحث

که دست [از] نان و خوان

(ص : خان) بکشد

۱۴ ۵۳۹ حکم کنند

« ۱۵ از امثال این

« ۱۷ قناعت نماید

۱۱ ۵۴۰ او نشره

« ۱۲ لائکرها

« ۱۵ مظان (ص : مضان)

« خواری [وابتذال] میار

۱۲ ۵۴۱ مذموم [و ملوم جمهور] خلق

« ۱۶ انقضا [ی آن] تا بیس (ص

: نه بس)

« ۱۸ واکفاء [مفاخرت و] منافرت

۵ ۵۴۲ فیص [و] فضل

« ۷ و حالت دست تنگی [طرایق

حسن] معیشت بتجلد مسلوک دار

« ۷ صیانت [نفس] خود

« خ »

ص س

۳ ۶۷ حکم کند

« ۴ از امثال آن

« ۶ قناعت ننماید

۷۷ ۴ او تسره

« ۵ لا کرهتها

« ۷ مظان

« ۷ خواری میار

۷۸ ۱۰ مذموم خلق

۷۹ ۳ انقضا تا بیس

« ۵ واکفاء منافرت

« ۸ فیض فضل

« ۱۰ و حالت تنگدستی معیشت بتجلد

مسلوک دار

« صیانت خود

«پ»

ص س

۵۴۲ ۱۲ نامرضی [و احتمال] و اختیار

« ۱۷ تبه الفقراء

« تفسیرش آنستکه

« ۱۸ چون نیکو است تواضع توانگران

درویشان و مشاکین را

۵۴۳ ۵ این يك موعظت

« ۱۱ بسفر [ی]

« ۲۷ خیر [ی] و منفعتی

۵۴۴ ۲ و عرضة

« ۶ از آن تبعث مضرتی بتو رسد

« ۸ در شهر (ی) غریب

« ۱۱ اعتبار و اختیار

« و سمت ارباب خرد

« ۱۵ مجالست و مجاورت

« ۱۶ یا راغب [به] مدح

« ۱۷ از تحیت او بتحیت [و] ترحیب

۵۴۵ ۲ ماند

« ۲ تنصل و اعتذار

« ۳ اعراض نماید

«خ»

ص س

۸۰ ۴ نا مرضی و اختیار

« ۸۰ ۸ تکبر الفقراء

« ۹ تفسیرش اینستکه

« ۱۰ چه نیکوست تواضع توانگران

و درویشان و مسکینان را

۸۱ ۲ این يك وعظ

« ۶ بسفر

۸۲ ۴ خیر و منفعتی

« ۶ و عرصه

« ۹ از آن جهت مضرتی بتو رسد

۸۳ ۱ در شهر غریب

« ۴ اعتبار و اختیار

« ۵ وصفت ارباب خرد

« ۸ مجالست و مجاورت

« ۹ یا راغب مدح

« ۱۰ از تحیب او بمحبت ترحیب

« ۱۳ باید

۸۴ ۱ تضرع و اعتذار

« ۲ اعراض کند

« پ »

ص س

۵۴۵ در حق تو

« ۱۷ آن صناعت و ترشیح غرس آن

مبرات

« ۵۴۵ چه این طر [ا] یق و عادات

« ۱۰ در نظر نظر او بمجالس اکفاء

آراسته و موقر کند

« ۱۱ حلم و سکون

« ۱۲ چنانچه

« ۱۳ سنّی (ص : سن)

« باطراف

« ۱۶ لم يؤد عنه

« ۵۴۷ تا بند امت عاقبت

« ۴ تا اینجا تفسیر سخن

« ۵ و در حالت

« ۶ که بعد از آن اگر بروند امتی آرد

« ۸ مضرتها را توقع باید داشت و

در عاجل

« ۱۲ بیت

« خ »

ص س

« ۸۴ در باب تو

« ۸۵ آن صناعت و ترشیح عرض آن

مبرات

« ۸۵ چه این طریق و عادات

« ۱۰ در نظر اقران و اکفاء بمحاسن

آراسته و موقر کند

« ۱۱ بحلم و سکون

« ۱۲ چنانکه

« ۱۳ سنّی

« با طرف

« ۱۵ لم یزد عن

« ۸۶ تا بوخامت عاقبت

« ۶ تا اینجا معنی سخن

« و در حال

« ۷ که اگر بعد از آن بروند امتی آرد

« ۱۰ مضرتها توقع باید داشت و

در آجل

« ۸۲ نظم

« پ »

ص س

۵۴۸ ۲ مفتش

« « و مذکور شوی [و کذب و افتعال]

و دروغ

« ۳ وسیلت حاجات و واسطه مطالب

(ص : حاجت واسطه)

« ۴ بآن عیب و رذیلت

« ۵ علیه الصلوة و السّلم (ص : ع)

« ۶. بسیار [خوردن] روا مدار

« ۷ مستعجل

« ۱۳ فرح و مرح

« ۱۷ بادای حمد و شکر

« ۵۴۹ ۱۲ و چون کسی ترا

« ۱۴ ان تؤدّوا (ص : ادّوا)

« ۱۵ بحسن الظّن

« ۱۸ راجح [آبی]

« ۵۵۰ ۴ یا کاری [طمع] در تو بندد

« ۷ جایز مدان

« ۱۰ بمعونت و عنایت

« خ »

ص س

۸۷ ۶ مستهجن

« « و مذکور شوی و دروغ

« ۷ وسیله حاجات و واسطه مطالب

« ۷ بآن عیب و زور

« ۸ علیه الصلوة و السّلام

« ۹ بسیار روا مدار

« ۸۷ ۱۰ مستعمل

« ۸۷ ۱ فرح و ترح

« ۶ بادای شکر و حمد

« ۸۹ ۵ و چون ترا کسی

« ۷ ان تؤدّوا

« ۸ بحسن ظنّ

« ۱۱ راجح

« ۱۴ یا کاری در تو بندد

« ۹۰ ۳ جایز مدار

« ۶ بمعونت و صیانت

« پ »

ص س

۵۵۰ عاجز بوده

۱۲ « باین سنت

۱۳ « موجب کثرت و تعاون و تعاضد

۱۵ « مهتّا [و مواد استمتاع مهتّا]

گردد

۵۵۱ و تقسیم ضمیر

۹ « با تو مکاشفت کردی

۱۴ « ریت (ص: رتبت)

۱۵ « صادق قول

« نقل و نمیمت

۱۸ « احنف بن قیس

۵۵۱ متهم گردانند (ص: گردانید)

۵۵۲ چه بد فعلی

۴ « و شبّهت نمانده

۶ « [شعر]

۱۰ « بتتبّع و ممایلت

۱۲ « و وقار ورزیدن بر مکروهی

یسیر و [بلیّتی] حقیر

« خ »

ص س

۷ « عاجز مانده

۹ « باین سبب

« موجب کثرت تعاون و تعاضد

۱۲ « مهتّا گردد

۹۱ و تقسیم ضمیر

۸ « با تو تکائف کردی

۹۲ « ریت

۵ « صادق القول

۶ « فعل نمیمت

۸ « احمد بن قیس

۹۲ « متهم گردانند

۱۰ « چه هر فعل

۹۳ « و شبّهت نیست

۳ « در نسخه آقاي خلخالى ندارد

۶ « بتتبّع و مجاملت

۷ « و وقار ورزیدن بر مکروهی

بشیز و حقیر

« پ »

ص	س
۵۵۲	۱۵ الصَّبْرُ اَوَّلُهُ مَرَّةً مَذَاقَتُهُ (ص: مزاقته)
« ۱۸ »	وسعايت مقرّبان ومخلطان
۵۵۳	۳ که اکثر اوقات او [را] از استماع
« ۴ »	رنجور دل باید بود
« »	منقسم ضمیر
« ۶ »	رغادت (ص: رفاعت)
« ۷ »	و چه خیر توقع شاید کرد از کسی
	که بوصمت شیمت جهل
« ۱۱ »	نیکو شناخته باشد
« ۱۶ »	حرص و ولوع تو بر مخالطت و
	مخالصت ثقات
« ۱۷ »	وابنای [جنس] خود
۵۵۴	۲ رغبت نموده [و] جدّوسعی
« ۴ »	معاشرت ومجاورت
« ۷ »	مانع ووازع آید
۵۵۴	۱۸ وتوانگری نفس نیست [که]
	توانگر و صاحب یسار (ص: ساحت)
۵۵۵	۲ اکرم علیه من العقل

« خ »

ص	س
۹۴	۱ الصَّبْرُ اَوَّلُهُ مَرَّةً مَذَاقَتُهُ
۹۴	۳ وسعايت مقرّبان ومخلصان
« ۵ »	که اکثر اوقات او از استماع
« ۶ »	رنجور دل ماند
« ۷ »	متقسم ضمیر
« ۹ »	رغادت
« »	و چه چیز توقع باید کرد از
	کسیکه بوصمت سمت جهل
۹۵	۳ نیکو ساخته باشد
« ۷ »	حرص و ولوع تو بر مخالطت و
	مخالصت ثقات
« ۸ »	وابنای خود
۹۶	۱ رغبت نمود جد و سعی
« ۳ »	معاشرت ومجاورت
« ۶ »	مانع وراذع آید
۹۷	۵ وتوانگری نفس نیست توانگر
	وصاحب یسار
۹۷	۷ اکرم خلفا من العقل

« پ »

ص	س
۵۵۵ بیت	«
۱۰ « عادت گیر	«
۱۱ « وقسمت تو	«
۱۵ « بکسی میلی باشد و بیاب (ص :	«
ثبات (بی نقطه درب)	«
۵۵۶ ۶ تو بملامت (ص : تو و بملامت)	«
۸ « واثق شده [که] دل‌های	«
۹ « و هر کسی را طبیعتی غالب	«
۱۱ « فلوکانت الاخلاق تحوی ورائة	«
۱۵ « ولکنسها الافدار	«
۱۲ « اجتهاد	«
۵۵۷ ۳ و دوستان [واهل عنایت] را ظن	«
۵ « و سوء الظن باشد	«
۶ « بر افساد و بی تدبیری حمل کنند	«
۸ « و خاموشی [او] را	«
۱۰ « و ما احد عن السن الناس سالماً	«
۱۲ « فان كان مقداماً يقول : اهوج	«
۵۵۸ ۲ فلا تحتفل بالناس في الحمد والثناء	«

« خ »

ص	س
۹ « شعر	«
۹۸ ۵ عادت کن	«
۶ « وقسمت داده	«
۹ « بکسی میل باشد بباب	«
۹۹ ۴ تو بملامت	«
۶ « واثق شده دل‌های	«
۷ « و هر نفسی را طبیعتی غالب	«
۹ « فلوکانت الاخلاق تحوی درایة	«
۱۱ « و لکنسها الافدار	«
۱۲ « واجتهاد	«
۱۰۰ ۲ و دوستان را ظن	«
۴ « و سوء ظن باشد	«
۵ « بر اسراف وی حمل کنند	«
۷ « و خاموشی را	«
۱۰۱ ۱ و ما احد من السن الناس سالماً	«
۲ « فان كان مقداماً يقولون : اهوج	«
۵ « فلا تحتفل بالناس والحمد والثناء	«

« پ »

ص س

۵۵۸ ۴ عبدالله بن المتفّع

« ۵ دعا گوی [مخلص] از عرض این

[نقد نبیره درین] کلمات

« ۶ و عبارت واهی بر نظر مجلس

شریف عالی [بزرگوار شاهنشاهی] که محک

« ۸ چه نقد هایی بس نفایه است این

و ناقد بس بصیر (ص : نادر بس بصیر)

« ۱۰ عادت سجات و سماحت ورزد

۵۵۹ ۲ در ترجمه [دیگر] رسائل که

در صدر

« ۳ انشاء الله تعالی انّه ولی التسییر

ومنه المعونة

« خ »

ص س

۱۰۱ ۶ عبدالله مقفّع

« دعا گوی را عرض این کلمات

« ۷ و عبارات واهی در نظر مجلس

شریف عالی که محک

۱۰۲ ۱ چه نقد هایش بلقا زشت و این

ناقد بصیر

« ۴ عادت شجاعت و سماحت ورزد

« ۵ در ترجمه رسائل که در صدر

« ۶ انشاء الله تعالی

اینها اختلافاتی است که بعد از تطبیق دقیق نسخه خلخال با نسخه آقای

دانش پژوه بیرون آمد .

نگارنده ادعا نمیکند که در تصحیح این کتاب گرانقدر از خطا مصون بوده

و ره صواب پیموده است زیرا نقص بیشک در سرشت فرزندان آدم مفطور است .

بنا برین از ارباب خرد و براءت تقاضا دارد که چون برزئت و لغزشی وقوف

یابند راقم سطور را بر آن بیاگاهانند تا در مرتبه نقص باقی نماند .

در ختام سخن بیايد از جناب آقای دکتر عباس فاروقی ریاست محترم دانشکده
ادبیات اصفهان که این نسخه هارا در اختیار حقیر گذاردند صمیمانه تشکر کنم
و هم از دیگر اساتید و همکاران ارجمندم خاصه از آقای محمد صدر هاشمی
و آقای بدرالدین کتابی که همواره راهنمای من بوده اند سپاسگزاری نمایم
پایان پذیرفت مقدمه کتاب الادب الوجیز للمولد الصغیر بدست این خطای
ناچیز غلامحسین آهنی در صبح چهارشنبه هفتم تیر ماه هزار و سیصد و چهل خورشیدی
مطابق با چهاردهم محرم هزار و سیصد و هشتاد و یک هجری در شهر اصفهان .

بسم الله الرحمن الرحيم

الادب الوجيز للولد الصغير

افتتاح ایراد کلام و استنجاح (۱) مراد و مرام بحمد و ذکر خداوندی
سودمند آید که ابتدای فطرت (۲) از اوست و انتهای نشأت (۳) باو ، نه وهم
بغایت جلال او رسد و نه فهم نهایت کمال او را دریابد .

شعر :

احمدہ و لا اطيع حمدہ لکننی اثنی علی ما اسسا (۴)
و پس از حمد و ذکر آفریدگار نثار (۵) ثنا (۶) و آفرین سزاوار وجود
خلاصه موجودات و نقاوه (۷) کائنات محمد مصطفی باشد که از حق بمزیت کرامت
مخصوص است و ختم نبوت بر وی منصوص (۸) علیه و علی آله السلام .

-
- ۱ - روایی خواستن (فرهنگ نفیسی) . ۲ - فطرت بکسر اول :
آفرینش (صراح اللغة) . ۳ - آفریدن (صراح اللغة) . ۴ - اورا
میستایم و بر آنگونه که باید توانای ستایش او نیستم ولی بر آنچه بنیاد نه-ساد
سیاس میگذارم . ۵ - باشیده شده . افشانده شده . پولی که در عروسی
و یا در روز عید میان مردمان می افشانند ، (فرهنگ نفیسی) . ۶ - بفتح اول:
ستایش (غیاث اللغة) . ۷ - تضم اول : برگزیده . (فرهنگ نفیسی) . (صراح
اللغة) . ۸ - ظاهر و آشکار (فرهنگ نفیسی) .

بیت :

هر آدمی که او ثنا گفت هر چ آن نه ثنای او خطا گفت
اما بعد بهر وقت در مجلس عالی ناصرالدین عبدالرحیم ابی منصور (۱) رحمه الله
ذکر آداب نفس و مکارم خلق رقتی ، و هر که بشرف حضور آن منبع کرم و
مجمع محاسن شیم (۲) مستسعد (۳) بودی او را باقتفاء (۴) فضائل گزیده و اقتناء (۵)
شمایل (۶) پسندیده اشارت فرمودی ، شعر :

یمتار من رأیه نصر و من یده رفت و من فمه الآداب والحکم
علت مساعیه عن صدر فلا انشرحت عن صد رحاسده بلوی و لا غم (۷)
تا اتفاق افتاد که یکی از خدم (۸) برسم و اسم خدمت آن مجلس عالی

-
- ۱ - ناصرالدین ابوالفتح عبدالرحیم بن ابی منصور رئیس و محتشم قهستان است که
خواجۀ علامه استادالبشر نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی مدتی در دستگاه
او میزیسته و کتاب اخلاق ناصری را پیش از تاریخ ۶۵۳ باشاره و بنام او انشا
کرده است . (نقل از مقدمۀ مرحوم اقبال بر همین کتاب) .
 - ۲ - بکسر اول وفتح دوم : عاداتها وخواها (غیاث) .
 - ۳ - نیک بخت شده . کامران . خجسته . (فرهنگ نفیسی)
 - ۴ - پیروی و متابعت (صراح . فرهنگ نفیسی) ، اقتفی اثره : در پی آن رفت (منتهی الارب)
 - ۵ - ذخیره کردن (صراح) . فراهم آوردن و ذخیره کردن (منتهی الارب)
 - ۶ . خصلتهای پاکیزه . خوبیهای پسندیده (فرهنگ نفیسی) (صراح)
 - ۷ - از اندیشه او یاری و از دستش بخشش و از دهانش دانش و ادب گرفته میشود .
کوششهای سینه او بزرگ است . از سینه حاسدش آشوب و اندوه پراکنده نشود
(لاء نفی داخل فعل ماضی شده و جمله دعائیه میباشد . و توان هر دو مصراع سطر دوم را
دعائیه گرفت و در اینصورت معنی چنین میشود کوششهای سینه او عالی باد و از سینه
حاسدش آشوب و اندوه پراکنده مباد .
 - ۸ - جمع خادم : خدمتکاران ، نوکران . (فرهنگ نفیسی)

که معدن مجد و معالی (۱) است مجلدی کتاب بمحفل عرض رسانید ، مشتمل برچند رساله از کلام عبد الله بن المقفع (۲) رحمه الله تعالی (۳) مقصور بر آداب و مواظ و اخلاق و نصایح ، چون در نظر مجلس عالی مرضی (۴) آمد سوی این دعا گوی بترجمه آن رسائل از لغت عربی بزبان فارسی اشارتی رفت که مگر متاقلان و بعضی اهل عصر را از مطالعه فارسی تفهم (۵) معانی واقتباس (۶) غرض آسانتر باشد این دعا گوی با قصور بضاعت صناعت و قلت پیرایه سرمایه و جمود (۷) قریحت (۸) و خمود (۹) ذهن بر قدر و استطاعت کما اتی لا کما ینبغی (۱۰) انقیاد و امتثال نمود ، و چون رساله اول از آن مجلد که ابن المقفع آنرا در تأدیب (۱۱) و تعلیم

- ۱ - جمع معلّاه : بزرگوار بها (فرهنگ نفیسی)
- ۲ - اسم او بفارسی روزه است و پیش از اسلام آوردن کنیت او ابو عمرو و پس از قبول مسلمانی مکنی بابی محمد گردید و مقفع پدر او پسر مبارک است و اصل او از جوز (ظاهر آ ، جور) (فیروز آباد) شهری از کوره های فارس است . ابن مقفع در اول کاتب داود بن عمر بن هبیره و سپس کاتب عیسی بن علی بود . او یکی از نقله فارسی به عربی است و از کتب اوست : کتاب التاج در سیرت انوشیروان و کتاب خداپنانه در سیر و کتاب آیین نامه در اصر و کتاب کللیله و دمنه و کتاب مزدک و کتاب الادب الکبیر و کتاب الادب الصغیر و کتاب الیتیمه در رسائل . قتل ابن المقفع در سال ۱۴۵ و بروایت دیگر ۱۴۲ یا ۱۴۳ ، اتفاق افتاده (نقل از لغت نامه دهخدا)
- ۳ - خدای بزرگ او را پیامر زاد .
- ۴ - خوش و پسندیده (فرهنگ نفیسی) . (منتهی الادب)
- ۵ - دریافت ، ادراک ، اندک اندک دریافتن (صراح ، فرهنگ نفیسی)
- ۶ - آتش گرفتن و دانش و فائده گرفتن (صراح ، غیاث)
- ۷ - فسردهن آب . (صراح) و بفتح اول و ضم میم : بسته شده (غیاث)
- ۸ - طبیعت (غیاث) ۹ - فرو مردن آتش (صراح) . (منتهی الادب)
- ۱۰ - چنانکه آمده چنانکه سزاوار است
- ۱۱ - ادب آموختگی و آموختن طریقه نیک (فرهنگ نفیسی)

پسر خود ساخته است و الادب الوجیز للولد الصغیر نام نهاده تمامت ترجمت کرده ، عجالت (۱) وقت را از سواد (۲) باین بیاض (۳) نقل کرده آمد تا بخدمتش معروض گردد ، اگر بارتضاء (۴) نظر مبارك مشرف (۵) باشد و بعد از این روزگار مسامحت (۶) نماید و توفیق رفیق باشد در ترجمه دیگر رسائل شروع نموده آید ، انشاء الله تعالی و هو الموفق والمعین . (۷)

مبدء کلام و نسبت ترتیب ابن المقفع در این رساله این است :

ای پسر : چون خدای تعالی مرا بوجود تو مستبشر (۸) گردانید و بعطای تو بر من منت نهاد باین سن و درجه وحد و مرتبه رسانید که مستعد قبول ادب و قابل عدت (۹) هنر گشتی بر من واجب است که شکر آفریدگار عز و علا (۱۰) بر این موهبت (۱۱) هنی (۱۲) و عطیت (۱۳) سنی (۱۴) بگزارم ، و بر قضیه کلام ربانی که لئن شکرتم لازیدنکم (۱۵) باداء شکر مزید استمتاع و انتفاع ببقای تو

- ۱ - بضم اول : هر چه بشتاب آورده شود (صراح) ۲ - مسوده . (غیاث) مکتوب ثانوی که از روی مکتوب اصلی و اولی نویسند (فرهنگ نفیسی)
- ۳ - کتابچه سپید نا نوشته ، کتابچه ای که جهت یادداشت در بقل گذارند (فرهنگ نفیسی) . سپیدی (صراح)
- ۴ - پسندیدن (لغت نامه ، بنقل از تاج المصادر بیهقی) خوشنود شدن (غیاث خرسند گشتن . (لغت نامه)
- ۵ - سرافراز (فرهنگ نفیسی) ۶ - آسانی کردن با کسی (صراح) . آسان شمره گی (فرهنگ نفیسی) ۷ - اگر خدای بزرگ بخواهد ، و او راست گرداننده و درست کننده و دستیارست . ۸ - مژده دهنده (فرهنگ نفیسی)
- ۹ - بضم اول آمادگی و استمداد (فرهنگ نفیسی) ۱۰ - گرامی و بزرگ است ۱۱ - بخشش و دهش (فرهنگ نفیسی) ۱۲ - گوارنده
- ۱۳ - دهش و بخشش (فرهنگ نفیسی) ۱۴ - رفیع ، بلند ، روشن ، تابان (غیاث) ۱۵ - اگر شکر گزار دیدی نعمت شما را فزون میکنم (سوره ابراهیم آیه ۷)

طلب کنم ، و نظری شافی (۱) و فکری کافی نمایم در اجتهاد با نفس خویش و بذل مجهود جهت تو ، که بانوار آداب من وعظی یابی و حظی (۲) کسب کنی که با آن منتفع و متمتع توانی بود ، که آن حجتی باشد ، اشفاق (۳) ابوت (۴) مرا بر تو و قضای حقّی که ایزد سبحانه و تعالی از وجه پدر ، فرزندی ترا بر من واجب گردانیده است ، و در مستقبل داعیه و موجب آن گردد که تو بمجازات آن بجای من (۵) بر (۶) و احسان کنی ، و از طریق عقوب (۷) و عدوان (۸) احتراز و اجتناب نمایی ، و حکم « هل جزاء الاحسن الا الاحسان » (۹) کاربندی ، و مرا در امور من مساعدت نمایی ، و بر آنچه سانح (۱۰) و عارض (۱۱) گردد معاونت (۱۲) و و مؤانات (۱۳) و مساعدت و مساوات (۱۴) درین (۱۵) نداری .

بدانکه من هیچکس را نمیدانم ، اگرچه او را بموعظه متواتر (۱۶) ، و نصیحت بمبالغه (۱۷) و ارشاد بی غش (۱۸) ، و هدایت بی غرض ، و تعلیم بشفقت ،

-
- ۱ - هویدا ، آشکار ، راست ، درست
 - ۲ - بهره (صراح)
 - ۳ - شفقت ، مهر بانی ؛ غمخواری
 - ۴ - پدری . پدر شدن (لغت نامه دهخدا) .
 - ۵ - در حق من ، در باره من (سبک شناسی جلد دوم ص ۳۰۳)
 - ۶ - نیکوئی و احسان (فرهنگ نفیسی)
 - ۷ - بضم اول و دوم : بافرمانی پدر و مادر کردن (غیاث اللغه)
 - ۸ - بضم اول : دشمنی کردن و ستم و ظغیان (غیاث)
 - ۹ - آبا پاداش نیکی چر نیکی است ؛ (سورة الرحمن آیه ۶۱)
 - ۱۰ - هر چه که ناگهان پدید آید (فرهنگ نفیسی)
 - ۱۱ - بروز و ظهور
 - ۱۲ - ناری کردن (صراح . غیاث)
 - ۱۳ - آتیه علی ذلک الامر مؤاناتا : موافقت کردم او را براین ناز
 - ۱۴ - برابری (فرهنگ نفیسی)
 - ۱۵ - افسوس ، اندوه (برهان قاطع)
 - ۱۶ - پی در پی و از پی هم (فرهنگ نفیسی)
 - ۱۷ - بتمامی رسیدن در کار (صراح)
 - ۱۸ - غیانت کردن (صراح اللغه) . آمیزش چیزی کم بها در زو و نقره (غیاث اللغه) .

تأذیب و تهذیب کنند که بآن منفعت تواند گرفت ، و آن مواظ و نصایح در تخریج (۱) او ثمره و فایده دهد ، و او بر اقتباس (۲) فواید و اغتراف (۳) موارد (۴) آن قادر تواند بود ، بی آنکه توفیق (۵) الهی او را مساعد باشد ، و بر قبول آن آداب دلالت کند ، شعر :

اذا لم يعنك الله فيما تريد فليس لمخلوق اليه سبيل
و ان هو لم يرشدك في كل مطلب ضللت و لو ان السماء دليل (۶)
شعر :

سبب هدیه (۷) ایادی (۸) اوست نفس را مهتدی^۹ (۹) وهادی (۱۰) اوست
هر هدایت که داری ای درویش هدیه حق^{۱۱} شمر نه کدی^{۱۲} (۱۱) خویش
و نیز با آن توفیق ایزدی و جاذبه فصل الهی ، معینی غریزی (۱۲) و معاونی فطری (۱۳) ؛ از نفس و ذات و طبیعت و جبلت (۱۴) او حاصل باشد ،

- ۱ - بیرون آوردن و ادب دادن بر نیکی (غیاث اللغه) ۲ - اخذ و تحصیل و کسب . از کسی فایده و دانش گرفتن (فرهنگ نفیسی)
- ۳ - آب بمشت بر گرفتن (فرهنگ نفیسی) . (منتهی الارب) ۴ - مورد برون مجلس راه و آبخور (منتهی الارب) ۵ - دست دادن کسی را بکاری (منتهی الارب)
- ۶ - اگر خداوند در آنچه اراده میکنی ، یاری نکند هیچ آفریده ای راهی بدان کار نخواهد داشت و اگر او ترا در هر مقصودی راهنما نباشد ، گمراه میشوی ، هر چند ستاره سماک راهنما باشد
- ۷ - تحفه و ارمغان (منتهی الارب) . ۸ - نعمت ها و نکوئیاها و دستها و ابن جمع ایدی است و ایدی جمع ید (غیاث بنقل از کشف و سروری و کنز) .
- ۹ - بضم میم و کسر دال هدایت کننده (غیاث) ۱۰ - راهنما و پیشوا (منتهی الارب)
- ۱۱ - بضم اول و فتح یاء : سختی روزگار (فرهنگ نفیسی) .
- ۱۲ - طبیعی (غیاث) . ۱۳ - خلقی و پیدایشی (غیاث) . ۱۴ - خلقت و طبیعت (منتهی الارب) .

که بآن وسیله فضیله (۱) خیر بشناسد، و میان مرغوبی (۲) که او را بر آن
 حث (۳) و بعث (۴) نمایند، و محذوری (۵) که از آن نهی و زجر (۶) لازم
 شمرند، بنظر صایب (۷) تمیز (۸) کند.

پس بدانکه اول حقّی که خدای تعالی را بر ما واجب است آنستکه در ادای (۹)
 شکر او شرط تعظیم رعایت کنیم، و در حمد و ثنای او بغایت اجتهاد برسیم، که
 او در هر کمیت (۱۰) که برساند محمود (۱۱) است و بر هر عطیت (۱۲) که دهد
 مشکور (۱۳) شعر:

ولو کان یستغنی عن الشکر ماجد لعزّة قدر او علوّ مکان
 لما امر الله العباد بشکره فقال اشکروا لی ایّها الثقلان (۱۴)
 ای پسر: اول چیزی از آداب من، و قبول قول و حفظ وصیت من، که ترا در اکتساب (۱۵)

- ۱ - فزونی (منتهی الارب) ۲ - خوبی و اعلائی و پسند شدگی و شایستگی و مقبولی (فرهنگ نفیسی) ۳ - بر انگیزختن (صراح اللغه)
- ۴ - بر انگیزختن (صراح) ۵ - آنچه از وی پرهیز کنند (فرهنگ نفیسی)
- ۶ - بازداشتن و نهی کردن (صراح اللغه) ۷ - راست و درست (لغت نامه دهخدا) ۸ - جدا کردن (صراح) ۹ - گزاردن دین و حق (لغت نامه دهخدا) ۱۰ - مقدار ، اندازه (فرهنگ نفیسی)
- ۱۱ - ستوده و ستایش کرده شده (فرهنگ نفیسی) ۱۲ - دهش ، بخشش ، عطا (صراح) . (فرهنگ نفیسی) ۱۳ - سپاس داشته شده . و ستایش شده . و ستوده شده . شکر کرده شده ، (فرهنگ نفیسی) ۱۴ - اگر آدم باشکوه
- برای بزرگی قدر و بلندی مکان از سپاسگذاری بی نیاز بود ، خداوند بندگانش را بشکر گزاردی دستور نمیداد ، پس مردمان و پریان را گفت شکر گزارید .
- ۱۵ - فراهم آوردن (فرهنگ نفیسی)

و ادّخار (۱) آن عنایت (۲) بی ریبیت (۳) و رغبت (۴) صادق میباشد داشت ، و در تتبّع
 (۵) و طلب آن بغایت وسع (۶) و مقدرت (۷) رسید ، آنست که در کار خدای تعالی
 اجتهاد نمایی ، و مراقبت جانب و ایثار (۸) حق و ترجیح (۹) رضای او بر همه چیز
 لازم دانی ، چنانکه گفته اند « لیکن الله اول کل شیء و آخره و باطن کل شیء »
 و ظاهره « (۱۰) بیت :

خاك او باش و پادشاهی كن آن او باش و هر چه خواهی كن
 خرد را در دل خود را راسخ (۱۱) گردانی ، و خدای ترسی را ملکه (۱۲)
 و شعار (۱۳) خویش سازی، که رنج امروز بسبب راحت فردا اندك باشد ، و مشقت
 عاجل (۱۴) در طلب آسایش آجل (۱۵) بنزدیک ارباب خرد قدری ندارد ، و

- ۱ - ذخیره کردن (غیاث اللغه بنقل از منتخب) ۲ - بفتح و بکسر اول : قصد
- کردن و اهتمام داشتن بچیزی (غیاث) ۳ - بکسر اول : شك ، گمان
- (غیاث اللغه) ۴ - اراده و میل (فرهنگ نفیسی) ۵ - تفحص و تلاش
- و کوشش (فرهنگ نفیسی) . طلب چیزی برفتن در پی وی (صراح اللغه)
- ۶ - بضم اول دسترس و طاقت (صراح) ۷ - بفتح میم و کسر سوم : قدرت
- و توانائی و توانگر بودن (غیاث اللغه) . توانگر (صراح اللغه)
- ۸ - برگزیدن (صراح) ۹ - افزونی نهادن و غالب شدن (غیاث اللغه بنقل
- از تاج المصادر و منتخب) ۱۰ - باید یاد خدا آغاز و انجام و درون و بردن
- هر چیز باشد ۱۱ - استوار و برجا (غیاث بنقل از منتخب)
- ۱۲ - قوت حصول شیئی در ذهن و قدرت کردن کاریکه متمکن گردد بطبیعت کسی
- (غیاث) ۱۳ - جامه ایکه در زیر جامه دیگر پوشند و جامه ایکه چسبیده ببدن
- باشد و رسم و عادت و دستور و زینت و آرایش (فرهنگ نفیسی)
- ۱۴ - شتاب و شتاب کننده و زود و جلد و چست و چالاک . و فانی و نا پایدار و زایل
- (فرهنگ نفیسی) ۱۵ - هر چیز که دارای مدت باشد . روز قیامت (فرهنگ نفیسی)

کلفت (۱) فانی بتوقع نعیم (۲) باقی در چشم صاحب فطنت (۳) حقیر نماید ؛ و هر که
از خدای تعالی بترسد ، و تقوی را کار بندد ، از عوارض (۴) و آفات (۵)
محروس (۶) و محفوظ ماند ، و از حوادث و بلیات آمن و مصون باشد . شعر:
بنده خاص ملک باش که با داغ ملک روزها یعنی از شحنة (۷) و شبها از عسر (۸)
ای پسر : بر هر بلیه (۹) که بتورسد و در هر رزقه (۱۰) که بآن مصاب (۱۱)
گردد ، غمناک نشوی ، بدانکه در دنیای فانی ، عاریتی (۱۲) از تو باز گیرند ،
که و ما المال الا عاریات ودائع (۱۳) یا ایزد تعالی موهبتی که ترا عطیه داده

- ۱ - رنج و اندوه (غیاث) ۲ - بهشت ، نعمت و نیکی (غیاث)
۳ - دانائی و زیرکی و تیز خا طری (فرهنگ نفیسی) ۴ - ج عارضه : حادثه
هر چیز که شخص را پیش آید (فرهنگ نفیسی) ۵ - (شاید از ریشه
آگفت فارسی) عاهت . عاهه . عارضه (زمخشری) جانحه . زحمت . علت . بلا . بلیه
ضرر . آسیب . بیماری . آگفت . گزند . عیب . آهو (لغت نامه دهخدا)
۶ - نگاهداشته شده (غیاث اللغة) ۷ - بکسر اول و سکون حاء مهمله و
فتح نون : مردیکه او را پادشاه برای ضبط کارها و سیاست مردم در شهر نصب کند
کو تو ال . حا کم (غیاث اللغة) . نگهبان شهر . عسس . و رئیس پلیس (فرهنگ
نفیسی) ۸ - کسیکه شبها محافظت شهر میگردد (غیاث) . شب گذشتن
پاسبانی (صراح اللغة) ۹ - رنج و آزار و سختی و مشقت (فرهنگ نفیسی)
۱۰ - مصیبت . آسیب (فرهنگ نفیسی . غیاث اللغة) . ۱۱ - بضم میم :
مصیبت زده و رنج رسیده شده (غیاث اللغة) ۱۲ - زوال پذیر و فسانی و
ناپایدار و سپنجی (فرهنگ نفیسی) ۱۳ - کالای دنیا جز ودیعه های
ناپایدار نیست .

باشد استرداد (۱) و ارتجاع (۲) کند ، تا صبر ترا در آن بیازماید ، و عمل ترا بر آن مکروه (۳) بر محك (۴) امتحان و اعتبار (۵) زند ، بصبر و تثبیت (۶) اعتصام (۷) نمای و دست در دامن تجلّد (۸) و تحمّل (۹) زن ، و از منهج (۱۰) قویم (۱۱) شكر و جادّه مستقیم سپاس بمضلّه (۱۲) كفران (۱۳) میل منمای ، و یاد دار که و انما یوفی الصّابرون اجرهم بغير حساب (۱۴) . بیت :

و عاقبة الصّبر الجمیل جمیلة و افضل اخلاق الرّجال التّفصل (۱۵)

- ۱ - داده را واپس خواستن . طلب بازپس چیزی کردن (غیاث) . پس گرفتن :
- ۲ - باز گردانیدن (غیاث) .
- ۳ - ناپسند ، ناگوار . ناخوش آیند (فرهنگ نفیسی)
- ۴ - بفتح تین و بکسر اول و فتح دوم : سنك زرکش که سیاه باشد و بر آن آزمایش زر کنند (غیاث)
- ۵ - چیزی را نيك انگاشتن . عبرت گرفتن . باندیشه از بی چیزی رفتن (غیاث) . ظاهرا باید در اصل نسخه بجای اعتبار اختیار بوده باشد تا با عبارت پیش مناسبت داشته باشد . یعنی آزمایش و امتحان
- ۶ - ثابت گردانیدن و بر جای داشتن (فرهنگ نفیسی)
- ۷ - چنك در زدن (صراح)
- ۸ - جلدی و چالاکی نمودن در مقابله دشمن (غیاث) . جلدی نمودن (صراح) . چالکی کردن (فرهنگ نفیسی)
- ۹ - بردباری . شکیبایی . صبر و شکیب (فرهنگ نفیسی)
- ۱۰ - راه گشاده و پیدا (فرهنگ نفیسی . راه پیدا و گشاده (صراح اللغة)
- ۱۱ - راست و استوار (غیاث اللغة) . مستقیم (صراح اللغة)
- ۱۲ - جای گمراهی و ضلالت و گمراهی (فرهنگ نفیسی)
- ۱۳ - ناسپاسی (غیاث اللغة)
- ۱۴ - همانا همه پاداش بردباران بشمار داده میشود (سورة زمر آیه ۱۰)
- ۱۵ - و پایان بردباری خوب ، نیکوست ، و بهترین خوبیهای مردم نیکی کردنست

ای پسر : اگر در حالت صغر (۱) سن و غنّوان کودکی کسب آداب واجب دانی ، و بتعلّم آن قیام نمایی ، چون بزرك شوی نتیجه محبوب و ثمره مطلوب آن بتو رسد ، و بدان انتفاع (۲) یابی ، و هر کس که او را اندیشه اکتساب آداب دامنگیر شود ، هر آینه در طلب آن عنایتی نماید و رنجی تحمل کند ، و من خطب الحسناء لم یغله المهر (۳) و هر که او را در باب آداب تمنائی و همتی باشد ، و غزیمتی (۴) صادق روی نماید ، تکلف تعلّم آن کند ، و هر که تکلف تعلّم ادب کرد ، طلب او در آن تعلّم غالب گردد و رغبت او در آن استفاده صادق ، و هر که طالب او ادب را غالب گشت ، منافع آن بیابد و بشمرات آن مستمتع (۵) گردد ، پس تو ادب را غنیمت شمار ، و حرص را بر اکتساب آن از سعادت بخت و مساعدت روزگار حظّی وافر و نصیبی کامل تصوّر کن ، شعر :

و این اطلب الدنیا فانی اری المسعود من رزق الطالبای

و من ابقی لآجله حدیثا و من عافی لعاجله اکتسابا (۶)

تا خلفی (۷) صادق باشی از سلفی (۸) صالح مانده ، و نسلی پسندیده از اصلی

۱ - خردی و کوچکی (غیاث) ۲ - نفع گرفتن (غیاث) ۳ - کسیکه

بخواستگاری زن زیبا میرود کابین پای بند او نیست . ۴ - قصد . آهنگ

(غیاث) ۵ - برخوردار (فرهنگ نفیسی) ۶ - کجا خواهان

دنیا باشم که می بینم ، خوشبخت کسی است که بتدریج روزی داده شود . و کیست که

برای جهان پایدار چیز حادث ناپایدار گذارد . و کیست که برای دنیا از کسب مال

خودداری نماید . (این معنی بنا برین است که لفظ (مسعود) عبارت از شخص سعادت مند

باشد و ترکیب کلام در تعلیقات آخر کتاب می آید)

۷ - آنکه سپس کسی آید (صراح اللغة) ۸ - پیش . پیشنگان گذشته (غیاث اللغة)

گزیده ، که راغبی را بدولت تو رجائی بتواند بود ، و راهبی (۱) از صولت (۲) تو
 نترسد ، و بخوف و رجا در میان اقران (۳) مهیب (۴) و مأمول (۵) باشی ، که ترا
 در حساب گیرند ، و خول (۶) و تبع (۷) توقع منفعت تو دارند ، و بروزگار تو
 امیدوار باشند ، و بدانکه من در تربیت و ترشیح (۸) تو و ایثار (۹) آثار خیر
 جهت تو و بذل احسان و اشفاق (۱۰) هیچ جهد و سعی ، مدّخر (۱۱) نگذاشته ام
 و در این معانی بر قضیه میل ضمیر بغایت استطاعت رسیده ام ، و واجب و مقتض
 (۱۲) است بر تو که در ازاء تربیت و سعی من ، و جزای توفیقی که خدای عزّ وجلّ
 مرا در احسان بجای تو ارزانی داشت ، مکافات (۱۳) و مجازات من کنی ، بآنکه
 قبول تعلّم ادب من لازم شناسی ، و نصایح مرا بصفایح (۱۴) دل و خاطر خود نقش
 گردانی ، و نفس و عرض (۱۵) خویش را از ملامتی (۱۶) و مناهی (۱۷) ، که ترا بر

- ۱ - ترسیده . خائف (صراح . بهر الجواهر . فرهنگ نفیسی)
- ۲ - رعب . هیبت (غیاث اللغه) . جمله بردن (لغت نامه دهخدا)
- ۳ - همسران . نزدیکان . (فرهنگ نفیسی) ۴ - سهمناک (غیاث اللغه)
- ۵ - امید داشته (غیاث اللغه) ۶ - حشم و خدم (غیاث)
- ۷ - پس دو و پس روان (واحد و جمع این لفظ یکی است . صراح اللغه)
- ۸ - پروردن . (صراح اللغه) ۹ - برگزیدن (صراح) ۱۰ - بکسر
 اول : مهربانی کردن . (غیاث اللغه) . ترسیدن بر کسی یا چیزی از مهربانی بروی
 (صراح اللغه) ۱۱ - ذخیره . مهیا شده برای وقت حاجت .
- ۱۲ - واجب شده . افتراض الله الاحکام علی عباده : اوجبها (منجد) ۱۳ - پاداش
 (غیاث) پاداش . جزا و تلافی (فرهنگ نفیسی) ۱۴ - لوحه ها . تخته ها .
 صفحه ها . (فرهنگ نفیسی) ۱۵ - بکسر اول : ناموس و آبرو (غیاث)
- ۱۶ - بازپها (غیاث) ۱۷ - چیزهای نهی شده ، گناهان . چرایم (فرهنگ نفیسی)

اجتناب آن موعظت میدهم ، و از ارتکاب (۱) آن تحذیر (۲) مینمایم ، محصون (۳)
و مصون (۴) داری .

ای پسر : با مردم دانا و اهل علم حجت مگوی ، و با حکیم سترگی (۵)
مکن ، و با لجوج (۶) مجارات (۷) و مباحثه منمای ، و با اهل تهمت مصاحبت
مجوی ، شعر :

با بدان کم نشین که صحبت بد گر چه پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدان بلندی را ذره ابر نا پدید کند
عدوی البلید الی الجلید سریعة والجمریوضع فی الزمادویخمد (۸)
و باید که دوستان و یاران و قرینان و همنشینان تو ، که در امور بایشان استعانت
طلبی ، و با ایشان طریق مخالطت (۹) و مخالفت سپری ، و قاعده مصادقت (۱۰)
و موافقت ورزی ، اهل عفاف (۱۱) و مروت و سداد (۱۲) و فتوت (۱۳) باشند ، که

- ۱ - شروع بکار نامشروع کردن (غیاث) ۲ - ترسانیدن (غیاث)
- ۳ - محفوظ و استوار (فرهنگ نفیسی) ۴ - نگاهداشته شده و محفوظ (فرهنگ نفیسی)
- ۵ - لجوج و بی آزر و تند (لغت فرس)
- ۶ - ستیهنده (منتهی الارب) ۷ - مناظره در سخن (منتهی الارب)
- ۷ - تأثیر تجاوز کردن در ذهن آدم تیز خاطر سریع است چنانکه باره آتش در خاکستر افتد زود خاموش میشود . ۹ - آمیزش (منتهی الارب) ۱۰ - باهمدیگر
- راستگویی کردن (فرهنگ نفیسی) . همدیگر درستی کردن (منتهی الارب)
- ۱۱ - بفتح اول : پارسائی و پرهیزگاری (غیاث) ۱۲ - درست و راستی
- در کردار و گفتار (صراح اللغة) ۱۳ - جوانمردی و مردمی (منتهی الارب)

منهله (۱) مصافات (۲) ایشان از شوایب (۳) مداجات (۴) مصفتی باشد، که اگر از تو منفعتی یابند، ترا در آن مشکور (۵) دارند، و اگر نفعی از ایشان بتو رسد، خود را بآن در ذمت (۶) تو حقی ثابت ندانند، و منتی طوق کردن تو نگردانند، که اگر در مجازات آن از قبل (۷) تو تأخیری افتد مستزید (۸) کردند، بل دوستی بی ریب (۹) باشد، و محبت از رابطه و واسطه طمع و غرض میرا (۱۰) و میرا (۱۱) چنانکه منتی گفته است :

احبك يا شمس الزمان و بدره وان لامني فيك السهي والفرأق (۱۲)
فذاك لان الفضل عندك باهر وليس لان العيش عندك بارد (۱۲)

ای پسر : اگر وقتی در امور دنیاوی مغلوب گردی، باید که بهیچ حال

- ۱ - آبخور (منتهی الارب) ۲ - دوستی خالص و صداقت برآستی (فرهنگ نفیسی)
- ۳ - جمع شائبه : آمیزش و آلودگی (منتهی الارب)
- ۴ - مداجات : مدارا کردن، يقال داجيته اذا داريته كذاك سائرته العداوة (منتهی الارب) داجيته مدارا : مدارا کردم با او و پوشانیدم دشمنی او را (فرهنگ نفیسی)
- ۵ - مشکور : سپاس داشته شده و ستایش شده (فرهنگ نفیسی)
- ۶ - ذمت : عهد و زینهار و امان و پذیرفتاری (منتهی الارب) عهد و پیمان و عهده و ضمان (غیاث اللغه)
- ۷ - بروزن عنب : نزد (منتهی الارب)
- ۸ - فزونی خواسته (منتهی الارب) زیادت خواسته (لغت نامه دهخدا)
- ۹ - بکسر اول: تهمت وشك و آنچه بشك افکند (منتهی الارب) . (غیاث اللغه)
- ۱۰ - بيزار شده و دور شده و پاك کرده شده (فرهنگ نفیسی)

۱۱ - برهنه (منتهی الارب) . (غیاث اللغه) ۱۲ - ای آفتاب و ماه روزگار هر چند سها و فرقدانها مرا نكوهش کنند ترا دوست میدارم، و این دوستی از آنست که فضل و دانش پیش تو تابنده و روشن است نه از اینکه زندگانی در پشت گوارنده باشد

در کار آخرت مغلوب و مغبون (۱) نباشی، و بدانی که آنچه روزی تست کسی آن را از تو صرف نتواند کرد، و تقدیری که از حکم ازل (۲) بتو خواهد رسید هیچ آفریده را دفع آن از تو ممکن نگردد. شعر:

حجاب می‌نکند درع (۳) تنك حلقه عفل چو از گشاد (۴) قضا (۵) و قدر (۶) روان شد تیر
در اکتساب و اطلاق (۷) سعادت دنیاوی جدّ و جهد منمای، و یقین شناس که رزق
تو از دنیا اگر اندك است کسی زیاد نتواند کرد، و اگر بسیار است خلقی را
نقصان آن دست ندهد، شعر:

بدست ما چو ازین حلّ (۸) و عقد (۹) چیزی نیست

بمیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم رواست

که زیر گنبد خضرا (۱۰) چنان توان بودن

که افتضای (۱۱) قضا های گنبد خضراست

و هر چه از آن بتو خواهد رسید غیری را منع و رفع و تبدیل و تحویل آن ممکن

۱ - زبان رسیده شده (غیاث اللغه) سست عقل و فریب خورده (منتهی الارب) .

۲ - همیشگی و زمانیکه آنرا ابتدا نباشد (منتهی الارب)

۳ - بکسر اول : زره (منتهی الارب) . (صراح اللغه) ۴ - بضم اول : رها

کردن تیر از شست (برهان قاطع) . (فرهنگ رشیدی) ۵ - فرمان و حکم

(منتهی الارب) ۶ - فرمان و حکم و اندازه کرده خدای بر بنده و اندازه

چیزی (منتهی الارب) ۷ - جستن (منتهی الارب) ۸ - گشادن گره

(صراح اللغه) ۹ - بفتح اول : گره دادن ، پیمان (غیاث) بستن (صراح

اللغه) ۱۰ - آسمان (منتهی الارب) ۱۱ - درخواست و خواهش

(فرهنگ نفیسی)

نباشد، و اگر چیزی از آن از توفایت گشت ردّ و صرف، (۱) آن ممتنع و نامستطاع

(۲) تواند بود، و الفایت لایستدرک (۳)

ای پسر - جهت احراز (۴) ذخیره آخرت، و اکثار (۵) سرمایه سعادت و اصلاح آنچه مقصد و مقصود و میعاد (۶) و موعود (۷) تست، از کار معاد (۸) که همگنان را بلوغ (۹) آن ضروری است، و وصول (۱۰) آن ناگزیر، از ایام عمر خویش اوقاتی موقت و ساعتی معین کن، تا حق و حظّ خویش از زاد (۱۱) معاد و سعادت آخرت حاصل کنی، و حاجت خود را از آن بیایی، که در آن بحاجات و مصالح دنیاوی و اصلاح (۱۲) و تلافی امور معاش (۱۳) برسی،

۱ - گردانیدن (لغت نامه دهخدا بنقل از ترجمان القرآن جرجانی) ، بگردانیدن

(ذوزنی) گردانیدن چیزی را (منتهی الارب) ۲ - مستطاع ضم : فرمانبردار و مطیع

(غیاث اللغه) ۳ - الفایت لایستدرک : چیزی که از بین رفت بدست نمی آید.

۴ - احراز (بکسر اول) استوار کردن (منتهی الارب) استوار کردن و نگاهداشتن

و جمع کردن (غیاث اللغه بنقل از منتخب و کنز) ۵ - اکثار (بکسر اول)

افزودن و بسیار گردانیدن (منتهی الارب) ۶ - وعده گاه . وعده جای و

بازگشت . فراهم آمدن گاه . و جای اجتماع . يوم الميعاد : روز وعده و روز رستخیز

(غیاث اللغه) . (فرهنگ نفیسی) ۷ - وعده کرده شده (غیاث) نوید

داده شده (منتهی الارب) ۸ - جای عود و جای بازگشت و مجازا عالم آخرت

را گویند (غیاث اللغه) بازگشت و آنجهان (منتهی الارب) ۹ - بلوغ :

رسیدگی (منتهی الارب) . رسیدگی و رسیدن بجائی و نزدیک شدن برسیدگی (صراح

اللغه) ۱۰ - رسیدن . رسید . وزود . آمدن . رسیدگی . رسیدن بقصود

(فرهنگ نفیسی) ۱۱ - توشه و خوراک و ذخیره سفر (فرهنگ نفیسی)

۱۲ - نیکو کردن و نیکویی نمودن (منتهی الارب) ۱۳ - زندگانی (منتهی الارب)

چنانکه نص (۱) قرآن است . وابتغ فيما آتاك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا و احسن كما احسن الله اليك . (۲)

ای پسر - تفقّد (۳) کارها و مصالح (۴) خود واجب شناس ؛ و در مهمات امهال (۵) جایز بدان ، و در دقیق و جلیل امور ، و اتباع (۶) و استعمال محاسن ، و ترك و اجتناب مساوی (۷) آن ، نظرسائب (۸) و فكر صافی لازم شمار ، تا صغایر (۹) آن سیئات (۱۰) كبائر (۱۱) نشود ، و كبائر آن شنيع (۱۲) و مشهور نگردد كه آنگاه دو خصلت (۱۳) نكوهیده (۱۴) و دو حالت مذموم (۱۵) منكر (۱۶) مجتمع

۱ - آیه قرآن كه معنى آن صریح و آشكار باشد . (غیاث اللغه)

۲ - سرای جهان دیگر را بوسیله سرمایه ایكه خداوند بتو داده است بخواه ، و بهره خود را از این جهان از یاد مبر و چنانكه خداوند بتو نیکی کرده است توهم نیکی كن (سورة قصص آیه ۷۷)

۳ - دلجوئی . غمخواری كردن . گمشده را جستن (فرهنگ نفیسی) . (منتهی الارب) ۴ - جمع مصالحت بفتح اول : نیکی ها

۵ - زمان دادن و تأخیر كردن و نرمی و آهستگی كردن (منتهی الارب)

۶ - اتباع بر وزن اتفاق : پیروی (غیاث اللغه)

۷ - بدیها عیبهها (فرهنگ نفیسی) ۸ - راست و درست (لغت نامه دهخدا)

۹ - جمع ضغیره : خرد و كوچك . گناهی كه خدا از آن میگذرد و میبخشد .

۱۰ - جمع سیئه : بدی و خطا ۱۱ - جمع كبیره : گناه بزرگ و خطای عظیم

۱۲ - زشت (منتهی الارب) . ۱۳ - بفتح اول : خوی و خوی نيك (منتهی الارب)

۱۴ - ملامت کرده شده و بد و زشت (غیاث اللغه) . ۱۵ - نكوهیده (منتهی الارب)

۱۶ - زشت و ناشایسته و بد و قبیح و ناپسند (فرهنگ نفیسی)

شوند، یکی آنکه حسنات اندك متفرّق (۱) و ناچیز گردد ، و دیگر آنکه سیئات (۲) بسیار از حدّ تلافی و تدارك (۳) تجاوز یابد .

ای پسر - زبان خود را براست گویی عادت ده ، و بر آن صبر و ثبات (۴) نمای ، تا ترا ملکه (۵) گردد و نفس تو بان آرام گیرد ، و تو معدن صدق و سداد (۶) گردی ، و بان اعتیاد (۷) کنی ، صدقی را اگر چه بمضرت تو سرایت (۸) خواهد کرد بر کذبی که بمنفعت تو راجع (۹) باشد اختیار کنی ، بیت :

راست گو ای نگار مردم چشم در نسیم رضا و آتش خشم
از سوگند خوردن بسیار و ایمان (۱۰) متواتر (۱۱) حذر نمای ، و احتراز واجب شناس ، که کثرت سوگند بدین و دنیای تو زیان دارد ، و ترك آن مظنه (۱۲) نقصان (۱۳) نباشد و هر وقت که بر این طریقت استمراار نمایی ، و این عادات

-
- ۱ - پراکنده شده و پریشان شده (منتهی الارب) (فرهنگ نفیسی)
 - ۲ - جمع سیئه : بدی و خطا ۳ - چاره و تلافی (فرهنگ نفیسی)
 - ۴ - بفتح اول: قرار و قیام (غیاث اللغه بنقل ازمنتخب) . بر جای بودن (صراح اللغه)
 - ایستادن و بر جای ماندن (منتهی الارب) ۵ - قوت حصول شیئی در ذهن
 - (غیاث) ۶ - درستی و راستی در کردار و گفتار (صراح اللغه) بفتح اول
 - راستی و درستی در کردار و گفتار و راست و درست شدن (غیاث اللغه)
 - ۷ - باز آمدن و عادت کردن (غیاث اللغه) پیاپی آمدن چیزی (منتهی الارب)
 - ۸ - بکسر اول : تأثیر و اثر کردن چیزی در چیزی (غیاث)
 - ۹ - برگشت کننده (فرهنگ نفیسی) ۱۰ - بفتح اول : سوگند ها (غیاث اللغه)
 - ۱۱ - بی در بی (فرهنگ نفیسی) ۱۲ - بکسر طاء : جای
 - گمان بردن چیزی را که در آن جای است (منتهی الارب) ۱۳ - کمی و کم شدن
 - (صراح اللغه) عیب و منقصت (فرهنگ نفیسی)

را مستعمل و متداول داری ، امور تو مستقیم و منتظم (۱) گردد ، و در چشم مردمان عزیز و موقر (۲) گردی ، و قدر و وقع (۳) تو بیفزاید ، و بزرگ همگان گردی ، و بصدق قول و خلق محمود معروف و موصوف باشی ، و موثوق (۴) و مأمون (۵) گردی ، تا سخن تو استماع نمایند ، اگر وقتی از تو کلمه منکر و سخنی ناوارد و لفظی مکره (۶) شنوند ، تحمل آن کنند ، و اصفا (۷) نمایند ، و بکراهت (۸) نشمرند ، بیت

و من ذالذی ترضی سجایاه کلّها کفی المرء نبلا ان تعدّ معایبه (۹)
و از کذب دور باش ، و از دروغ گویان روایت و نقل مکن ، که حال تو بر آن عادت بد گردد ، و بخیانت و کذب مشهور شوی ، و در هر سخن که گویی ترا مصدّق (۱۰) ندارند ، و حدیث ترا اصفا (۱۱) و استماع (۱۲) نکنند ، و بقول تو

- ۱ - منظم شده و مرتب شده ، راست و درست شده (فرهنگ نفیسی)
- ۲ - موقر بر وزن معظم : مرد آزموده و خردمند (منتهی الارب) ۳ - جای بلند (صراح اللغة) ، (منتهی الارب) ۴ - مستحکم و استوار و ثابت و دارای اعتماد ، و اعتماد کرده شده (فرهنگ نفیسی) ۵ - امانت دار و معتمد علیه و زنهار داده (منتهی الارب) ۶ - ناپسند و دارای کراهت (فرهنگ نفیسی) ۷ - بکسر اول : گوش نهادن و گوش فرا داشتن (غیاث اللغة)
- ۸ - ناپسند داشتن (منتهی الارب) ۹ - و کیست که تمام خویهای او خوش آیند باشد ، و برای بزرگی و شرافت مرد همین بس که عیبهایش شمرده شود و محدود باشد ۱۰ - راستگو ۱۱ - بکسر اول : گوش نهادن و گوش فرا داشتن (غیاث اللغة) ۱۲ - گوش دادن و شنیدن (منتهی الارب)

مبالات (۱) و التفتات (۲) ننمایند، و در زندگانی که بر این نوع باشد خیری
تصور نتوان کرد، و بحقیقت آنرا از عمر نتوان شمرد.

ای پسر - خاموشی عادت کن، و از سخن بی فایده محترز باش، و در کلام
بی فهم شروع منماید، که سخن نگفتن بهتر از بسیار گویی در کاری که بی آن پسر
شود، و در آن مصلحتی (۳) ترا داخل نباشد، و یقین شناس که کم سخنی و خاموشی
بحال تو لایقتر افتد، و بنزدیک اقران (۴) و اکفاء (۵) موجب مزید کمال ووقع
(۶) تو گردد، و در بقای دین و نقای (۷) عرض (۸) مفید تر باشد و در مثل است
که «العی حیراک من الهذر فی غیر مایغنیک» (۹) و در معنی این مثل همان
است که در صدر این سخن گفته شد، و در زبان فارسی گویند، نیک سخنی باید
تا از خاموشی بهتر باشد، و اگر ترا مال باشد و دنیاوی دست دهد، باید که در حق
دوستان و مخلصان خویش افضال (۱۰) و انعام (۱۱) کنی، و طریق عطا و سخاسپری،

-
- ۱ - توجه و اندیشه و تفکر (غیاث اللغه). (فرهنگ نفیسی)
 - ۲ - بگوشه چشم نگریستن (غیاث اللغه) توجه (فرهنگ نفیسی)
 - ۳ - مصلحت، بفتح اول: نیکی (منتهی الارب) صلاح کار (غیاث بنقل از صراح و
منتخب)
 - ۴ - بفتح اول: همسران و نزدیکان و همسایگان (غیاث اللغه)
 - ۵ - بفتح اول: همسران و همجنسان، جمع کفو، بضم اول: همتا و مانند (غیاث
اللغه). (منتهی الارب)
 - ۶ - جای بلند (صراح اللغه). (منتهی الارب)
 - ۷ - نقاء بر وزن سماء: پاکیزه و پاکیزگی (منتهی الارب)
 - ۸ - آبرو و ناموس (غیاث اللغه)
 - ۹ - ناتوانی در سخن برای تو بهتر است از سخن بیهوده در
چیزیکه ترا بی نیاز نسازد.
 - ۱۰ - افضال بکسر اول: نیکویی کردن
(منتهی الارب). (فرهنگ نفیسی)
 - ۱۱ - بکسر اول: نعمت دادن (غیاث اللغه)
- بخشش و دهش و احسان و عطیه (فرهنگ نفیسی)

و با کسانی که بتو متوسل (۱) و متوصل (۲) باشند احسان و مهربانی (۳) نمایی
ای پسر - باید که از پیرایه خلق نیکو ، و حلیت (۴) سخن خوش و زینت
رفق (۵) و حسن معاشرت عاطل (۶) نباشی ، شعر :

لا خیل عندك تهديها ولا مال فليسعد النطق ان لم تسعد الحال (۷)
که هر که بزیور محاسن اخلاق متحلی (۸) باشد ، از ارباب سداد (۹) و اهل خیر
محظوظ (۱۰) بود ، و بنزدیک فاسقان (۱۱) و اصحاب (۱۲) فجور (۱۳) و شر نیز
محبوب ، و دوستی او در ضمائر و خواطر (۱۴) عموم مردم راسخ (۱۵) و مستحکم

- ۱ - دست بدامان کسی زننده ، از ریشه نوسل : نزدیکی یافتن بچیزی و بکاری
- (فرهنگ نفیسی) . (منتهی الارب) ۲ - از ریشه توصل : پیوستگی جستن
- (منتهی الارب) ۳ - عمل نیک ، فرمانبرداری پدر و مادر (منتهی الارب)
- (فرهنگ نفیسی) ۴ - بکسر اول : زیور (منتهی الارب) . (غیاث اللغه)
- ۵ - نرمی و نرمی کردن (صراح اللغه) ۶ - بی زیور و بی پیرایه (صراح اللغه)
- (منتهی الارب) ۷ - چون سرمایه و ستوران نداری که ارمغان دهی در
- اینحال سخن باید مساعدت نماید ، یعنی وقتی آدمی توانایی مالی ندارد باید بزبان
خوش با مردم همراهی کند . ۸ - آراسته شونده ، زیور پوشنده (غیاث
- اللغه) ۹ - درستی و راستی در کردار و گفتار (صراح اللغه)
- ۱۰ - بهره مند (فرهنگ نفیسی) ۱۱ جمع فاسق . بزه کار ، بدکردار و
- آلوده بفسق و فجور (فرهنگ نفیسی) ۱۲ - باران (غیاث) ۱۳ - فجور:
- بر انگیزخته شدن بر معاصی (غیاث) ۱۴ - جمع خاطر : دل و ضمیر و قلب و
- جان و اندیشه و ادراک و آنچه در دل گذرد (فرهنگ نفیسی) ۱۵ - استوار
- و پای بر جا (صراح اللغه) . (غیاث اللغه)

گردد، و محبت او در دلهای طوایف جای گیر آید، او را در همه افعال محمّدت (۱) و ثنا (۲) گویند، و در نامه ها بذکر خیر او ناطق باشند، و دوستان و یاران کسب کند، و احباب (۳) و اخوان (۴) بدست آرد، و ایشان را از معاشرت (۵) و مصاحبت (۶) خود شاگرد و مستفید و منتفع دارد، چنانکه در احتمال (۷) مشقات و هموم (۸) و تکفّل (۹) عوارض (۱۰) مهمّات با او مسامحت (۱۱) و مساوات (۱۲) نمایند، و غمگسار و معاون (۱۳) او باشند، و آنچه از او صادر گردد تحمل کنند ای پسر - از ضجرت (۱۴) و تمك دلی و قلت (۱۵) صبر در کارها و اخلاق ذمیمه (۱۶) حذر کن، و اجتناب نمای، که با این خصال (۱۷) و عادات

- ۱ - محمّدت بر وزن منزلت : ستایش (منتهی الارب) ۲ - ثنا بفتح اول : ستایش (غیاث اللغه)
- ۳ - احباب جمع حبیب : دوستان (منتهی الارب) ۴ -
- اخوان بکسر اول : برادران، جمع اخ (غیاث اللغه) ۵ - بضم میم و فتح شین :
- با هم زیست کردن و با کسی زندگانی نمودن (غیاث اللغه) ۶ - مصاحبت :
- همدیگر یار و رفیق شدن (منتهی الارب) ۷ - تحمل . احتمال الصنیعة : بر
- کردن خود گرفت آنرا و شکر کرد (منتهی الارب) ۸ - جمع هم بفتح :
- اندوه (منتهی الارب) ۹ - ضامن و متعهد چیزی شدن (غیاث اللغه)
- ۱۰ - جمع عارضه : حادثه، هر چیز که شخص را پیش آید . ۱۱ - آسانی
- کردن با کسی . آسان شمردگی (صراح) . (فرهنگ نفیسی) ۱۲ - برابری
- (فرهنگ نفیسی) ۱۳ - دستگیر و مددکار و مین و یاور، یاری کننده.
- ۱۴ - ضجرت بضم اول : اندوه و ملال (منتهی الارب) ۱۵ - قلت، بکسر اول
- و تشدید لام : کمی و کمیابی (غیاث) ۱۶ - ذمیمه : نکوهیده و زشت
- (غیاث اللغه) ۱۷ - خصال : جمع خصلت بفتح اول : خوی و خوی نیک و
- خوی بد، اکثر بمعنی خوی نیک باشد (منتهی الارب)

مَجْنَب (۱) هیچ دوست ترا مستقیم و پایدار نباشد، و همه مردم از تو نفور (۲) کردند، و از مخالطت (۳) با تو مجانبت (۴) نمایند، چه خلق بد را بخارخسک (۵) تشبیه کرده اند که از هر جهت و طرف که روی با او کنی ترا از مواصلت (۶) خود منع کند، و همه کس از او نفرت یابد، و همه کاری بقناعت بر خود آسان کن، و همه چیزی ارزان

بیت :

آزِ تست اینکِه همه چیز چنین نایابست

آز کم کن تو که نرخ همه ارزان گردد

و نفس خود را بغم و، هم (۷) معلق و ملقی (۸) مدار، و اندوه و اندیشه بدل خودراه مده، سقراط حکیم گفته است :

الحزن مدهشة للعقل ، مقطعة للحيلة ، فاذا ورد عليك حزن ، فاقم الحزن بالحزم ، و فرغ العقل للاحتيال ، معنى سخن او این است که اندوه ، عقل مردم را متحیر و متردد کند ، و موجب انقطاع حيله و تدبیر او شود ، پس چون اندوهی بتو رسد ، بحزم و رأی صائب آنرا از خود دور کن ، و عقل خود را در تدبیر امور و

۱- بصیغه اسم فاعل : بیگانه و اجنبی (فرهنگ نفیسی)

۲- نفور بر وزن صبور : رمنده و گریزنده (منتهی الارب)

۳- مخالطت: آمیزش بطور انس و در آمیختگی با کسی (منتهی الارب) . (فرهنگ

نفیسی) ۴- از چیزی دور شدن و از کاری یکسو شدن (غیاث اللغه)

۵- خارخسک : خاری باشد سه پهلو بهترین آن بستانی باشد و آنرا مغربیان حص

الامیر خوانند (برهان قاطع) ۶- مواصلت : بضم میم و فتح صاد : پیوستن

(غیاث اللغه بنقل از منتخب و صراح) ۷- اندوه (صراح)

۸- ملقی : بضم میم و فتح لام و تشدید قاف : انداخته شده (فرهنگ نفیسی)

طلب حیلّت و سبب مصلحت فارغ (۱) و بی منازح (۲) گردان ، (تا اینجا تفسیر نسخین سقراط است) ، و بآنچه روزی تو کرده اند و قسمت تو آمده راضی و دلخوش باش ، تا معیشت (۳) تو از شوائب (۴) نلکامی صافی ماند ، و عیش تو خوش کند ، ولذّت حیات بیایی ، و از زندگانی تمتّع توانی گرفت ، که در قناعت آن همه چیز ها کفایت و استغناست ، (۵) القناعة کنز لا ینفد (۶) بیت :

ملك القناعة لا یخشی علیه ولا یحتاج فیهِ الى الانصار والخلول (۷)

ای پسر - عاقلان و ادب‌آباد کیاست (۸) را دوست دار ، و اختلاط (۹) با ایشان کن ، و طریقه و سیرت (۱۰) ایشان را ملتزم (۱۱) و مقتدی (۱۲) باش ، و

۱ - بردارنده از کاری (صراح اللغه) . آسایش (فرهنگ نفیسی) آسوده

۲ - ستیمنده و آنکه بادیگری ستیزه میکند (فرهنگ نفیسی) با کسی در چیزی و اکتوشنده (غیاث اللغه)

۳ - معیشت بفتح اول : خوردنی و نوشیدنی و مانند آن که بدان زندگی نمایند و ماده حیات و هر چه بدان یا در آن زبست و زندگانی باشد (منتهی

الارب) ۴ - جمع شائبه : آمیزش و آلودگی (منتهی الارب)

۵ - از این عبارت ظاهراً لفظ (را) پس از جمله « آن همه چیزها » سقط شده ، و در اصل چنین بوده است : در قناعت (بسکون تاء) آن همه چیز ها را کفایت و استغناست و ممکن است لفظ (آن) ضمیر اشاره و بحمله « بآنچه روزی تو کرده اند » برگردد ، در این صورت لفظ قناعت باید بکسر تاء قرائت شود ، و بهر تقدیر لفظ (را) باید در عبارت بوده باشد تا بر فصاحت عبارت خلل نرسد .

۶ - قناعت گنجی است که سپری نمیشود ۷ - ملك القناعة الخ : بر ملك قناعت

بیم زوال نیست و در آن بیاران و خدمتگزاران نیاز نیست ۸ - زیرکی (صراح

اللغه) ۹ - آمیختگی و درهم شدگی (فرهنگ نفیسی)

۱۰ - عادت و طریقه (غیاث اللغه) ۱۱ - مجبور و پیرو (فرهنگ نفیسی)

۱۲ - پیروی کننده و اقتدا کننده (فرهنگ نفیسی)

در احراز (۱) حظّ خود از مجالست و موانست (۲) و معاشرت (۳) و محاورت (۴) ایشان سعی نما ، که سیوت ایشان بر قاعده راستی و استقامت است ، و طریقه و طبیعت ایشان بر جاّده وضوح (۵) و سداد (۶) ؛ و خود را در میان مردم بخلاف این عادات و ضدّ این شمایل (۷) که ذکر رفت مشهور مکن ، و با جماعتی که مضرت (۸) ایشان ترا متوقع باشد ، و بمنفعت ایشان واثق (۹) و امیدوار نتوانی بود ، مؤالفت (۱۰) و ملاطفت (۱۱) منمای ، و اختلاط (۱۲) و انبساط (۱۳) مجوی ، و بدوستی و صداقت (۱۴) مردم احمق و جاهل راغب (۱۵) مباش ، و با مغرور و معجب (۱۶)

- ۱ - بکسر اول : استوار کردن و نگاهداشتن و جمع کردن (غیاث اللغه)
- ۲ - انس و الفت (فرهنگ نفیسی) ۳ - آمیختن و با هم آمیزش کردن (منتهی الارب)
- ۴ - پاسخ دادن و سخن گفتن (منتهی الارب) . پاسخ دادن (غیاث اللغه)
- ۵ - پیدا شدن (صراح اللغه) وضح الامر وضوحا : روشن و پیدا و آشکار گردید (منتهی الارب)
- ۶ - سداد بروزن سحاب : درستی و راستی در کردار و گفتار (منتهی الارب)
- ۷ - خویبهای ذات و سرشتهای نیکو و خصلتهای پاکیزه و اخلاق پسندیده (فرهنگ نفیسی)
- ۸ - زیان و ضرر و گزند و نقصان و خسارت و آسیب و آزار (فرهنگ نفیسی)
- ۹ - واثق : اعتماد دارنده (صراح اللغه)
- ۱۰ - آلف فلانا ایلافا و مؤالفة و الإفا : الفت داد فلان را بمکانی و با بکسی (منتهی الارب)
- ۱۱ - نیکویی کردن و نرمی نمودن باهم (منتهی الارب)
- ۱۲ - آمیختگی و درهم شدگی (فرهنگ نفیسی)
- ۱۳ - گسترده شدن چیزی (صراح) شادی و خرمی و فرح و نشاط و گشاده رونی (فرهنگ نفیسی)
- ۱۴ - بفتح اول : دوستی (صراح)
- ۱۵ - خواهان و آرزومند (صراح) (فرهنگ نفیسی)
- ۱۶ - معجب بصیفة اسم فاعل : بشکفت آورنده . معجب برآیه و بنفسه : کسیکه رای و نفس خود را از همه فروتر داند و خود را پسندد و عجب کند (فرهنگ نفیسی)
- متکبر و خویشتن بین و خود پسند اسم فاعل از اعجاب یعنی خوبی خود دیدن و بخود نازیدن (غیاث اللغه)

که بحقیقت با خود در مغالطه (۱) است معاشرت ممکن؛ که هر که بدروغ و تزویر (۲) واثق (۳) گشت، همچون کسی باشد که براهید آب متابعت (۴) سراب (۵) کند، کسر اب بقیعة یحسبه الظمان ماء حتی اذا جائه لم یجده شیئا، (۶) و نفس خود را متابعت (۷) و مطاوع (۸) هوای (۹) او مگردان، و بمخادعت (۱۰) و تلبیس (۱۱) او راضی مباش، که رای ترا ضعیف و مختل (۱۲) گرداند، و ترا بر آن باعث (۱۳) شود که در مصالح خود تقصیر (۱۴) کنی، و اتباع (۱۵) هوی و اختیار خوش آمد جایز داری، و در کاری که استعجال (۱۶) واجب باشد بتأخیر راضی شوی و بدایة غفلت (۱۷) و کسالت (۱۸)، مهم امروز را با فردا گذاری، و هر کاری که از تو فائت (۱۹) گشت و فرصت (۲۰) از دست بشد، در طلب آن تعب (۲۱) بیفایده

-
- ۱ - بغلط انداختن و یکدیگر را غلط دادن (منتهی الارب) ۲ - آراستن و برپای داشتن چیزی را و راست و نیکو کردن آن و مایل گردانیدن و گرامی داشتن (منتهی الارب) ۳ - اعتماد دارنده (صراح) ۴ - متابعت : پیروی و اطاعت و فرمانبرداری ۵ - نمایش آب (صراح) ۶ - مانند نمایش آبی که آدم تشنه آنرا در بیابان آب می بندارد و چون بدان میرسد چیزی نمی یابد (سوره نور آیه ۳۹) ۷ - پیروی کننده ۸ - فرمانبردار و مطیع
 - ۹ - آرزو (غیاث) ۱۰ - مخادعت : با کسی فریب کردن (منتهی الارب)
 - ۱۱ - تلبیس : در آمیختن و پنهان داشتن مکر و عیب از کسی (صراح)
 - ۱۲ - خلل یافته و درهم و شوریده و پریشان و تباه شده (فرهنگ نفیسی)
 - ۱۳ - بر انگیزنده و فرستنده (منتهی الارب) ۱۴ - تقصیر : سستی در کار (صراح) ۱۵ - اتباع بر وزن اتفاق : پیروی (غیاث اللفه)
 - ۱۶ - شتافتن (غیاث) ۱۷ - غفلت : بیخبری (صراح)
 - ۱۸ - بفتح : کاهل شدن (غیاث اللفه) ۱۹ - بکسر همزه : نیست شونده و فوت کننده (غیاث) ۲۰ - فرصت بضم اول : مهلت دادن و آرام یافتن (غیاث اللفه بنقل از فردوس اللغات) ۲۱ - ماندگی و مشقت (منتهی الارب)

تحقّل مکن و ترك آن کبر ، و آنچه هنوز فوت نشده باشد ، و عنان (۱) اختیار بدست داشته باشی ، و با نجاح (۲) سعی و اائق (۳) و فسح (۴) امل (۵) و از تحصیل آن اجتناب منمائی (۶) و عجز (۷) و ضعف بخود راه مده ، شعر

تری الجبناء ان العجز عقل و تلك خديعة الطبع اللئيم
اذا غامرت في شرف مروم فلا تقنع بما دون النجوم
قطعم الموت في امر حقير قطعم الموت في امر عظيم (۸)

و تصمیم (۹) عزم (۱۰) و تنفیذ (۱۱) رأی و امضاء (۱۲) اندیشه خود در آن واجب دان ، و راغب مآرب (۱۳) حقیر و طالب مقاصد مستصغر (۱۴) مباحث ، که

۱ - عنان بکسر اول : لکام (غیاث اللغه) ۲ - انجاح : برآمدن حاجت و بر آوردن

آفرا و فیروزمند شدن (منتهی الارب) ۳ - اعتماد دارنده (صراح)

۴ - گشاده ، رجل فسح بالضم : مرد گشاده سینه (منتهی الارب) ۵ - امل :

امید (صراح) (غیاث اللغه) ۶ - ظاهراً باید و او در دو جمله « و بانجاح سعی

و اائق » و « از تحصیل آن اجتناب منمائی » زائد باشد . ۷ - ناتوانی (صراح)

بکسر و فتح اول : عاجز شدن و ناتوانی (غیاث اللغه) ۸ - مردم ترسو ناتوانی ،

را خرد می پندارند و این پندار نیرنگ نهاد فرومایه است . هرگاه در شرافتی که قصد

کردیده شده است فرو رفتی (یعنی در پی شرافتی شتافتی) بیاین تراز ستارگان قانع

مباحث . پس مژه مرك در کار كوچك مانده مژه مرك در کار بزرگ است

۹ - تصمیم : خالص کردن و استوار کردن (غیاث اللغه) ۱۰ - عزم بفتح اول

قصد و آهنگ (منتهی الارب) ۱۱ - تنفیذ : روان کردن نامه و فرمان و

فرستادن آن را (منتهی الارب) ۱۲ - امضاء : گذراندن ، روان کردن و جایز

داشتن (منتهی الارب) ۱۳ - مآرب جمع مآربه ، مثلثة الراء : حاجت (منتهی

الارب) ۱۴ - مستصغر : خرد شمرده ؛ استصغره : خرد شمرد او را (منتهی الارب)

سعی تو ضایع گردد ، و جدّ و جهد تو مستحق حرمان (۱) و خیبت (۲) باشد و بمنع مقصود و فوت مطلوب سزاوار باشی ، و در اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است که « ان الله یحب معالی الامور و یبغض (۳) سفاسفها » (۴) یعنی خدای تعالی کارهای بسا قدر و خطر (۵) دوست دارد ، و بامور بی شأن و خسیس (۶) بنظر سخط (۷) نگردد .

ای پسر - که باید بعلمت تو کمال (۸) بر مناقب (۹) و مواهب (۱۰) و مآرب (۱۱) و مطالبی که یافته باشی اقتصار (۱۲) نکنی ، و از طلب مزید (۱۳) آن قاصر (۱۴)

- ۱ - حرمان بکسر : نا امیدی (غیاث) ۲ - خیبت : نا امیدی (صراح اللغه)
- ۳ - سلسله روات این حدیث در کتاب وسائل شیخ حر عاملی جلد دوم در کتاب تجارت باب استحباب مباشرة کبار الامور الخ نقل شده لیکن صاحب وسائل بجای یبغض یکره ضبط کرده و او نقل میکند که جوهری صاحب صحاح پس از نقل حدیث و ضبط یکره گوید : و بروی یبغض یعنی بجای یکره یبغض هم روایت شده است
- ۴ - سفاسف بفتح اول : کار حقیر و بلایه از هر چیز (صراح) ۵ - خطر :
- بفتح اول و دوم : قدر و منزلت (صراح) قدر و جاه و عظمت و بزرگی و آفت و دشواری و اندیشه (غیاث) ۶ - فرومایه (منتهی الارب) ۷ - خشم گرفتن و ناخشنود شدن (منتهی الارب) ۸ - اعتماد بر غیر خود کردن (صراح) و ا گذاشتن بخدا و امید بخدا و تکیه و اعتماد بر خدا (فرهنگ نفیسی)
- ۹ - اوصاف حمیده (غیاث اللغه) ۱۰ - مواهب جمع موهبت : بخشش (غیاث)
- ۱۱ - مآرب جمع مأربه . مثلثة الراء : حاجت (منتهی الارب) ۱۲ - اقتصار :
- بسند کردن و نگذاشتن از چیزی (منتهی الارب) يقال اقتصر علیه : اذا لم یجاوزه (منتهی الارب) ۱۳ - مزید : زیادتی و افزونی و افزون کرده شده (در صورت معنی اول و دوم مصدر میمی است و در صورت معنی سوم اسم مفعول از دایزید زبادة که اجوف بائی است) ۱۴ - قاصر : کوتاهی کننده ، کوتاه ، نارسا (فرهنگ نفیسی)

و. فائر (۱) نشوی ، و در تحصیل امثال و انواع آنچه حاصل شده باشد سعی
 مینماید ، تا ترا ماده اتصال آن محصول و مطلوب منقطع نشود ، و مستظهر (۲)
 و واثق (۳) باشی که انگر در بعضی مساعی (۴) و مباحی (۵) تو حرمانی عارض
 شود و کاری فائت (۶) گردد بادرک و احراز (۷) دیگری امید توانی داشت ،
 و یأس (۸) روی ننماید که این طریقه و عادت که گفتیم فعل ارباب خرد ؛ و سنت
 (۹) اصحاب (۱۰) رای و فطنت (۱۱) است ، همتت را که نام کرد است آ (۱۲) شعر:
 فلا هو فی الدنیا مضیع نصیبه ولا غرض الدنیا عن الدین شاغله (۱۳)

ای پسر - چون ترا سرمایه رأی و پیرایه (۱۴) علمی باشد که بذات خود
 از تجارب (۱۵) و مقاسات (۱۶) طلب کرده باشی و بفضیلت آن شهرت (۱۷)

- ۱ - فائر : سست و زبون و ناتوان (فرهنگ نفیسی) ۲ - یاری کرده شده و
 استعانت جسته و کسیکه اعانت میطلبد و دستگیری میخواهد (فرهنگ نفیسی)
- ۳ - واثق : اعتماد دارنده (صراح اللغة) . ۴ - مساعی : سعی و جهد و کوشش .
 و سعیها و کوشش سزاوار ستایش . و کردارهای نیکو . و مساعی جمیله : کوششهای
 نیکو (فرهنگ نفیسی) ۵ - مباحی ظاهرأ جمع مبغی و مبغیه است یعنی مطلوب
 و خواسته و جسته (برقیاس معانی) ۶ - بکسر همزه : نیست شونده و فوت کننده
 (غیاث) ۷ - بکسر اول : استوار کردن (منتهی الارب) استوار کردن و نگاه
 داشتن و جمع کردن (غیاث اللغة) ۸ - ناامیدی و مأیوسی و ترس و خوف و
 بیم ۹ - راه و روش و عادت (غیاث) ۱۰ - یاران (غیاث) ۱۱ - فطنت
 بکسر اول : زیرکی و دانائی (غیاث) نیز خاطری (فرهنگ نفیسی) ۱۲ - از دناات شمر
 قضاات را همتت را که نام کرد است آ (نقل از کتاب کلیله و دمنه ، باب الاسد
 والثور ، مصحح آقای قریب) ۱۳ - پس نه او بهره دنیا وی را ناچیز میکند و
 نه مقصود دنیا از دین بازش میدارد ۱۴ - آرایش (غیاث اللغة) ۱۵ -
 تجارب بکسر راء : جمع تجربه : آزمایش (غیاث) ۱۶ - مقاسات : رنج کشیدن
 (غیاث) ۱۷ - شهرت بضم : آشکارا شدن چیزی (منتهی الارب)

و اتصاف (۱) یافته باشی، باید که همه کس را بر آن اطلاع دهی، و آنقدر خاص نفس خود را نگاه داری و مدّخر (۲) گذاری که اگر در ملقات (۳) حوادث و مهمات مصالح (۴) و متجدّدات (۵) روزگار وقتی که از اعوان (۶) و اقران (۷) و اکفاء (۸) و نظرا (۹) دور مانده باشی بآن محتاج شوی ترا ذخیره و سرمایه باشد که از جهت استفاده آن کسی را بتورغبتی تواند بود، و بآن در میان مردمان همیشه مطلوب (۱۰) و متبوع (۱۱) باشی، و این نوع سیرت (۱۲) ارباب خرد؛ و معتاد (۱۳) اهل ادبست.

ای پسر - اگر ترا بیادشاهی حاجت افتد در عرض (۱۴) حاجت و التماس (۱۵) مطلوب الحاج (۱۶) منمای، و از وقاحت (۱۷) محترز (۱۸) باش، و در استظلاب (۱۹)

- ۱ - صفت کردن و بصفتی موصوف شدن (غیاث)
- ۲ - مهیا شده برای وقت حاجت (فرهنگ نفیسی)
- ۳ - ملقات جمع ملقه : سختی و بلا (فرهنگ نفیسی)
- ۴ - مصالح جمع مصلحت : نیکی ها (منتهی الارب)
- ۵ - جمع متجدد : نو و تجدید شده و تازه (فرهنگ نفیسی)
- ۶ - بفتح اول : یاران و یاوران و مددکاران (غیاث)
- ۷ - اقران بفتح اول : همسران و نزدیکان و همسایگان (غیاث)
- ۸ - اکفاء بفتح جمع کفو : همسران و همچنینان (غیاث)
- ۹ - نظرا جمع نظیر مانند (منتهی الارب)
- ۱۰ - مطلوب : طلب شده و درخواست شده و خواهش شده (فرهنگ نفیسی)
- ۱۱ - متبوع : پیروی کرده شده (غیاث)
- ۱۲ - عادت و طریقه (غیاث)
- ۱۳ - معتاد : عادت گرفته شده و عادت گیرنده (غیاث)
- ۱۴ - بیان و گزارش و درخواست (فرهنگ نفیسی)
- ۱۵ - بکسر : درخواستن (غیاث)
- ۱۶ - الحاج بکسر : زاری کردن و درخواستن (غیاث)
- الح فی السّؤال الحاحاً : ستهید در سؤال و درخواست و طلب چیزی (منتهی الارب)
- ۱۷ - بفتح بیجیائی و بشرمی و بی ادبی (غیاث)
- ۱۸ - احتراز کننده و پرهیز کننده (غیاث)
- ۱۹ - استظلاب : درخواست کردن

و استفراض (۱) آن ، مواضع طلب و هنگام فرصت (۲) نگاه دار ، تاوقتی
مسئلت و رفع آن حاجت کنی که پادشاه خوشدل و بنشاط باشد ، بیت :

لا تغفلن سبب الكلام و وقته والكيف والكم والمكان جميعا (۳)

تا اگر بنجح (۴) مطلوب (۵) مستسعد (۶) گزیدی ، کاری بکفایت (۷) رسانیده
باشی ، و بتحصيل مقصود محظوظ (۸) گشته و اگر محروم مانی و دست ردّ (۹) بر
پیشانی تو نهند باری اجتهاد (۱۰) وسع (۱۱) خویش بجای آورده باشی ، که
بنزدیک نفس خود معذور (۱۲) توانی بود ، شعر :

و انّ علينا الجّد فی طلب العلمی ولیس علمنا ان یوافقنا الجّد (۱۳)

و در حاجات و مطالب خود بکسی که نیک خواه و ناصح (۱۴) تو نباشد و بکار
تو تهاون (۱۵) نماید استعانت (۱۶) منمای ، نظم :

کم گم غم عشق پیش آنکس کو را ز غمت غمی نباشد

-
- ۱ - استفراض : درخواست و جوب ۲ - فرصت : آرام یافتن و مهلت دادن
(غیاث بنقل از فردوس اللغات) ۳ - هیچیک از سبب و هنگام و اندازه و جای
سخن را از یاد مبر و بیخبر مباش ۴ - نجح بضم : پیروزی ۵ - خواسته
و جسته (منتهی الارب) ۶ - نیک بخت شده ، کامران ، خجسته (فرهنگ نفیسی)
۷ - کفایت : بس شدن و کافی شدن (غیاث اللغة) ۸ - محظوظ : بهره مند (غیاث)
۹ - رد بفتح اول و تشدید وال : باز گردانیدن و باز گشتن و باز آوردن (غیاث)
۱۰ - اجتهاد : سخت کوشش کردن و رأی صواب جستن (منتهی الارب) ۱۱ -
وسع بضم اول : دسترس و طاقت (صراح اللغة) ۱۲ - معذور : دارای عذر و
دارای بهانه و آنکه عذر و بهانه وی پذیرفته باشد (فرهنگ نفیسی) ۱۳ -
و همانله بر ماست که در طلب بزرگی کوشش کنیم ، و بر ما نیست که بخت همراهی
نماید . (یعنی وظیفه ما اینست که در کارهای بزرگ کوشش کنیم ، و بامید بخت ننشینیم)
۱۴ - ناصح : نصیحت کننده (منتهی الارب) ۱۵ - تهاون : سبک شمردن
(منتهی الارب) ۱۶ - استعانت : یاری خواستن (صراح اللغة)

و بکسی که استعانت (۱) کردی در حضور و مرور اوقات فرصت ، خود را بر نظر او میگذران ، و بایاد او میدی ، و از ابرام (۲) و الحاح (۳) تحاشی (۴) نمای ، و چون کسی بتو حاجتی رفع کند (۵) و مسؤل (۶) و مأمول (۷) اورا محتاج باشی و بر قضاء (۸) آن مالک و بسهولت (۹) بی تکلف (۱۰) بر انجام (۱۱) و انجام ، قادر توانی بود ، در اسعاف (۱۲) آن تقصیر (۱۳) و تهاون (۱۴) جایز مشمار ، و در جواب و سؤال ببذل (۱۵) مقصود کرم خلق و لطف شیمت (۱۶) کار بند ، و آن مطلوب (۱۷) را بتعجیل (۱۸) قضاء (۱۹) آن ، و اسراع (۲۰) در نجات (۲۱) غرض (۲۲) بر

- ۱ - استعانت باری خواستن (صراح) ۲ - ابرام : بستوه آوردن (صراح اللغه)
- ۳ - الحاح : زاری کردن و درخواستن و مبالغه کردن در کاری (غیاث اللغه) ۴ - تعاشی : بیکسو شدن (غیاث)
- ۵ - رفع کردن : قصه برداشتن و عرض حال و دادخواهی ۶ - خواسته شده (غیاث) ۷ - مأمول : امید داشته شده (غیاث)
- ۸ - ادا کردن و گزاردن (غیاث) و قضی و طره : رسانیدن حاجت او را و تمام کرد و روگردانید (منتهی الارب) ۹ - سهولت : نرمی (صراح اللغه) ۱۰ - تکلف : برخورد رنج نهادن (غیاث) ۱۱ - انجام بکسر : بر آمدن حاجت و بر آوردن آنرا و فیروزمند شدن (منتهی الارب)
- ۱۲ - اسعاف : حاجت روا کردن (صراح اللغه) ۱۳ - تقصیر : سستی کردن در کار و باز ایستادن از کاری (منتهی الارب) ۱۴ - تهاون : سبک شمردن (منتهی الارب) ۱۵ - بذل : دادن (صراح) ۱۶ - شیمت بکسر : طبیعت و عادت و خوی (غیاث) ۱۷ - مطلوب : خواسته و جسته (منتهی الارب)
- ۱۸ - تعجیل : شتاب کردن در کاری پیش از وقت آن (غیاث) ۱۹ - قضاء : ادا کردن و گزاردن (غیاث) ۲۰ - اسراع : شتافتن (منتهی الارب)
- ۲۱ - نجات بضم ، نجات بفتح پیروزی و بر آمدن حاجت (صراح) ۲۲ - غرض : خواست و قصد و نشانه تیر (صراح)

صاحب و طالبش مهیا دار و او را در طلب آن محتاج تردد (۱) و معاودت (۲) مگردان و در بند انتظار (۳) مگذار، که اگر بر خلاف این وصایت (۴) باشی طالبان از تو ملول (۵) شوند، و راغبان اعراض (۶) نمایند، و امل (۷) مردم از تو منقطع گردد، و اگر برانجاح (۸) آن حاجت و بذل آن ملتزم (۹) فادر و مالک نباشی محتاج را از تعب (۱۰) طلب بتصریح (۱۱) یأس (۱۲) فرج (۱۳) ده که «الیأس احدی الرّاحتین» (۱۴)، و عذری (۱۵) که ترا باشد براستی از طریق رفق (۱۶)، و حسن خلق با او تقریر (۱۷) کن، که گفته اند: انّ السّراج من السّماح (۱۸) یعنی کسبیل (۱۹) کردن سائل بلا (۲۰) یا نعم (۲۱) بی وعده

- ۱- تردد: بی قراری و بی ثباتی و عدم ثبات در رای و تشویش و پریشانی و اضطراب و آمد و شد (فرهنگ نفیسی)
- ۲- معاودت: بازگشتن (غیاث)
- ۳- انتظار: چیزی را چشم داشتن (غیاث)
- ۴- وصایت: اندرز (منتهی الارب)
- ۵- بستوه آمده و دلتنگ و دلگیر و اندوهگین و غمگین (فرهنگ نفیسی)
- ۶- اعراض بکسر: روی از چیزی گردانیدن (غیاث)
- ۷- امل: امید (صراح)
- ۸- انجاح بکسر: برآمدن حاجت و برآوردن آنرا و فیروزمند شدن (منتهی الارب)
- ۹- بصیغه اسم مفعول: طلب شده و خواسته شده (فرهنگ نفیسی)
- ۱۰- تعب: مانده شدن (صراح)
- ۱۱- تصریح: گشاده و روشن گفتن خلاف تعریض (صراح)
- ۱۲- یأس: نومید شدن (صراح)
- ۱۳- فرج بفتح: گشایش (صراح)
- ۱۴- ناامیدی یکی ازدو آسودگی است (یعنی از رنج مقصود میکاهد)
- ۱۵- عذر: بهانه (غیاث)
- ۱۶- رفق: نرمی و نرمی کردن (صراح)
- ۱۷- تقریر: با اقرار آوردن و بقرار باز بردن (صراح)
- ۱۸- سماح، سماحت: جوانمردی، يقال سمح به ای جاد به (صراح)
- ۱۹- کسبیل: بضم: وداع و روانه کردن و فرستادن (فرهنگ رشیدی)
- ۲۰- لا بمرئی حرف
- ۲۱- نعم بفتح: آخر: آری (صراح)

مماطلت (۱) و عشوه (۲) مدافعت (۳) از سخاوت و سماحت (۴) است .
 ای پسر - در طلب صلاح (۵) و تحرّی (۶) رضای خویشان و دوستان خود
 مادام که با تو برسنن (۷) استقامت ، و قاعده سلامت باشند ، و برطریقت وفا و
 عادت صفا روند ، جهد و جدّ نمای ، و غایت (۸) مجهود (۹) مبذول (۱۰) دار ،
 و هروقت که حال ایشان تغییر پذیرفت و از تو مستزید (۱۱) گشتند از ایشان
 حذر (۱۲) لازم شناس و محترز (۱۳) باش که دشمنی اقارب (۱۴) ، زیان کار تر ،
 و مضرت (۱۵) آن زیادت از عداوت (۱۶) بیگانگان باشد ، و نکایف (۱۷) دشمنی

- ۱ - مماطلت : دفع الوقت کردن و فرصت نمودن و پس افکنیدن کاری (غیاث)
- ۲ - عشوه بکسر بمعنی ناز و فریب و حرکت معشوق که دل عاشق بدان فریفته شود
 (غیاث اللغه)
- ۳ - مدافعت : راندگی و رد کردگی و از خود دور کردگی
 (فرهنگ نفیسی)
- ۴ - سماحت : جوانمردی (غیاث) (صراح) ۵ - صلاح
 بفتح : نیکی ضد فساد (صراح) ۶ - تحرّی : رای صواب ترین جستن (منتهی
 الارب) صواب جستن و سزاوار و بهتر جستن (غیاث اللغه) ۷ - سنن بضم
 اول و فتح نون ادل جمع سنت : راه و روش و عادت (غیاث) ۸ - غایت :
 پایان ، نهایت ، سرانجام ، پایان کار (لغت نامه دهخدا) ۹ - مجهود : سعی
 و کوشش و جهد (فرهنگ نفیسی) استضاع و قدرت کرده شده و کوشش کرده شده
 (غیاث) ۱۰ - مبذول : خرج شده و مصرف شده و بخشیده شده (فرهنگ
 نفیسی) ۱۱ - مستزید : فزونی خواسته (لغت نامه دهخدا) استزاده استزاده
 مقصر شمرده آنرا و فزونی خواست از وی (منتهی الارب) ۱۲ - حذر بفتح
 پرهیز کردن (صراح) ۱۳ - محترز : احتراز نموده ، پرهیز کننده (غیاث)
 ۱۴ - اقارب بفتح نزدیکان و خویشان (غیاث) ۱۵ - مضرت : زیان و ضرر و
 گزند و نقصان (فرهنگ نفیسی) ۱۶ - عداوت : دشمنی (منتهی الارب)
 ۱۷ - نکایف : مجروح کردن (منتهی الارب) جراحت کردن و بدست کمالیدن و
 کشتن دشمن (صراح)

اختیاب (۲) و اقارب بیشتر، و معادات (۲) ایشان مؤثر تر از عداوت غیر ایشان و دوستان ترا در باب تو مصدق و مقبول دارند که ایشان را بر اسرار (۳) و افکار (۴) و ظاهر و مخفی اعمال و احوال و خیر و شر (۵) مصالح (۶) و مهمات تو واقف (۷) و مطلع (۸) دانند، و در باب تو از غرض (۹) دور، پس باین قضیه (۱۰) عداوت (۱۱) دوست و خویشاوند را همچون سطوت (۱۲) سبع (۱۳) حریص (۱۴) شناس

احذر عدوك مرة و احذر صديقك ألف مرة
فلربما انقلب الزمما ن فکان اعرف بالمضرة (۱۵)
و از مشاهیر (۱۶) اقوال و امثال (۱۷) است که : الارب ربّ والعم (۱۸) غم

-
- ۱ - احباب جمع حبیب : دوست ۲ - معادات : نبرد کردن (منتهی الارب)
عداوت و دشمنی با یکدیگر (فرهنگ نفیسی) ۳ - اسرار جمع سر بکسر
اول : راز (صراح)
۴ - افکار جمع فکر بکسر اول : اندیشه (صراح) ۵ - شر : بدی نقیض خیر
(صراح) ۶ - مصالح جمع مصلحت بفتح اول : نیکی ها (منتهی الارب)
۷ - واقف : ایستاده شونده و داننده (غیاث) ۸ - مطلع : آگاه و خبردار
و دانا و باوقوف (فرهنگ نفیسی) ۹ - خواست و قصد و نشانه تیر (صراح)
۱۰ - حکم و خبر (غیاث) ۱۱ - عداوت : دشمنی (منتهی الارب)
۱۲ - بفتح بمعنی قهر و سخت گرفتن و حمله بردن (غیاث) ۱۳ - سبع : بفتح
اول و ضم ثانی : درنده (غیاث) ۱۴ - حریص : آزمند (منتهی الارب)
۱۵ - احذر الخ : از دشمن یکمرتبه بیزهیز و از دوست هزار مرتبه ، شاید روزگار
بر گردد و او بزبان (تو) شناساثر باشد . ۱۶ - مشاهیر جمع مشهور و
مجازا بمعنی بزرگان و ناموران (غیاث) ۱۷ - امثال جمع مثل بفتح تین :
داستانها (صراح اللغة) ۱۸ - عم : برادر پدر (صراح)

والغالب (۱) وبال (۲) والاخ (۳) فح (۴) والولد كمد (۵) و الاقارب (۶) عقارب (۷)

و اقرب الاقارب اخبث العقارب . (۸) نظم :

این گسره را که نام کردی خویش	هر یکی کژدم اند با صد نیش
از جفا (۹) زشت گوی یکدگرند	وز حسد عیبجوی یکدگرند
همه خرد و بزرگ و ماده و نر	آرزومند مرك یکدیگر
خویش نزدیک همچو ریش (۱۰) بود	بیش کاویش (۱۱) رنج بیش بود
نه قبولش خوش و نه کردن ردّ	همچو بر روی نیک بینی بد
دوست جوو ز برادران بگسل	که برادر کند پر آذر (۱۲) دل
گر بود او بسیم ۱۳ و حرمت ۱۴ بیش	تیز تر باشدش ز کژدم نیش
باز اگر قوت و طرب (۱۵) داری	خواهدت ناتوان بصد زاری

۱ - برادر مادر (غیاث) ۲ - وبال بر وزن سحاب : سختی و گرانی (منتهی

الارب) ۳ - اخ : برادر (منتهی الارب) ۴ - فح - بفتح : دام

شکاری (منتهی الارب) ۵ - كمد بفتح : اندوه سخت و اندوه نهانی و دردمندی

دل از اندوه (منتهی الارب) ۶ - اقارب بفتح : نزدیکان و خویشان (غیاث)

۷ - عقارب جمع عقرب : کژدم (منتهی الارب) ۸ - ومعنی مثال اینست : پدر

پروردگار و برادر پدر رنج و برادر مادر سختی و برادر دام و فرزند اندوه و نزدیکان

کژدمها و نزدیکترین نزدیکان پلیدترین کژدمها میباشد . ۹ - جفا : بدی

و ستم (صراح) ۱۰ - ریش : جراحت (برهان قاطع) . زخم و جراحت ،

و مجروح (فرهنگ رشیدی) ۱۱ - کاویش : از ریشه کاویدن و (ش) ضمیر

متصل مفعولی است . ۱۲ - آذر بفتح ذال نقطه دار : آتش (برهان

قاطع) ۱۳ - سیم بکسر : نقره

(فرهنگ رشیدی) . (برهان قاطع) ۱۴ - حرمت : معزز و ارجمند شدن (غیاث

اللفه) . حرمت بضم : آبرو (منتهی الارب) ۱۵ - طرب بفتح تین :

نشاط و شادی (صراح)

که بود غمز بر پدر خواند مه بود بر تو خواجگی راند
 تاپد رزنده با تو بد ساز (۱) است چون پدر مرد خصم و انباز (۲) است
 آنکه عم (۳) تو و آنکه خال (۴) تواند همه در بند جاه و مال تو اند
 و چنان باید که از اقارب (۵) و متصلان تو بنزدیک تو عزیز و بر گزیده تر؛ و
 رفیع منزلت تر، و بحماییت (۶) و عنایت (۷) تو اولی (۸) کسی باشد که در تعظیم
 تو زیادت کوشد، و برضا (۹) جویی و خیر گویی تو مداومت (۱۰) نماید، و در
 وصلت (۱۱) و قربت (۱۲) تو راغب (۱۳) تر باشد؛ و طریق مصادقت (۱۴) سپرد.
 ای پدر - باید که اصل کار و عمده استظهار (۱۵) در معادات (۱۶) و
 مغالبت (۱۷) دشمنان حفظ سر خودداری، و از اعلان (۱۸) آن حذر (۱۹) نمایی،

-
- ۱ - ساز گاری (فرهنگ رشیدی) ۲ - انباز : شريك (فرهنگ رشیدی) .
 ۳ - عم: برادر پدر (صراح) ۴ - خال : برادر مادر (غیاث) ۵ - بفتح
 نزدیکان و خویشان (غیاث) ۶ - حمایت بکسر : نگاهداشتن کسی را از
 بدی (صراح) ۷ - عنایت بفتح و کسر اول : قصد کردن و اهتمام داشتن بچیزی
 (غیاث) ۸ - اولی : سزاوار تر (صراح) ۹ - رضا بکسر : خوشنودی
 (غیاث) ۱۰ - مداومت : پیوسته بر کاری بودن (صراح) ۱۱ - وصلت
 بضم : پیوستگی، يقال بینهما وصلة اذا اتصل شیئی بشیئی (منتهی الارب) پیوند و
 خویشی و پیوستگی (غیاث) ۱۲ - قربت بضم: خویشی و نزدیکی (منتهی الارب)
 ۱۳ - راغب : آرزومند و خواهان و مشتاق و طالب و مایل (فرهنگ نفیسی)
 ۱۴ - مصادقت : همدیگر درستی کردن (منتهی الارب) ۱۵ - استظهار : یاری
 خواستن و پشت پناه شدن و قوی بشت شدن (غیاث) ۱۶ - معادات : نبرد
 کردن (منتهی الارب) عداوت و دشمنی با یکدیگر (فرهنگ نفیسی)
 ۱۷ - مغالبت : همدیگر چیرگی جستن و غلبه کردن بر کسی (منتهی الارب)
 ۱۸ - اعلان: آشکارا کردن (منتهی الارب) ۱۹ - حذر : بیم و پرهیز
 (منتهی الارب)

و بعقل و تدبیر پیش مخاصمت (۱) اعدا (۲) باز شوی ، بیت :

الرأى قبل شجاعة الشجعان هو اّول وهى المحلّ الثانی (۳)

و صیانت (۴) نفس خود از معایب واجب دانی ، و در آن کوش که اعمال تو بر قانون صلاح (۵) و سداد (۶) باشد ، و اقوال و افعال بر سنن (۷) صدق (۸) و صواب (۹) تا بر خصمان ظفر یابی و ایمن (۱۰) باشی از آنکه دشمن بر فضیحتی (۱۱) از احوال تو مطلع (۱۲) گردد ، یا بر زلّتی (۱۳) از آن (۱۴) تو وقوف (۱۵) یابد ، و بر تو خرده و نکته (۱۶) گیرد که آنرا علّت تشنیع (۱۷) و تهجین (۱۸) توسازد

-
- ۱ - مخاصمت : باهم پیکار کردن . خاصمه مخاصمة و خصاما و خصومة : پیکار کرد
با و (منتهی الارب) با هم خصومت و دشمنی کردن (غیاث) ۲ - اعدا جمع
عدو : دشمن (منتهی الارب) ۳ - اندیشه پیش از شجاعت دلیر است ، اندیشه در
مرتبه اول و شجاعت در مرتبه ثانی است ۴ - صیانت : نگاهداشتن صانه صونا
بافتح و صیانا و صیانة بالكسر : نگاهداشت آنرا (منتهی الارب) ۵ - صلاح
بفتح : نیکی ضد فساد (صراح) ۶ - درستی و راستی در کردار و گفتار (صراح)
۷ - سنن بضم اول و فتح نون اول جمع سنت : راه و روش و عادت (غیاث)
۸ - صدق بکسر : راستی (غیاث) ۹ - صواب : راست (منتهی الارب)
۱۰ - ایمن : بیخوف و بی دهشت امانه آمن بکسر میم که اسم فاعل است از امن
(غیاث) ۱۱ - فضیحت : رسوایی (منتهی الارب) ۱۲ - مطلع : آگاه
و خبردار و دانا و با وقوف (فرهنگ نفیسی) ۱۳ - زلت بفتح و کسر و لام
مشدد مفتوح : لغزش و لغزیدن (غیاث اللغة) ۱۴ - آن : در زبان پارسی گاهی از
ادات ملکیت و تعلق است مانند لام عربی در « له » و « لی » و « لك » چنانکه گویند :
این زمین از آن منست یا آن ملك آن شماست . (رك : بسبك شناسی مرحوم ملك -
الشعراء بهار جلد سوم ص ۳۷۴) ۱۵ - وقوف : دانستن و آگاهی (غیاث)
۱۶ - نکته بضم : سخن پاکیزه و لطیف که پوشیده باشد و هر کسی آنرا نداند و سخن
رمز و سر و راز و اعتراض و خرده گرفتن بر سخن مردمان و بهانه جوئی (فرهنگ نفیسی)
۱۷ - تشنیع : نیک زشت کردن و زشت گفتن بر کسی (منتهی الارب)
۱۸ - تهجین : زشت و عیب ناک گردانیدن (منتهی الارب)

و این طریقت (۱) که یاد کردم علامت ارباب عقل و بصیرت (۲)، و تهادت
 اصحاب خرد و کیاست (۳) است و زینهار که دشمن خود را از خال خود غافل
 ندانی، و باعراض (۴) او مغرور (۵) نشوی، و بخصوصت (۶) او تهاون (۷) نکنی،
 که ناگاه ترا در حبابیل (۸) کید (۹) و مصاید (۱۰) مکر و غدر (۱۱) خویش
 ذافل گیرد، و در کمین فرصت آن باشد که بر فعلی منکر (۱۲) و حرکتی قبیح
 (۱۳) از تو اطلاع یابد، تاخلملی (۱۴) و عیبی در اخلاق و عادات تو مشاهدهت (۱۵) کند
 که بآن وسیله بر تو ظفر یابد و غالب شود، بیت:

و من یثق بمقال لا یصدقه فعل فقی حسبه لا عقل عاب (۱۶)

- ۱ - طریقت: راه و روش و مذهب و آیین (غیاث). (فرهنگ نفیسی)
- ۲ - بصیرت: بینایی و یقین و زیرکی (منتهی الارب) ۳ - کیاست: خرد و
 بختگی و جوانمردی و زیرکی (منتهی الارب) ۴ - اعراض: روی برگردانیدن
 از چیزی (منتهی الارب) ۵ - مغرور: گول خورده و فریفته شده (فرهنگ
 نفیسی) ۶ - خصوصت: پیکار (منتهی الارب) ۷ - تهاون: بفتح اول و
 ضم واو: خوار و حقیر داشتن (غیاث) ۸ - حبابیل جمع حباله: رسن و دام
 (غیاث) حباله بر وزن کتابه: دام صیاد حبابیل جمع (منتهی الارب) ۹ - کید
 بفتح: مکر و حيله و فریب و بدسگالی (غیاث) ۱۰ - مصاید بفتح: شکار
 اندازها جمع صید (غیاث) ۱۱ - غدر: بی وفایی کردن (صراح)
- ۱۲ - منکر بصیغه اسم مفعول: بد و قبیح و زشت و ناشایسته و ناپسند (فرهنگ نفیسی)
- ۱۳ - قبیح: زشت و نازیبا (غیاث) ۱۴ - خلملی بفتح: کشادگی و
 رخنه و تباهی کار (غیاث الدغه) ۱۵ - مشاهدهت: نگاه و نظر و بینش
 (فرهنگ نفیسی) ۱۶ - و کسیکه اطمینان کند بگفتاری که با کردار موافق
 نیست در او خرد عیبجو نیست

و با دشمن خود از خدیعت (۱) و مکیدت (۲) آن مقدار که شرط کیاست (۳) باشد رعایت کن و تضرع (۴) و تواضع (۵) با او عُدَّت (۶) عداوت (۷) ، و سلاح (۸) عناد (۹) ساز و اظهار رضا (۱۰) از او لازم شمار ، و طریق مجاملت (۱۱) مسلوك (۱۲) دار ، و منتہز (۱۳) فرصت (۱۴) باش ، آنگاه که فرصت یابی ، و بتمکُن (۱۵) و غلبه (۱۶) بر او واثق (۱۷) گردی ، آنوقت اعلان (۱۸) مخاصمت (۱۹) و افشاء (۲۰) مکاشحت (۲۱) کن تا بر او دست توانی یافت و مظنة (۲۲) قدرت و بصیرت (۲۳) باشد شعر :

-
- ۱ - خدیعت : مکر و فریب (منتهی الارب) ۲ - مکیدت : بفتح میم و کسر کاف به اندیشی (غیاث) ۳ - کیاست : خرد و بختگی و جوانمردی و زیرکی (منتهی الارب) ۴ - تضرع : زاری کردن (غیاث) ۵ - تواضع : فروتنی نمودن (غیاث اللغه) ۶ - عدت بضم و دال مشدد : آمادگی چیزی و ساخت و ساز که برای دفع حاجت باشد (غیاث) ۷ - عداوت : دشمنی (منتهی الارب) ۸ - سلاح بکسر : ساز حرب (صراح) ۹ - عناد : ستمیدن (صراح) ۱۰ - رضا بکسر : خوشنودی (غیاث) ۱۱ - مجاملت : نكوبی کردن (غیاث) ۱۲ - مسلوك : رفته شده (غیاث) ۱۳ - منتہز : منتظر و نگران و منتہز فرصت : منتظر فرصت (فرهنگ نفیسی) ۱۴ - فرصت : پروای کار (صراح) (منتهی الارب) مهلت ۱۵ - تمکُن : جای گرفتن و قادر شدن بر چیزی (منتهی الارب) ۱۶ - غلبه ، بفتححات ، زبردستی و زور (غیاث) ۱۷ - واثق : اعتماد دارنده (فرهنگ نفیسی) ۱۸ - اعلان : آشکارا کردن (منتهی الارب) ۱۹ - مخاصمت : با هم پیکار کردن (منتهی الارب) ۲۰ - افشاء : فاش کردن خیر (فرهنگ نفیسی) ۲۱ - مکاشحت : دشمنی نمودن (منتهی الارب) ۲۲ - مظنة ، بکسر ظاء : جای گمان بردن ، مظنة الشی بکسر الظاء : جای گمان برض چیزی را که در آنجای است ، مظان جمع (منتهی الارب)
- ۲۳ - بصیرت : بینایی دل یعنی دانایی و زیرکی

يقول لك العقل الذي بين الهدى اذا انت لم تدرأ عدوآ فداره
و قبل يد الجاني الذي لست واصلا الى قطعها وانظر سقوط جداره (۱)
و زينهارة که باظهار (۲) نفرت (۳) و مجانبت (۴) و آشکارا کردن لوم (۵) و محاورت
(۶) ، دشمن را از خود تحدّر (۷) نکنی ، و مستشعر (۸) و محترز (۹) نگردانی که
اگر بر این طریق روی ، و خصم بر عزیمت (۱۰) خصومت (۱۱) تو مطلع (۱۲)
و واقف (۱۳) باشد معاندت (۱۴) و مخاصمت (۱۵) ترا مستعدّ (۱۶) و متشعر (۱۷)

-
- ۱- يقول الخ: عقلی که راه راست را آشکارا میکنند ترا گوید: اگر نمیتوانی با دشمن
دفاع کنی با او مدارا کن، و دست جانی را که نمیتوانی جدا کنی بیوس و منتظر باش تا
دیوارش خراب شود (کنایه از اینست که صبر کن تا روز گار از او برگردد و
بکیفر خود برسد) ۲- اظهار: پیدا کردن (غیاث) ۳- نفرت
بکسر: فرار و گریز (فرهنگ نفیسی) ۴- مجانبت بغض اول و فتح نون:
از چیزی دور شدن و از کاری یکسو شدن (صراح) ۵- لوم بفتح: نکوهش
و ترس و بیم (منتهی الارب) ۶- محاورت: پاسخ دادن (غیاث اللغه)
۷- تحدّر: تحدّر منه و احتذره: حذر (منجد) تعذر: نکنی: نترسانی
۸- مستشعر: جبان و ترسو. و آنکه ترس را در دل پنهان میکند (فرهنگ نفیسی)
۹- محترز: آگاه و خبردار و هوشیار و دور اندیش (فرهنگ نفیسی) ۱۰- عزیمت
بفتح: آهنگ (منتهی الارب) ۱۱- خصومت: پیکار (منتهی الارب)
۱۲- مطلع: آگاه و خیر دار و دانا و با وقوف (فرهنگ نفیسی) ۱۳- واقف
داننده (غیاث) ۱۴- معاندت: با هم دشمنی و عناد کردن (غیاث اللغه)
۱۵- مخاصمت: با هم پیکار کردن (منتهی الارب) ۱۶- مستعد: آمادگی
آماده و مهیا (غیاث). (فرهنگ نفیسی) ۱۷- متشعر: آماده و مهیا
و آماده شده برای کار (فرهنگ نفیسی)

گردد و اُهبّت (۱) و عدّت (۲) خود بسازد و از تو احتیاط (۳) و حذر (۴) پیش گیرد، و بر سر حزم (۵) باشد، و یقین شناس که قبول و استعمال این مواظّ (۶) که گفتیم رأی تو صائب (۷) تر گرداند، و برنج (۸) غرض و حصول مطلوب یاری دهد.

ای پسر - کارهای بزرگ و تحمل (۹) اخطار (۱۰) در اکتساب منفعت حقیر و خرد شمار، شعر:

ذربنی و احوال الزّمان اعانها فاهواله العظمی تلّیها رغانبه (۱۱)
و کارهای خود را در ارتکاب (۱۲) مضرتّ صعب و بزرگ پندار، بیت:
کفی محنتی قلبی بها مطمئنّة ولم اتجشّم هول تلك الموارد (۱۳)
و در آنچه نیل (۱۴) آن ممکن نباشد، و بادراك آن طمع نتوان کرد، توقع

- ۱ - اهبّت بضم: ساز و ساختگی کار (منتهی الارب) ۲ - عدت بضم و دال مشدد: آمادگی چیزی و ساخت و ساز که برای دفع حاجت باشد (غیاث)
- ۳ - احتیاط: بهوش کاری کردن (صراح) ۴ - حذر: بیم و پرهیز (منتهی الارب) ۵ - حزم: هشیاری و آگاهی در کار (منتهی الارب)
- ۶ - مواظّ: پند ما ۷ - صائب: راست و درست (لفت نامه دهخدا)
- ۸ - نجح بضم: پیروزی ۹ - تحمل: بردباری و شکیبایی و صبر و شکیب و طاقت (فرهنگ نفیسی) تحمل الامر: برداشت باز کار را و بر خود گرفت (منتهی الارب) ۱۰ - اخطار جمع خطر: دشواری و آفت و ضرر و بیم (فرهنگ نفیسی) ۱۱ - ذربنی الخ: مرا با بیمهای روزگار فروگذار که از آنها رنج ببرم زیرا در پی بیمهای بزرگ روزگار خوبیه و آسانیه است (ظاهراً مصراع ثانی مأخوذ است از آیه شریفه ان مع العسر يسرا، سورة انشراح آیه ۷)، اعانها، از مصدر معانات و در اصل اعانی بوده و چون در جواب امر واقع شده یاء بجزمی افتاده و اعانها بکسر نون باید قرائت شود. ۱۲ - ارتکاب: شروع بکار نامشروع کردن (غیاث اللغة) ۱۳ - برای دل من اندوهی که بدان اطمینان دارم بس است و برای موارد بیمناک بخود رنج نمیدهم، ۱۴ - نیل بفتح: عطیه و دهش (منتهی الارب)

مکن ، و امید از آنچه ممکن الحصول باشد منقطع مدار که مرد خامل (۱) ذکر
 وضع (۲) کم بضاعت بسیار باشد که بحصول مطالب و نجاح (۳) مآرب (۴)
 خوداستسعاد (۵) یابد ، و یقین شناس که انقطاع امل (۶) و مستولی گردانیدن
 یأس بر دل ، خود را بدست خود درهلاکت افکندنست و لا تلقوا بایکم الی التهلکة
 (۷) و روزگار را در اقدام (۸) بر خویشتن معاون و معاضد (۹) گردان که
 نومیدی مردم را از طلب ، قاصر (۱۰) و عاجز و ضعیف رأی گرداند ، تا از دفع
 نوائب (۱۱) زمان تقاعد (۱۲) کند ، پس در مزاولت (۱۳) مصالح و مداخلت امور
 بتقویت رجاء (۱۴) خود اعتصام (۱۵) نمای ، و امل (۱۶) فسیح (۱۷) دار ، و همت را
 واسطه حصول بغیة (۱۸) گردان ، و بر آنچه از تو فوت شد صبر جمیل کن ،

- ۱ - خامل : گمنام و بیقدر (منتهی الارب) ۲ - وضع : فرومایه (غیاث)
- ۳ - نجاح بفتح : پیروزی و بر آمدن حاجت (صراح) ۴ - مآرب جمع
- مأربه مثلثة الراء حاجت (منتهی الارب) ۵ - استسعاد : سعادت خواستن ، نیک
- بختی جستن (لغت نامه دهخدا بنقل از غیاث) . گردن کشان جهان سر بر خطر فرمان
- او نهادند و بانقیاد اوامرو زواجر او استسعاد جستید (لغت نامه دهخدا بنقل از ترجمه
- یمینی ص ۴۵) ۶ - امل بفتح : امید (صراح) ۷ - و خود را بدست
- های خود بهلاکت نیندازید (سورة بقره آیه ۱۹۱) ۸ - اقدام : پیش در
- آمدن (منتهی الارب) ۹ - معاضد : دستگیر و معاون و مدد کار (فرهنگ نفیسی)
- ۱۰ - قاصر : کوتاهی کننده (غیاث اللغه) ۱۱ - نوائب جمع نایبه : مصیبت
- و کار دشوار (منتهی الارب) ۱۲ - تقاعد : از کردن کاری بازنشستن و از
- کاری بازماندن (غیاث) ۱۳ - مزاولت : در چیزی کوشیدن (غیاث) استعمال
- ورزیدن در کاری و رنج کشیدن در آن (منتهی الارب) ۱۴ - رجاء : امید و
- و امید داشتن (غیاث) ۱۵ - اعتصام : چنگ در زدن (صراح اللغه)
- ۱۶ - امل بفتح : امید (صراح) ۱۷ - فسیح : فراخ (منتهی الارب)
- ۱۸ - بغیه بکسر وضم : مطلوب و حاجت (منتهی الارب)

ولا تأسوا على ما فات (۱) را بخاطر دار ، للمتنبئ :

لا اشرئب الي ما لم يفت طمعا ولا ابيت على ما فات خسرانا (۲)

ای پسر - از حسد حذر کن ، و جایز مدار ، و از نفس خود راضی مباش
نه آنکه ترا حسد عادت گردد و ظن بد در طبیعت تو استقرار یابد که مضرت این
دو خصلت (۳) هم بتو سرایت کند و تبعه (۴) آن بتو عاید (۵) باشد و مؤنت
(۶) و رنج آن از نفس تو زایل نشود و در سخن حکما آمده است اعدل الله
الحسد فانه ينتصف من الحاسد للمحسود ، معنی این سخن آنستکه عادل ترین درد
ها حسد است که حاسد را در آتش خشم و حقد (۷) چندان مبتلی دارد که داد محسود
از او بستاند ، و در احادیث سلف (۸) آمده است که از حسد حذر کنید که اول
گناهی که در آسمان و در زمین بآن در خدای عاصی شدند حسد بود ، در آسمان
حسد ابلیس بر آدم که بفرمان خدای از سجده کردن او را ترفع (۹) نمود ،
و در زمین حسد قابیل بر هابیل که او را بکشت فاصبح من النادمین (۱۰) و هر
وقت که تو بمضرت نفس خود قیام نمایی ، سعی دشمن در مخاصمت خود کفایت

-
- ۱ - و بر گذشته اندوه مخور (سوره حدید آیه ۲۳) و در قرآن لکی لا تأسوا علی
ما فاتکم می باشد . ۲ - لا اشرئب الخ : یعنی از روی آزمندی چیزی که از بین
رفته است گردن نمی کشم ، و از روی خسران بر چیزی که از بین رفته است شبر را
بروز نمی آورم . (مقصود اینستکه بر چیزی که از دست رفته است اندوه نمی خورم)
۳ - خصلت بفتح : خوی و خوی نیک (منتهی الارب) ۴ - تبعه بر وزن فرجه
عاقبت بد (منتهی الارب) ۵ - عائد ، باز گردنده (منتهی الارب)
۶ - مؤنت بفتح : بار ، و گرانی (منتهی الارب) ۷ - حقد بکسر : کینه ،
جمع احقاد و حقود و حقائد (منتهی الارب) ۸ - سلف بتحرک در گذشته
(صراح) ۹ - ترفع : بلندی چستن و کنایه از غرور و تکبر (غیاث اللغه)
۱۰ - پس از بشیمانان گردید . (سوره المائده آیه ۳۴)

کرده باشی که عداوت تو خود مضرتر و با غائله (۱) تر از دشمنی غیر تو تواند بود و هیچکس با اصلاح ذات ، و نفع نفس ، و تهذیب (۲) خلق تو از تو سزاوارتر نباشد .

و نفسك اكر مها فانك ان تهن عليك فلن يلقى لها الدهر مكره (۳)

پس از بد خوئی محترز باش و اجتناب نمای ، و مردم عاقل خود چرا در کاری که خیر در غیر آن متصور باشد رغبت نمایند ؛ و بدانکه تو بسبب مصالح و مهمات اندکی در میان بسیار کارها افتاده ، و حقیری در معرض (۴) امور عظیم ایستاده ، پس باید که خلاصه امنیت (۵) ، و منتهای غایت ، و قصارای (۶) لذت و راحت تو آن باشد که همت را بر طلب منفعت نفس خویش ، و احراز (۷) حظ آن ، و اعراض (۸) از معایب و مقابح مقصور (۹) داری تا سلف (۱۰) صالح خود را خلفی (۱۱) صادق باشی ، بیت

۱ - غائله : آفت و آسیب و سختی و بلا و فساد و شر (فزهنك نفیسی) کیسه پوشیده

و بدی ، غوائل : بلاها و سختی ها (منتهی الارب)

۲ - تهذیب : پاک کردن و اصلاح دادن (غیاث) پاکیزه کردن و درست و اصلاح نمودن (منتهی الارب)

۳ - خود را گرامی دار ، زیرا اگر خود را خوار داشتی دشمنی دیگران در روز کار بتو برخورد میکند (یعنی همینکه خود را خوار داشتی کافی است که ترا از پای در آرد)

۴ - معرض بفتح وراء مکسور جای ظاهر کردن چیزی و بفتح را مهمله نیز درست است (غیاث اللغه بنقل از منتخب و صراح)

۵ - امنیت بضم : آرزو (غیاث)

۶ - قصاری : بضم اول بروزن حباری : غایت ، يقال قصارك ان تفعل كذا ، ای غایتك (منتهی الارب)

۷ - احراز : امتوار کردن (منتهی الارب) نگاهداشتن و جمع کردن (غیاث)

۸ - اعراض بکسر : روی از چیزی گردانیدن (غیاث)

۹ - مقصور : کوتاه کرده شده و منحصر (غیاث)

۱۰ - سلف بفتح يك : در گذشتن (صراح)

لا عذر للشَّيْخِ الَّذِي طَابَتْ لَهُ اعراقه ان لا يطيب جنله (۱)

و اساس خود را در اصالت نسب (۲) ثابت و مستحکم گردانی، کمردمان را از تو نفعی مأمول (۳) و متوقع باشد؛ و بانتفاع (۴) که از تو یابند واثق (۵) و امیدوار توانند بود، که خیر عادت است و برارباب خرد اتباع (۶) و انتجاع (۷) آن واجب و شرّ لجاج (۸) است و بر اصحاب رأی توقی (۹) از آن مفترض (۱۰) این نصیحت و امثال این یاد گیر تا ثمره تعلّم و فایده استعمال آن ترا حاصل شود *

ای پسر - اگر بحصول اسباب مسرّات دنیا چون جاه و مال و امثال این احوال و آمال (۱۱) مستسعد (۱۲) گردی؛ و بآن در حدّی رسی که متبوع (۱۳) و مقدم جماعتی شوی، و رجله (۱۴) محتاجان و امید منتجعان (۱۵) بمنافع و متابع (۱۶) تو منوط (۱۷).

-
- ۱ - لا عذر الخ : درختی که ریشه هایش خوبست عذری ندارد که میوه اش خوب نباشد
ان لا يطيب، منصوب بنزع خافض و در اصل من ان لا يطيب و متعلق بلا عذر،
بوده . و جاء فاعل بطيب میباشد .
۲ - نسب : نواد (صراح اللغة)
۳ - مأمول : امید داشته (غیاث)
۴ - انتفاع : نفع گرفتن (غیاث)
۵ - واثق : اعتماد دارنده (فرهنگ نفیسی)
۶ - اتباع : بر وزن انفلق : پیروی
(غیاث)
۷ - انتجاع : بطلب آب و علف و منفعت و نیکوئی شدن (منتهی
الادب)
۸ - لجاج : ستیهن (صراح اللغة) لجج لجاجا و لجاجة ، کسحاب و
کرامة : ستیه و پیکار کرد (منتهی الادب)
۹ - توقی : برهیز کرد
(منتهی الادب)
۱۰ - مفترض از ریشه افتراض : فرضه کردن ، واجب گردانیدن
(منتهی الادب)
۱۱ - آمال جمع امل بفتحین : امید ها (منتهی الادب)
۱۲ - مستسعد : نیکبختی و سعادت جوینده (غیاث)
۱۳ - متبوع : پیروی
کرده شده (غیاث)
۱۴ - رجاء : امید و امید داشتن (غیاث)
۱۵ - منتجعان جمع متجع : آنکه بطلب آب و علف و نیکوئی و منفعت می شود .
(فرهنگ نفیسی)
۱۶ - متابع بصیغه جمع در لغت دیده نشد ، ظاهراً باید چیز
دیگر باشد ، مترجم در چند مورد منافع را با فوائد آورده است .
۱۷ - منوط : منوط وابسته و چیزی در آویخته شده (غیاث اللغة)

و متعلق گردد ، باید که از تکبر و نخوت و تجبر (۱) و استطالات (۲) احتراز
کنی که از عجب (۳) و تکبر و تطاول (۴) ، رونق (۵) تو و طراوت (۶) کارتو
تراجع (۷) گیرد و نقصان پذیرد و بنزدیک دوستان ملوم (۸) و مذموم (۹) باشی
و مقت (۱۰) حاصل آید ، بیت :

إذا كنت ذا فضل فأنك مرقد عيون الوری فانجلهم بالتواضع (۱۱)

صاحب شریعت (۱۲) فرموده است : ان التواضع لا یزید العبد الا رفعة ، فتواضعوا
رحمکم الله یعنی تواضع ، مردم را داعیه مزید رفعت است ، تواضع عادت کنید خدای
بر شما رحمت کند ، و با زیردستان و محکومان ساوک (۱۳) طریق رأفت و
شفقت واجب دان ، و بذل مجاملت (۱۴) و معدلت (۱۵) و طلب سلامت و استقامت

۱ - تجبر : تکبر کردن (منتهی الارب) ۲ - استطالات : تکبر کردن (لغت

نامه دهخدا بنقل از منتهی الارب) گردن کشی کردن (لغت نامه دهخدا بنقل از تاج
المصادر بیهقی) ۳ - عجب بضم اول : خوشتن بینی و ناز کردن (منتهی

الارب) ۴ - تطاول : گردن کشی و تکبر نمودن (منتهی الارب)

۵ - رونق : حسن و جمال و فروغ و زیبایی (فرهنگ نفیسی)

۶ - طراوت : تر و تازه گردیدن (منتهی الارب) ۷ - تراجع ، بضم جیم

بازگشتن و منقلب شدن (غیاث اللغه) ۸ - ملوم بفتح میم و ضم لام : ملامت

کرده شده (غیاث اللغه) ۹ - مذموم : زشت و بد (غیاث)

۱۰ - مقت بفتح : دشمنی (غیاث) ۱۱ - اذا كنت الخ : هرگاه بزرگ و

ارجمند باشی چنانست که چشم های مردم را خواب کرده باشی پس آنان را بفروتنی

و تواضع بیدار کن . (مقصود اینست که آدم بزرگ و ارجمند باید بتواضع با مردم

رفتار کند تا دوستدار او باشند) ۱۲ - شریعت : راه روشن (صراح) راه

پیدا کرده خدای تعالی بر بندگان در بندگی و راه روشن و راست (منتهی الارب)

۱۳ - سلوک : راه رفتن (غیاث) ۱۴ - مجاملت : بجمیل معامله کردن بدون

مؤاخات خالص یا حسن معاشرت نمودن (منتهی الارب) ۱۵ - معدلت بفتح میم

و دال مهمله مکسور : عدل و داد (غیاث)

ایشان چنان ارزانی دار ، که خواهی و راضی باشی ، که آنکه از تو بزرگتر و بالا تر است ترا همان مبذول دارد و با تو همان طریق سپرد و باید که احسان و انعام (۱) و امتنان (۲) تو بموقع استحقاق و موضع استیجاب (۳) باشد ، بیت :

اِنَّ الصَّنِيعَةَ لَا تَكُونُ صَنِيعَةً حَتَّى يُصَابَ بِهَا طَرِيقُ الْمَصْنَعِ (۴)

و باید که در امساک (۵) مبالغت نمائی و بحدّ بخل نرسی ، و همچنین در اعطا (۶) از اسراف (۷) تعاشی (۸) نمای ، و علی الجملة در هر دو طرف از تقطیر (۹) و تبذیر (۱۰) محترز باشی تا از ثمره ثواب دنیا محروم نمائی و عمل تو باطل و سعی تو ضایع نباشد و در همه حالات بادای شکر بر وفق (۱۱) رفق (۱۲) طلب مزیا خیرات و مبرات (۱۳) لازم شمار ، و هرگاه که نخوت (۱۴) و تکبری بنفس تو راه خواهد یافت و شیطان غرور و سلطان عجب (۱۵) بر تو مستولی خواهد گشت ،

۱ - انعام بکسر : نعمت دادن (غیاث اللغة) ۲ - امتنان بکسر : نعمت دادن و منت نهادن (غیاث اللغة) ۳ - استیجاب : مستحق و سزاوار شدن چیزی را (منتهی الارب) ۴ - ان الصنعة الخ : نیکی و احسان در صورتی نیکوست که براه نیک بر خورد کند یعنی باید نیکی در محل استحقاق باشد . ۵ - چنک در زدن (صراح) خست ۶ - اعطاء : دادن (صراح) ۷ - اسراف بی اندازه و برگزاف خرج کردن (صراح) ۸ - تعاشی : بیکسو شدن (غیاث) ۹ - تقطیر : نفقه را بر عیال تنک گرفتن (منتهی الارب) ۱۰ - تبذیر : پراکنده و پریشان کردن چیزی ، بذرا مال : پریشان کرد مال را باسراف (منتهی الارب) ۱۱ - وفق بفتح : سازدار و بسنده (منتهی الارب) . (صراح اللغة) و حلوبته وفق عیاله ای لبنها یکفیهم . قال الراعی يشكو الساعی :

اما لفقیر الذی کانت حلوبته وفق العیال فلم یشک له سبب (اساس البلاغه ، زمخشری)

۱۲ - رفق بکسر : نرمی و نرمی کردن (بحر الجواهر هروی طیب) ۱۳ - مبرات : خیرات و اعمال خیر جمع مبره (فرهنگ نفیسی) ۱۴ - نخوت بکسر : بزرگی و تکبر (غیاث) ۱۵ - عجب بضم : خوشتن چنی (صراح)

دفع نخوت و تجبر (۱) و اصلاح نفس بتذکیر حالت خویش در این عالم و زوال و انقلاب (۲) احوال آن و قلت و خساست (۳) آنقدر که ازدنیای فانی نصیب و قسمت تو آمده است واجب شناس ، شعر :

ما هذه الدنيا الا قحبة تبرز في الزينة للزانی
حتی اذا اخترت باقبالها مات لاعراض و هجران (۴)

ما هیچ و جهان هیچ و غم و شادی هیچ میدان که نمی هیچ ، دگر هیچ مگوی
و از متابعت هوی (۵) و استجماع (۶) رأی و استعمال فکر در طلب چیزی و
مداخلت کاری که بتو توقع نکنند ، تجنب (۷) و تحرز (۸) واجب دان ، و
از مزاح (۹) و هزل (۱۰) و سخن سخیف (۱۱) در مجالس اخیار (۱۲) و ابرار
(۱۳) و ارباب (۱۴) عقل و کیاست (۱۵) بر حذر باش ، و نفس خود را بر ذیلت (۱۶)

- ۱ - تجبر : تکبر کردن (منتهی الارب) ۲ انقلاب : برگشتن (منتهی الارب)
- ۳ - خسات بفتح : بغل (غیاث) ۴ . ما هذه الدنيا الخ : این جهان جز زن بدکاره ای نیست که برای زنا کار، آراسته بزبور، آشکار میشود و چون بروی آوردن آن گول خورده و بیخبر شد بیازگشتن و دوری نمودن میگراید .
- ۵ : هوی میل و خواهش (فرهنگ نفیسی) ۶ : استجماع گرد آمدن خواستن (تاج المصادر بیهمی نقل از لغت نامه دهخدا) فراهم آمدن (منتهی الارب)
- ۷ - تجنب : دور شدن و یکسو شدن (غیاث) ۸ - تحرز : پرهیز کردن (غیاث)
- ۹ - مزاح : بکسر میم : با هم خوش طبعی کردن و بضم میم : خوش طبعی (غیاث)
- لاغ (منتهی الارب) بضم . بکسر المصدر ، يقال منه مازحة و هما يتمازحان (صراح)
- ۱۰ - سخن بیهوده (غیاث) بیهوده شد چه (صراح) بیهوده گفتن (بحر الجواهر)
- ۱۱ - سخیف : مرد کم عقل و سبک (منتهی الارب) ۱۲ . اخیار : خوبان و نیکوان و مردمان نیک و برگزیده جمع خیر (فرهنگ نفیسی) ۱۳ ابرار :
- اخیار و مردمان نیک و راعت و درست و صاحب خیر (فرهنگ نفیسی)
- ۱۴ - ارباب جمع رب بفتح : پروردگار و خداوند (منتهی الارب) ۱۵ - کیاست زیرکی (صراح)
- ۱۶ . ذیلت : فرومایگی ضد فضیلت (منتهی الارب)

سفاهت (۱) ملوث (۲) مدار، و همچنین احتراز (۳) و تحاشی (۴) نمای از احادیث (۵)
 نا منتظم نا وارد، و کلمات متنوع (۶) متلون (۷) که گویی فلان کار چنین بود و
 بهمان چنان باشد، و غرض تو در آن نمط (۸) آن تصور افتد که سخن مضحك (۹)
 گویی و آن را از باب ظرافت (۱۰) و خوش سخنی شماری، و کلام خود راسر مایه
 استهزاء (۱۱) و استخفاف (۱۲) کنی، و نام طبیعت (۱۳) بر آن نهی، چه این طریقت
 زینت و شکوه و جمال و قدر مردم را ببرد، و در محافل (۱۴) و مجامع (۱۵)
 بهوان (۱۶) و مذلت (۱۷) سرایت (۱۸) کند و موجب حسرت (۱۹) و معقب (۲۰)

- ۱ - سفاهت بفتح : بیخرد و سبک شدن (صراح) ۲ - ملوث : آلوده شده
- (فرهنگ نفیسی) ۳ - احتراز : پرهیز کردن و خود را نگاهداشتن (غیاث)
- ۴ - تحاشی : بیکسو شدن (غیاث) . (منتهی الارب) ۵ - احادیث : حدیثها
- ۶ - متنوع : گوناگون شده ۷ - متلون : رنگ برنگ شونده (غیاث)
- ۸ - نمط بفتح تین : روش (غیاث) ۹ - مضحك : خنده آورنده
- ۱۰ - ظرافت بفتح : خوش طبعی، دانائی، زیرکی (غیاث) زیرک و ماهر گردیدن
- (منتهی الارب) ۱۱ - استهزاء : بر کسی خندیدن . تمسخر کردن (لفت
- نامه دهخدا بنقل از غیاث) ۱۲ - استخفاف : سبک شمردن کسی را (لفت نامه
- دهخدا بنقل از منتهی الارب) سبک گردانیدن (لفت نامه بنقل از زوزنی و تاج المصادر
- بیهقی) ۱۳ - طبیعت بکسر : مزاح و خوش طبعی (غیاث)
- ۱۴ - محافل جمع محفل : جای جمع شدن مردم، مأخوذ از حفل بفتح : کرد آمدن
- (غیاث) ۱۵ - مجامع : جاهای جمع شدن (غیاث) ۱۶ - هوان بفتح :
- خواری و سبک داشت (صراح) ۱۷ - مذلت بفتح : خواری (منتهی
- الارب) ۱۸ - سرایت : در گذشتن چیزی در همه اجزای چیزی (منتهی الارب)
- ۱۹ - حسرت : دریغ خوردن (صراح) ۲۰ - معقب بضم میم و فتح عین مهمله و
- تشدید قاف مکسور در پس افکنده (غیاث) در پس آبنده از هر چیزی (فرهنگ نفیسی)

ندامت (۱) گردد.

ای پسر - همیشه بچشم خویش نظر بر اخیار (۲) و عقلا دار ، و بگوش خود
استماع و اصغای (۳) کلام ایشان کن و ذهن (۴) و ضمیر (۵) خویش را در قبول
سخن و در افتقا (۶) بسیرت (۷) و اقتدا (۸) بسنت (۹) ایشان کن ، و وقاد (۱۰)
و صافی (۱۱) کردن ، و بدانکه این معنی ترا در بلوغ خیرات ، و تحصیل
مرادات (۱۲) و ادراك منافع و فواید ، بهتر معاونی ، و نیکو تر معاضدی (۱۳)
باشد ، و هر کس که بر مناهج (۱۴) خیرات ، استمرار نماید ، و احسان و نیکو
کاری را ملتزم (۱۵) باشد ، از مزید (۱۶) توفیق و موهبت (۱۷) معونت (۱۸)
محروم و بی نصیب نماند که گفته اند : المحسن معان (۱۹)

-
- ۱ - ندامت : پشیمانی (منتهی الارب) ۲ - اخیار خوبان و نیکوان و مردمان
نیک و برگزیده جمع خبر (فرهنگ نفیسی) ۳ - اصفا بکسر : گوش نهادن
و گوش فرا داشتن (غیاث) ۴ - ذهن بکسر : فهم و عقل و دریافت و تیزی
خاطر (منتهی الارب) قوت استعداد بست نفس را در اکتساب حدود و رأیها (اساس
الاعتباس . خواجه نصیرالدین طوسی . ص ۴۰۹) ۵ - ضمیر : اندیشه و خاطر
و اندرون دل (غیاث) ۶ - افتقا : پیروی (غیاث) ۷ - سیرت : عادت
و طریقه (غیاث) ۸ - اقتداء : پیروی کردن (غیاث) ۹ - سنت : روش
(منتهی الارب) ۱۰ - وقاد : روشن (منتهی الارب) فروزنده و بسیار افروخته
شونده (غیاث) ۱۱ - صافی : صاف و بیفش (غیاث) ۱۲ مرادات : مراد
ها و آرزو ها (فرهنگ نفیسی) ۱۳ - معاضد : دستگیر و معاون و مددکار
(فرهنگ نفیسی) ۱۴ - مناهج بفتح میم و کسر ها : راههای راست ، جمع
منهج (غیاث) ۱۵ - ملتزم : همراه (فرهنگ نفیسی) ۱۶ - مزید بفتح :
زیادتی و افزودنی (غیاث اللغه) ۱۷ - موهبت : بفتح میم و کسر ها : بخشش
(غیاث) ۱۸ - معونت : یاری گری (منتهی الارب)
۱۹ - المحسن معان : نیکوکار ، یاری شده است .

من يفعل الخير لا يعدم جوازيه لن يذهب العرف بين الله والناس (۱)

ای پسر - ظن مبر و میندار و تصور میار که سلوك (۲) طریق شر بنزدیک بدان ، خوشتر و آسانتر و بمطلوب و مقصود ایشان راجع (۳) تر از آن باشد که التزام (۴) خیر و اهتمام بر (۵) بنزدیک نیکان ، چه هر کس که بر خیر توفیر (۶) نماید و آنرا عادت گیرد بهیچ چیز دیگر جز آن التذاذ (۷) و انتفاع (۸) نیابد ، و در هیچ کار غیر خیر راغب (۹) نباشد و مایل و ملتفت (۱۰) نگردد ،
بیت :

تركنا لاطراف القنا كل لذة فليس لنا الا بهن لعاب (۱۱)
ای پسر - در ممارست (۱۲) و مزاولت (۱۳) کاری که ترا سانس (۱۴) و

۱ - من يفعل الخ : کسیکه نیکی میکند پادشاهای خود را از دست نمیدهد (ذیرا)
نیکی میان خدا و مردم هرگز از بین نمیرود ۲ - سلوك بضم تین : راه رفتن (غیاث)
۳ - راجع : افزون و غالب و فائق و بهتر (غیاث)
۴ . التزام : ملازمت و در برگرفتگی و هر چیزی که بر خود لازم گیرند (فرهنگ نفیسی)
۵ - بر بکسر ، نیکویی (منتهی الارب) ۶ - توفیر : همت مصروف داشتن : توفیر علی کذا اذا كان مصروف الهمه اليه (اساس البلاغه . زمخشری)
۷ - التذاذ : لذت و مزه یافتن (غیاث) ۸ - انتفاع : نفع گرفتن (غیاث)
۹ - راغب : آرزومند و خواهان و مایل و مشتاق و طالب (فرهنگ نفیسی)
۱۰ - ملتفت : برگشته بسوی کسی یا چیزی نکرانده (غیاث)
نکرانده و آگاه و متوجه و خبردار (فرهنگ نفیسی) ۱۱ - هر لذتی را برای نیزه (یعنی چنک با نیزه) فرو گذاردیم ، پس برای ما جز گردا گرد نیزه ، بازی نیست (مقصود اینستکه گاهما نیزه بازی است و بدان خو گرفته ایم و بدیگر کار نمی پردازیم)
۱۲ - ممارست : کوشیدن و تفحص کردن و تجربه نمودن و در کاری رنج بردن (غیاث)
۱۳ - مزاولت : در چیزی کوشیدن (غیاث) استعمال و رزیدن در کاری و رنج کشیدن در آن (منتهی الارب)
۱۴ - سانس : چیزیکه ظاهر شود کسی را (غیاث)
هر چیز که ظاهر شود کسی را از خیر و شر (منتهی الارب)

عارض (۱) گزیده یلدر مغالبت (۲) دشمنی که خواهی تا بقضیه حزم (۳) بر او ظفر
 یابی و عدت (۴) استظهار (۵) و استشهادی (۶) بدست آری که مظنه (۷) غلبه (۸)
 و قوت تو باشد باید که استشارت (۹) ارباب (۱۰) رأی و کیاست (۱۱) و اصحاب
 (۱۲) فطنت (۱۳) و حصافت (۱۴) واجب دانی، که هر که در اموری که بامضا (۱۵)
 و اتمام آن رغبت (۱۶) نمود، و قدم اقدام (۱۷) در حدّ اهتمام (۱۸) آن نهاد،
 دست در مشاورت (۱۹) خردمندان زند، و بنصیحت ناصحان (۲۰) اعتصام (۲۱)

- ۱ - عارض : اتفاق و عارضه و بروز و ظهور ناگهانی و واقعه و حادثه (فرهنگ
 نفیسی)
- ۲ - مغالبت : همدیگر چیرگی جستن و غلبه کردن بر کسی (منتهی
 الارب)
- ۳ - حزم بفتح : استواری و هوشیاری (غیاث) هشیاری و آگاهی
 و فراهم آوردن کار خویشتن (صراح)
- ۴ - عدت بضم اول : ساز و ساخت
 (منتهی الارب)
- ۵ - استظهار : یاری خواستن . یاری خواستن از کسی (لغت
 نامه دهخدا بنقل از تاج المصادر بیهقی)
- ۶ - استشهاد : گواهی خواستن
 (غیاث) . (منتهی الارب) . (لغت نامه دهخدا)
- ۷ - مظنه : جای گمان، بردن
 (غیاث) مظنه الشئ بکسر طاء : جای گمان بردن چیزی را که در آنجاست (منتهی
 الارب)
- ۸ - غلبه بفتححات : زیر دستی و زور (غیاث)
- ۹ - استشارت :
 مشورت خواستن (لغت نامه دهخدا بنقل از تاج المصادر بیهقی)
- ۱۰ - ارباب
 جمع رب : پرورش کننده ، این لفظ بمعنی صاحبان و شرفا و خداوندان استعمال میشود
 (غیاث)
- ۱۱ - کیاست : زیرکی و دانایی (غیاث)
- ۱۲ - اصحاب :
 یاران (غیاث)
- ۱۳ - فطنت بکسر : زیرکی و تیزی خاطر (صراح)
- ۱۴ - حصافت : استواری خرد (صراح) استواری عقل (غیاث)
- ۱۵ - امضاء
 بکسر : گذرانیدن (غیاث) در گذرانیدن (صراح)
- ۱۶ - رغبت : خواهایی
 نمودن (صراح)
- ۱۷ - اقدام بکسر : پیش رفتن در کاری (غیاث)
- ۱۸ - اهتمام : کوشش کردن (غیاث)
- ۱۹ - مشاورت : مشورت کردن (غیاث)
- ۲۰ - ناصحان جمع ناصح : نصیحت کننده (منتهی الارب)
- ۲۱ - اعتصام :
 چنگ در زدن (منتهی الارب)

سازد، از سقط (۱) و غلط در حصنی (۲) حصین (۳) گریخته باشد و بر کنی رکن
 (۴) التجا (۵) کرده و آمن (۶) گشته و در ملابست (۷) فعل خویش پیش از حلول (۸)
 موانع حزم و اضطرار (۹) عنان (۱۰) اختیار بدست داشته که مشاورت (۱۱) اصحاب
 تجارب (۱۲) و خرد عدّتی (۱۳) و عتادی (۱۴) کامل و ابّهت (۱۵) و شوکتی
 تمام است، و هر کس که از تفرّق (۱۶) و تفرد (۱۷) برای و خطای فعل خود حذر
 نکند و نیندیشد بتضییع (۱۸) سعی و ابطال (۱۹) طلب خود رضا داده باشد و بعیب
 عمل خود اقرار کرده شعر:

خلیلیّ لیس الرّأی فی صدر واحد آشیرا علیّ الیوم ما تریان (۲۰)

- ۱ - سقط بفتح تین : سهو و غلط در نوشتن و در سخن و در حساب (صرّاح). (منتهی الارب)
- ۲ - حصن بکسر اول : پناه (صرّاح) ۳ - حصین : محکم و استوار (غیاث)
- ۴ - رکن : محکم و استوار (غیاث)
- ۵ - التجا : پناه آوردن (غیاث) ۶ - آمن : بی بیم و بی خوف (فرهنگ نفیسی)
- ۷ - ملابست : درهم آمیختن کار (منتهی الارب)
- ۸ - حلول : فرود آمدن (صرّاح) (غیاث اللفه) ۹ - اضطرار : بیچاره و حاجتمند کردن (منتهی الارب)
- ۱۰ - عنان بکسر اول : لکام (غیاث)
- ۱۱ - مشاورت : مشورت کردن (غیاث) ۱۲ - تجارب بکسر راه جمع تجربه (غیاث)
- ۱۳ - عدت بضم اول : ساز و ساخت (منتهی الارب)
- ۱۴ - عتاد بکسر اول : توشه (غیاث) ۱۵ - ابّهت بضم هـ زه و فتح باء مشدد بزرگی. بزرگواری. شکوه. عظمت (لفت نامه دهخدا) ۱۶ - تفرق : پراکنده گردیدن و پرباشان شدن و جدا گردیدن (فرهنگ نفیسی)
- ۱۷ - تفرد : تنها و یگانه شدن و یکسو گردیدن (منتهی الارب) ۱۸ - تضییع مهمل و هیچکاره گردانیدن چیزی را (منتهی الارب) ضایع کردن (غیاث)
- ۱۹ - ابطال بکسر اول : باطل کردن. ناچیز کردن (لفت نامه دهخدا)
- ۲۰ - خللیّ لیس الرّأی الخ : ای دو دو ست من اندیشه در یک سینه نیست، امروز آنچه بفکر تان میرسد، اشاره کنید.

ای پسر - اندیشه های دنیا را چون سرعت مفارقت (۱) و عجلت (۲) تغلب
 (۳) آن ، معلوم و مقرر است از خود دور گردان ، و شدت و صعوبت (۴) مشقتها و
 مکاره (۵) دنیاوی ، بتوقع برخا (۶) ، و سهولت (۷) و آسایشی که بر عقب (۸)
 آن مأمول (۹) و متیقن (۱۰) است تحمل (۱۱) کن ، که زهد (۱۲) و قناعت را
 در دنیا بعد از آن عوضی نفیس و اجری (۱۳) جزیل (۱۴) خواهد بود ، بهنگامی
 که حاجت تو بیشتر از آن باشد که اکنون راست ، فلا تعلم نفس ما أخفی لهم
 من قرّة اعین . (۱۵)

- ۱ - مفارقت : جدائی و مهجوری و دوری (فرهنگ نفیسی) ۲ - عجلت بفتح
 اول و دوم : شتابتن (منتهی الارب) عجل بتحريك : شافتن عجله (روی حرف اول
 و دوم و سوم فتنه گذارده) مثله (منتهی الارب) عجله (بفتح اول و دوم و سوم)
 سرعت (المنجد) ۳ - تغلب : برگشتن (منتهی الارب) ۴ - صعوبت :
 دشواری (صراح) صعب الامر صعوبه : دشوار شد کار و مشکل گردید (منتهی الارب)
 ۵ - مکاره جمع مکرهه : رنجها و سختیها (فرهنگ نفیسی) ۶ - رخا بفتح و
 مد : سستی و نرمی (منتهی الارب) و بقصر : سست و نرم شدن (منتهی الارب) و
 نرمی و سستی و فراخی عیش (غیاث) ۷ - سهولت : آسانی (غیاث)
 ۸ - عقب بفتح اول و دوم : پس چیزی و دنبال (فرهنگ نفیسی) ۹ - مأمول :
 امید داشته شده (غیاث) ۱۰ - متیقن : یقین و بی شبهه و بی گمان و محقق
 (فرهنگ نفیسی) ۱۱ - تحمل : بردباری و شکیبائی (فرهنگ نفیسی)
 ۱۲ - زهد بضم اول : ناخواهانی خلاف رغبت (منتهی الارب) . (صراح اللغة)
 ۱۳ - اجر : پاداش عمل (منتهی الارب) ۱۴ - جزیل : بسیار و بزرگ و عطاء
 جزیل ای کثیر (منتهی الارب) بزرگ و محکم و پر و بسیار (غیاث) ۱۵ -
 فلا تعلم نفس الخ : نمیدانند نفسی آنچه را که از لذتهای آنجهانی برای ایشان از
 روشنی چشمها پنهان گردیده است (سوره سجده آیه ۱۷)

ای پسر - چون کسی از تو سؤالی کند در جواب آن تثبت (۱) و تأنی (۲) واجب شناس ، تا اجابت (۳) تو از سر تدبیر (۴) و بصیرت (۵) باشد ، و چون تو از کسی مسأله خواهی پرسید ، اول نقضی (۶) که او را بر سؤال و مقال (۷) تولازم و وارد خواهد شد ، در خاطر (۸) آر ، ردّ (۹) و دفع نقض (۱۰) و اعتراض (۱۱) او بیندیش ، تا جواب معارضه (۱۲) و مناقضه (۱۳) بفهم خویش از پیش آماده کرده باشی و بر وفق (۱۴) اصابت (۱۵) رفته و بر مراد (۱۶) و مطلوب (۱۷) خود برسی

-
- ۱ - تثبت : درنگ کردن و بجای آوردن و برقرار ماندن (منتهی الارب)
 - ۲ - تأنی بفتح اول و دوم و تشدید نون مکسور : درنگ و دیر (غیاث) درنگی و سستی (منتهی الارب)
 - ۳ - اصابت بکسر اول : جواب دادن (غیاث)
 - ۴ - تدبیر : اندیشه کردن و حقیقت چیزی دریافتن (منتهی الارب)
 - ۵ - بصیرت بینائی دل ، دانائی و زیرکی (غیاث)
 - ۶ - نقض : شکستن عهد و پیمان (منتهی الارب)
 - ۷ - مقال : گفتگو (غیاث)
 - ۸ - خاطر : آنچه در دل گذرد و دل را نیز گویند (غیاث)
 - ۹ - رد : باز گردانیدن (صراح) باز گشتن و باز گردانیدن (غیاث)
 - ۱۰ - نقض بفتح : شکستن (غیاث) . (منتهی الارب)
 - ۱۱ - اعتراض : نقاضت و مخالفت و تعرض و رد و عدم قبول و ابراد و نکته گیری (فرهنگ نفیسی)
 - پیش آمدن هر کسی را و در میان آمدن و حائل شدن (غیاث) بر کسی در آمدن در چیزی (منتهی الارب)
 - ۱۲ - معارضه : روبا رویی دو خصم و دو حریف با یکدیگر (فرهنگ نفیسی)
 - ۱۳ - مناقضه : سخن بر خلاف یکدیگر گفتن (منتهی الارب)
 - ۱۴ - وفق بفتح ساز دار و پسند (منتهی الارب) . (صراح اللفه)
 - ۱۵ - اصابت بکسر اول : رسایی و صواب یافتن (غیاث) راست آوردن (منتهی الارب) . (فرهنگ نفیسی)
 - اصابه : ای وجده (صراح)
 - ۱۶ - مراد : اراده کرده شده و خواسته شده و مقصود
 - ۱۷ - مطلوب : مقصود و میل و خواهش و درخواست شده (فرهنگ نفیسی)

وا از هفوت (۱) و عشرت (۲) آمن (۱۳) توانی بود ، بیت :

قدّر لرجلك قبل الخطو موضعها فمن علا زلقا عن غرة زلجا (۴)
و بدانکه هیچ وسیلت ترا در استمالت (۵) مردمان و تآلف (۶) قلوب ایشان
و تقریب (۷) خواص و عوام بتدریج بمحبت و الفت تو چنان نیست که باؤل متابعت
ایشان واجب دانی و خود را بکلی یا بجزئی مراضی (۸) ایشان دهی ، و هوی و مراد
خود را بر هوی و مراد ایشان ایثار کنی تا ایشان برسبیل (۹) اقتداء (۱۰) بتو
همین طریقت و سنت (۱۱) و رزند و از جانبین قواعد، مصافات (۱۲) و مؤاخات (۱۳)
تمهید (۱۴) پذیرد ، و هر وقت که کسی با تو نزاعی کند در نجح (۱۵) مطلوب

-
- ۱ - هفوة بفتح : لغزش ، يقال عفی عن هفوته (منتهی الارب)
۲ - عشرت بفتح : لغزش و خطا و گناه (فزهنك نفیسو) بکسر اول و سکون
ثانی : لغزش و سر در افتادن (غیاث)
۳ - آمن : بی بیم
۴ - قدر لرجلك الخ : پیش از گام برداشتن
و بیخوف (فزهنك نفیسو)
جای بایت را اندازه گیر ، زیرا کسی که از لغزش رهایی یافت از غرور میلغزد .
(موافق عبارات پیش مفاد شعرا نیست که باید اطراف سخن را رعایت کرد و بهر گوشه
آن اگر اشکالی وارد است پیش بینی نمود زیر اگر یکبار بی اندیشه، درست گفته
شود مغرور میشود و دیگر باره میلغزد . فمن علا زلقا زلج عن غرة)
۵ - استمالت : دلجویی کردن (لغت نامه دهخدا)
۶ - تآلف : مدارا نمودن
(منتهی الارب) ۷ - تقریب : نزدیک گردانیدن (غیاث)
۸ - مراضی جمع مرضی : پسندیده و خوش آیند و موافق میل
۹ - سبیل : راه یا راه روشن (منتهی الارب)
۱۰ - اقتداء : پیروی کردن
(غیاث) ۱۱ - سنت بضم اول : روش و خوی و طبیعت (منتهی الارب)
۱۲ - مصافات بضم میم : دوستی و اخلاص (غیاث) صافاه : راست و خالص کرد
دوستی و اخوت او را (منتهی الارب) ۱۳ - مؤاخات : برادری کردن (غیاث)
۱۴ - تمهید : گستردن (منتهی الارب) ۱۵ - نجح بضم پیروزی (منتهی الارب)

تو، ابا (۱) نماید و میل او بغیر بغیه (۲) و خلاف اراده تو باشد، تو نفس خود را براتباع (۳) عادت و لزوم (۴) طریقت او اکر اه (۵) مکن، و بتکلف (۶) و جهد متابعت او نمایی تا او را برفق (۷) و تدریج از رأی و عزیمت (۸) او بگردانی، و با سمت (۹) هوی و مراد خود آوری و بمطلوب و مقصود خویش رسی و عاقبت سعی و فضیلت (۱۰) رأی خویش محمود (۱۱) و منجیح (۱۲) یابی، و با مردمان بخلاف طریقت و عادت ایشان مجالست و معاشرت (۱۳) مکن، و بر آنچه بالای طاقت (۱۴) ایشان نماید و در استطاعت (۱۵) ایشان نیاید تکلیف منمائی

- ۱ - بکسر اول : سرباز زدن (صراح) ۲ - بضم و کسر : حاجت (صراح)
- قال الاصمعي : البغیه بالكسر الحال التي تبغیها و بالضم الحاجة نفسها (صراح)
- مطلوب و حاجت (منتهی الارب) ۳ - اتباع بر وزن اتفاق : پیروی (غیاث)
- بس روی کردن و در پی رفتن (منتهی الارب) ۴ - لزوم : ضرورت و وجوب (فرهنگ نفیسی)
- ۵ - اکر اه : بناخواه و ستم بر کاری داشتن (منتهی الارب) بزور و ستم کسی را بر کاری داشتن (غیاث) ۶ - تکلف : دنج بر خود نهادن (منتهی الارب) ۷ - رفق : نرمی و نرمی کردن (صراح)
- نرمی و ملاطفت (غیاث) ۸ - عزیمت : قصد و آهنگ (غیاث)
- ۹ - سمت بفتح : راه و روش نیکو (منتهی الارب) جانب (غیاث) ۱۰ - فضیلت فزونی (منتهی الارب) افزونی (غیاث) ۱۱ - محمود : ستوده و ستایش کرده شده (فرهنگ نفیسی) ۱۲ - منجیح : فیروزمند (فرهنگ نفیسی)
- ۱۳ - معاشرت : آمیختن و با هم آمیزش کردن (منتهی الارب)
- ۱۴ - طاقت : تاب . توان (لغت نامه دهخدا بنقل از صحاح الفرس) توانایی (منتهی الارب) مسعود سعد گوید :
- شها ملوک جهان طاقت تو کی دارند شغال ماده کجا زور شیر نر دارد
- ۱۵ . استطاعت : توانستن . قدرت (لغت نامه دهخدا)

و التماس (۱) آن از ایشان جایز مدار ، که همنشین از تو همیشه نفور (۲) باشد و آنکس که بر او حملی (۳) و کلفتی (۴) نهاده باشی که فوق طاقتش باشد و از تحمل (۵) و تجشم (۶) او کوفته و رنجور گردد از صحبت (۷) تو اجتناب نماید ، و آنگاه از اخوان (۸) و یاران ~~مهمانی~~ و ترا مونس نباشد که بصحبت و محبت او راحتی طلبی ، و دوستی نماند که بمودت (۹) او مستأنس (۱۰) باشی و هر که او را دوستان و برادران نباشند مردم او را از اهل مروت (۱۱) ندانند و هر که او را مروت نباشد در هیچ کاری باو امید ندارند ، و در سخن حکما آمده است : المروءة الجمع بین الدنیا والتدین والتسوقی من سخط الخالق و ذم المخلوقین ، یعنی مروت آنستکه میان مصالح دنیا و فرایض (۱۲) دین جمع کنی که اخلاص (۱۳) بیک راه ندهی ، و از خشم آفریدگار و مذمت مردمان بر

-
- التماس : جستن چیزی (منتهی الارب) خواهش از روی فروتنی ، درخواست و استدعا (فرهنگ نفیسی)
 ۲- نفور بر وزن صبور : رمنده و گریزنده (منتهی الارب)
 ۳- حمل : باریکه بر پشت یا بر کشند (غیاث) بار سر و پشت (منتهی الارب)
 ۴- کلفت بضم : رنج و سختی (منتهی الارب)
 ۵- تحمل : بردباری و شکیبائی و صبر و شکیب (فرهنگ نفیسی) ۶- تجشم : رنج و مشقت کشیدن (غیاث) تجشم الامر : بتکلف کارکرد و رنج آن کشید (منتهی الارب)
 ۷- صحبت بضم : یاری نمودن و آمیزش کردن (منتهی الارب)
 رفاقت و موانست و معاشرت (فرهنگ نفیسی) ۸- اخوان بکسر جمع اخ : برادران . دوستان . برادر خواندگان (لغت نامه دهخدا)
 ۹- مودت بفتح میم و واو و فتح دال : دوست داشتن (غیاث)
 ۱۰- مستأنس : خوی کرده شده و عادت شده (فرهنگ نفیسی) ۱۱- مروت : مردمی و مردی (غیاث)
 ۱۲- فرایض جمع فریضه : فرمودهای خدای از زکوة مال و ستور و از نماز و روزه (منتهی الارب)
 ۱۳- اخلاص : نباهی و افساد و ابطال (فرهنگ نفیسی)

حذر (۱) باشی ، آورده اند که چون ابوالعینای شاعر (۲) در مدح عبدالله بن طاهر

(۳) که انشا میکرد بدین دو بیت رسید ، شعر :

یا من یؤمل ان یكون خصاله کنصال عبدالله انصت و اسمع
اصدق وعفّ وجدوا نصف و احتمال واصفح و کف و دارو احلم واشجع (۴)

۱ - حذر بتحریرک : بیم و پرهیز (منتهی الارب) حذر کردن : ترسیدن (فرهنگ نفیسی)
۲ - ابوالعینا : محمد بن قاسم بن خلاد بن یاسر بن سلیمان ضربیر مکنی بابی عبدالله اهوازی بصری هاشمی بالولاء و مولی ابی جعفر المنصور . مولد او باهواز بسال (۱۹۱) و منشاء وی بصره است . و گفته اند که اصل او از یمامه است شاعر وادیب و صاحب نوادر . او در بصره سماع حدیث کرد و از ابی عبیده و اصمعی و ابی زید انصاری و عتبی و جز آنان ادب فرا گرفت . و بچهل سالگی نایبنا گشته میان او و ابی علی البصیر و همچنین بین او و ابی هفان مکاتبات و مهاجاتی است . وفات ابوالعیناء در جمادی الاخره سنه (۲۸۳) و بقول (۲۸۲) بوده است (نقل از لغت نامه دهخدا و الفهرست)
۳ - ظاهرا امیر عبدالله بن طاهر است که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود . و بگفته یعقوبی سنه ۲۳۰ در خراسان وفات یافت (تاریخ یعقوبی جزء سوم ص ۲۰۵ طبع نجف)

اگر ابوالعینای شاعر همین شخص مذکور در الفهرست و لغت نامه باشد . و ممدوحش عبدالله بن طاهر امیر خراسان ، بیشک ابوالعیناء تا پنجاه سال پس از وفات عبدالله حیات داشته و از این جهت بعید بنظر نمیرسد که وی ماح عبدالله بوده باشد اما قتل ابن المقفع باختلاف روایات سنوات ۱۴۵ و ۱۴۳ و ۱۴۲ ، اتفاق افتاده ، و ابوالعیناء شاعر سنه (۱۹۱) یعنی تحقیقا پنجاه سال بعد از قتل ابن المقفع در اهواز متولد گردیده ، بنا براین از این تحقیق دانسته میشود که عبارت متن « چون ابوالعیناء شاعر در مدح عبدالله بن طاهر الخ » از مترجم فاضل خواجه نصرالدین طوسی (متوفی بسال ۶۷۲) است ، نه از متن ابن مقفع .
۴ - یا من یومل الخ : ای کسیکه آرزو میکند خواهی تو مانند خواهی عبدالله باشد خاموش باش و گوش فراده ، راستگو و پرهیزگار و بخشنده و میانه رو و بردبار و عیب پوش و خویشان دار و سازگار و شکیبیا و دلیر باش . (هر چند سخن در مقام خطابست اما سیاق زبان تازی اینست که بموصولات ضمیر غایب ارجاع میشود ، ولی ما بسیاق فارسی ترجمه کردیم)

عبدالله گفت : قد جمعت تفاریق المروءة فی هذا البيت ، یعنی شعب و انواع مروءت را درین بیت جمع کرده ، و علی الحقیقة این است که هر که این اوامر را که آن شاعر گفته است ، متمثل (۱) باشد و با مردمان باین خصال (۲) زندگانی کند او را دوستان بسیار خیزند و زبان طاعنان (۳) از خود کوتاه کرد. باشد ، شعر و من يجعل المعروف من دون عرضه یفره و من لا یتق الشتم یشتم (۴) کسی که او نظر عقل در زمانه کند چنان سزد که همه کار عاقلانه کند قناعت است و مروءت نشان آزادی ای پسر - ملامتی که ناصحان ترا کنند غنیمت شمار ، و تحذیری که ترا نمایند از آنچه مخالف حق و مباین (۵) صواب باشد آن را حظی جزیل (۶) و وعظی مفید پندار ، و خوار مدار ، و در هیچ کار ضجرت (۷) و تنگدلی و قلق (۸) و بی آرامی بخود راه مده و بمکروهی حقیر که امروز تحمل کنی مضرتی عظیم را که فردا محذور (۹) و متوقع باشی از خویش دفع (۱۰) کن .

-
- ۱ - متمثل : مقلد (فرهنگ نفیسی) تمثل : بر مثال چیزی شدن (منتهی الارب)
 - ۲ - خصال بکسر جمع خصلت (بفتح) خوی و خوی بیک (منتهی الارب)
 - ۳ - طاعنان جمع طاعن : طعنه زننده و عیب جوئی کننده (فرهنگ نفیسی) طعن فیه بالقول : رنجانید او را بسخن و طعن کرد در وی در حسب و دین وی (منتهی الارب)
 - ۴ - و من يجعل المعروف الخ : یعنی کسیکه برای حفظ آبرو بخشش میکند ، فراوان میکند ، و کسیکه از دشنام دادن پرهیز نمیکند دشنام داده میشود .
 - ۵ - مباین : جدا (فرهنگ نفیسی) باینه مباینه : جدا شد از وی (منتهی الارب)
 - ۶ - جزیل : بزرگ و محکم (غیاث) ۷ - ضجرت بضم اول : اندوه و ملال ، يقال فیه ضجرة ای ملال (منتهی الارب) ۸ - قلق بفتح اول و دوم : بی آرامی و بی آرام شدن (منتهی الارب) . (غیاث) ۹ - محذور : آنچه از آن ترسیده شود (غیاث) آنچه از وی پرهیز کنند و هر چیز ممنوع و آنچه از وی ترسند و در حذر باشند (فرهنگ نفیسی) ۱۰ - دفع : دور کردن (صراح)

ای پسر - نفس خود را آرام و مرتاض (۱) گردان تا از کسی که بمرتبه بالای تست و تو او را بر خود فضیلتی (۲) شناسی و تفوقی (۳) دانی ، راهی که مخالف هوای (۴) تو باشد احتمال (۵) کند و قبول این نوع احتمال نفس خویش را معتاد (۶) و ملکه (۷) کن چه تو بتفوق ، و فضیلت آن کس از آن روی اقرار داده ای تا در هیچ کار مخالفت او نکنی و با او لجاج (۸) و اصرار نمائی و اگر نه از این وجه بودی تو کسی را بر خود رفعت (۹) و فضیلتی ندانستی و هر کس که غیری را بر خود فضلی (۱۰) بشناسد بحقیقت ضعیف (۱۱) اوست .

- ۱ - مرتاض بضم میم : رام کردن نفس سرکش و رنج کشیدن در عبادات و علم و هنر (غیاث) رام شده . (فرهنگ نفیسی)
- ۲ - فضیلت : فزونی (منتهی الارب)
- ۳ - تفوق : برتری و بالائی (فرهنگ نفیسی)
- ۴ - هوا بفتح : خواست و خواهش دل و خواسته و مشوق (منتهی الارب)
- ۵ - احتمال : تحمل و بردباری و شکیبائی (فرهنگ نفیسی)
- ۶ - معتاد بضم : عادت گرفته شده و عادت گیرنده (غیاث)
- ۷ - ملکه (بفتح اول و دوم و سوم) قوت حصول شیء دوزهن و قدرت کردن کاری که متمکن گردد بطبیعت کسی (غیاث)
- ۸ - لجاج (بروزن سحاب) ستهدن و پیکار کردن (منتهی الارب)
- ۹ - رفعت بکسر : بلندی قدر و مرتبه و بلند قدر و مرتبه شدن (منتهی الارب)
- بلندی (غیاث بنقل از منتخب و کنز) بفتح و کسر اول : بلندی و ارتفاع و فراشتگی و بزرگی و بزرگواری (فرهنگ نفیسی)
- ۱۰ - فضل بفتح : فزونی (منتهی الارب)
- ۱۱ - ضعیف : فرومایه (غیاث) (صراح)

ای پسر - ملازمت (۱) جماعت واجب دان و مخالفت ایشان منمائی ، و ایشان را بر قصد خود اعانت (۲) و تحریض (۳) مکن بآنکه مجانبت (۴) اختیار کنی و از ایشان اعراض (۵) و انقباض (۶) نمایی ، و بانفراد و استبداد (۷) کاری پیش گیری ، که اگر برین جمله روی بعدادوت (۸) جماعت اقرار داده باشی ، و همگنان چون بعدادات (۹) تو کتمان برند ترا نشانه قصد خویش سازند و بر معاندت (۱۰) تو مجتمع گردند و بمخالفت تو برخیزند ،

ای پسر - با پادشاه و کسی که ترا طاقت مقاومت و مغالبت (۱۱) او نباشد برابری و همسری مجوی ، و طریق مکابره (۱۲) و مبارات (۱۳) مسپن ، بیت :

- ۱ - ملازمت : پیوسته بودن بجای یا نزد کسی (غیاث)
 - ۲ - اعانت : یاری دادن (منتهی الارب)
 - ۳ - تحریض : برآغولانیدن ،
 - ۴ - مجانبت : برآغولانیدن و گرم کرد او را بر چیزی (منتهی الارب)
 - ۵ - اعراض : از چیزی دور شدن و از کاری یکسو شدن (غیاث)
 - ۶ - انقباض : گریز و اجتناب
 - ۷ - استبداد : بخودی خود کار کردن . بخودی خود بکاری ایستادن (صراح)
 - ۸ - عداوت : دشمنی (منتهی الارب)
 - ۹ - معادات : دشمنی نمودن ، عداوت : دشمنی نمود (منتهی الارب)
 - ۱۰ - معاندت : همدگر جدا گردیدن و کرانه گزیدن و مکافات کردن بخلاف (منتهی الارب)
 - ۱۱ - مغالبت : همدگر
 - ۱۲ - مکابره : ستیزه و
 - ۱۳ - مبارات : مبارزه (فرهنگ نفیسی)
- برابری نمود و نبرد کرد باوی در کاری (منتهی الارب)

اری العنقاء تکبران تصادا فماند من تطیق له عنادا (۱)
 و از سروقوفی (۲) که از ملاحظه آثار عنایت (۳) بسوقت رضای ایشان ترا حاصل
 شده باشد و موجب غرور تو گشته با ایشان از وجه (۴) انبساط (۵) اختلاط (۶)
 مکن ، که ملوک زود خشم و دیر رضا باشند ، و هر که با پادشاه مکابره ای (۷) کند
 همچون کسی باشد که بر مکابره موت اقدام نماید ، و هر که مکابره موت جایز شناسد
 ذلیل بحقیقت آنکس باشد .

ای پسر - مجالست علما و مؤانست (۸) حکما لازم شناس با آن شرط که با
 ایشان سبیل (۹) مصادقت (۱۰) و موافقت مسلوك (۱۱) داری ، مکاشحت (۱۲) و
 مخالفت جایز نشماری ، بیت :

فدارهم مادمت فی دارهم و ارضهم مادمت فی ارضهم (۱۳)
 تا بنزدیک جمهور مردم پسندیده باشی ، و ذکر تو در افواه (۱۴)

- ۱ - اری العنقاء الخ : می بینم که سیمرخ بزرگتر از آنست که شکار شود ، پس با
 کسی دشمنی کن که توانائی دشمنی او را داشته باشی . (برای ترکیب شعر رجوع
 کنید . بتعلیقات آخر کتاب)
- ۲ - وقوف : دانستن و آگاهی و ایستادن
- (غیاث) ۳ - عنایت ، بفتح و کسر اول : قصد کردن و اهتمام داشتن بچیزی
- (غیاث) ۴ - وجه : روی (صراح) ۵ - انبساط : گسترده شدن چیزی
- و گستاخی کردن (صراح) ۶ - اختلاط : آمیخته شدن و تباہ شدن عقل (صراح)
- ۷ - مکابره : ستیزه و منازعه و مجادله و معارضه (فرهنگ نفیسی)
- ۸ - مؤانست : انس و الفت (فرهنگ نفیسی) ۹ - سبیل : راه (غیاث)
- ۱۰ - مصادقت : همدیگر درستی کردن (منتهی الارب) ۱۱ - مسلوك :
- رفته شده (غیاث) ۱۲ - مکاشحت : دشمنی نمودن یا پنهان داشتن دشمنی را
- (منتهی الارب) ۱۳ - فدارهم الخ : پس با ایشان مدارا کن مادامی که در
 خانه ایشان هستی ، و ایشان را خشنود گردان تا در زمین ایشان هستی .
- ۱۴ - افواه جمع فوه : دهنها (غیاث) فوه ، بضم : دهان (منتهی الارب)

قرین (۱) محامد (۲) ومدایح گردد، و از مکاره (۳) و مکاید (۴) مفتنان (۵) سلامت یابی.

ای پسر - اگر ترا فضیلت (۶) منزلت و علو (۷) درجتی باشد بآن بر مردمان تکبر مکن، و استطالت (۸) منمای که در چشم ایشان حقیر و بی قدر شوی، و مستحق ملامت و مستوجب مذمت (۹) گردی، و مثل تو مثل کسی باشد که مردم را بر خود اغرا (۱۰) کند و بر نشر (۱۱) معایب خود اعانت (۱۲) دهد.

ای پسر - در معاشرت (۱۳) با خلق سه عادت را ملتزم (۱۴) باش، اول دوستی و موافقت با اخیار و علما، دوم اضطبار (۱۵) و وقار (۱۶) بر افعال و

-
- ۱ - قرین : همسر و همسال مرد، یار (منتهی الارب) مصاحب و همنشین و یار (غیاث) مثل و نظیر (غیاث)
 - ۲ - محامد جمع محمّدت : ستایشها و خصلت های نیک (غیاث)
 - ۳ - مکاره بفتح اول : مکر و هات ، رنجهای سختیها (غیاث)
 - ۴ - مکاید جمع مکیده : بدسگالی و بد اندیشی (غیاث)
 - ۵ - مفتنان جمع مفتن : فتنه انگیزان ، فتنه اندازان (غیاث) . (فرهنگ نفیسی)
 - ۶ - فضیلت : فرونی و پایۀ بلند در فضل (منتهی الارب)
 - ۷ - علو (بضم و تشدید واو) : بلندی و بزرگی قدر (منتهی الارب)
 - ۸ - استطالت : تکبر کردن (منتهی الارب) کردن کشی کردن (لغت نامه دهخدا بنقل از تاج المصادر بیهقی)
 - ۹ - مذمت (بفتح اول) نکوهش و سرزنش و بدگویی (فرهنگ نفیسی)
 - ۱۰ - اغرا : ذمه ذمّا و مذمه بالفتح : نکوهید او را (منتهی الارب)
 - ۱۱ - نشر : گستردن و برانگیختن و برآغالانیدن میان دو کس (صراح)
 - ۱۲ - اعانت : یاری دادن (منتهی الارب)
 - ۱۳ - معاشرت : آمیختن و با هم آمیزش کردن (منتهی الارب)
 - ۱۴ - ملتزم از ریشه التزام : دست بگردن زدن و در بر گرفتن و ملازم شدن چیزی را (منتهی الارب)
 - ۱۵ - اضطبار : شکبانی کردن (منتهی الارب)
 - ۱۶ - وقار : آهستگی کردن (صراح) آهستگی و بردباری (منتهی الارب)

اقوال اشباه (۱) و اکفاء (۲)، سیم اجتناب از مجالست و مخالطت (۳) اشرار و سفها (۴)، تا از دوستی و اتفاق علما آراسته و متحلی (۵) کردی و اشباه و اکفاء چون با ایشان بمصابت (۶) معاشرت (۷) کنی و جاده تحمل (۸) و تفضل (۹) سپری بتو مایل گردند و نفور (۱۰) نباشند، و ترا اخوان (۱۱) و اعوان (۱۲) حاصل آید، و از اشرار و سفیهان مجانبت نمای تا بفعل و طریقت ایشان معروف و موصوف نگردی، که صحبت ایشان غرور و جهالت است و مقارنت (۱۳) و متاربت (۱۴) ایشان مکروه (۱۵) و محذور (۱۶)، و مردم هر کسی را از اینای جنس قرینان و همنشینان او شناسند، شعر:

- ۱ - اشباه جمع شبه (بکسر اول و بروزن عنب) ماندها (منتهی الارب)
- ۲ - اکفاء جمع کفو: همسران و همجنسان (غیاث) ۳ - مخالطت: با کسی در آمیختن (غیاث) ۴ - سفها جمع سفیه: نادان (غیاث) ۵ - متحلی: آراسته شونده و زیور پوشنده (غیاث)
- ۶ - مصابت: همدیگر شکیبائی کردن (منتهی الارب)
- ۷ - معاشرت: آمیختن و با هم آمیزش کردن (منتهی الارب) ۸ - تحمل: بردباری و شکیبائی (فرهنگ نفیسی) ۹ - تفضل: نیکوئی کردن (منتهی الارب) ۱۰ - نفور (بروزن صبور) رمنده و گریزنده (منتهی الارب)
- ۱۱ - اخوان جمع اخ: برادران. دوستان. برادر خواندگان: بدان ای پدر کان جوانان من که هستند همزاد و اخوان من ز خانه مرا چون بدشت آختند برهنه بچاهم در انداختند (لفت نامه دهخدا)
- ۱۲ - اعوان جمع عون: یاریگر (صراح) ۱۳ - مقارنت: همدیگر یار و رفیق شدن (منتهی الارب) ۱۴ - مقاربت: گام نزدیک گذاشتن (منتهی الارب)
- ۱۵ - مکروه: ناپسند و ناگوار و ناخوش آیند (فرهنگ نفیسی)
- ۱۶ - محذور: آنچه از آن ترسیده شود (غیاث)

عن المرء لا تسأل و ابصر قرینه
 فكلّ قرین بالمقارن یقتدی (۱)
 منتهین با قرین بد که شوی
 همچو او زشت نام و بی آرم
 آنکه خود بد بود ندارد عار
 گر ترا بد کند ندارد شرم
 ای پسر - چون بمجلسی که در او تنازعی (۲) و تحاکمی (۳) باشد حاضر
 شوی و بجواب آن تنازع و مقالت (۴) محتاج و مضطر گردی و خود یمكن
 (۵) که مداخلت (۶) و خوض (۷) در آن محاربات (۸) و مجازات (۹) از جمله
 مهمات و مصالح (۱۰) اغراض و مقاصد تو باشد، باید که جواب آن سخن، پیش از آن
 که بگویی و اختیار از دست بدهی بر نفس خویش عرضه (۱۱) کنی، بیت :

-
- ۱ - عن المرء لا تسأل الفخ : از مرد پرس و بهمنشینش نگاه کن زیرا هر دوستی از
 بهمنشین خود پیروی میکند . ۲ - تنازع : خصومت کردن دو گروه با هم
 (منتهی الارب) ۳ - تحاکم : با خصم نزدیک حاکم شدن (منتهی الارب)
 دعوی کردن و غلبه کردن و حکومت نمودن بزور (غیاث) ۴ - مقالت :
 گفتار (غیاث) ۵ - یمكن : ممکن است و احتمال میرود (فرهنگ نفیسی)
 ۶ - مداخلت : دخالت و دست اندازی و مباشرت (فرهنگ نفیسی) ۷ - خوض
 (بفتح اول) در آب در آمدن و در چیزی در رفتن بفکر (غیاث) بآب و بسخن در
 آمدن و بکاری در شدن (مصراح) ۸ - محاربات جمع محاربه (بفتح اول) جای
 بازگشت (منتهی الارب) وجوع . نقصان . المكان الذی یحار فيه اوالیه (المنجد)
 جای بازگشت . (آتند راج) براین تحقیق بیشک باید محاربات بفتح اول جمع محاربه
 بفتح اول یعنی جاهای حیرت زا قرائت شود . ۹ - مجازات : باهم رفتن و مناظره
 کردن در سخن و دفع الوقت نمودن و چیزی را را اندن (آتند راج) جاره فی الحدیث :
 مناظره کرد او را در سخن (فرهنگ نفیسی) ۱۰ - مصالح جمع مصلحت :
 نیکی (منتهی الارب) ۱۱ - عرضه بفتح اول : ارائه و اظهار و عرض و بیان
 و نمایش (فرهنگ نفیسی)

سخن تا نگوید توانیش گفت ولیکن چو گفتی نتانی (۱) نهفت
و در تتبع (۲) وجوه (۳) صواب (۴) و خطای آن بغایت اجتهاد برس، و معارضه
(۵) آن قوم بانفراد خویش نه از روی مکابره (۶) و معانده (۷) ایشان و رام تکبر
و استطالت (۸) کنی که همگنان در مخاصمت (۹) تو یکدل و یک زبان شوند
و بر اقامت (۱۰) جواب سخن توافق و اجماع (۱۱) کنند و بمعاضدت (۱۲) و
مظاهرت (۱۳) یکدیگر بتتبع حدیث و اقتفاء (۱۴) معایب و اظهار مساوی
(۱۵) تو مشغول کردند، پس تعهد کار و تحفظ (۱۶) نفس خویش در امثال آن

- ۱ - نتانی: نتوانی، (توانستن مخفف توانستن و برین قیاس تان است و تاند و
تانم (فرهنگ رشیدی) ۲ - تتبع: در پی چیزی رفتن بطلب آن، تفحص و
تلاش (غیاث) ۳. وجوه جمع وجه: روی (صراح)
۴. صواب: راست (صراح) ۵. معارضه: دور شدن
از کسی و یکسو گردیدن و برگشتن و سیر کردن برابر آن (منتهی الارب) و بارونی دو
خشم و دو حریف بایکدیگر (فرهنگ نفیسی) ۶ - ستیزه و منازعه و مجادله
و معارضه (فرهنگ نفیسی) ۷ - معانده: همدیگر جدا گردیدن و کرانه
گزیدن و مکافات کردن بخلاف (منتهی الارب) با هم دشمنی و عناد کردن (غیاث)
۸. استطالت، تکبر کردن (منتهی الارب) گردن کشی کردن (لفت نسامه دهخدا
بنقل از تاج المصادر بیهقی) ۹ - مخاصمت: باهم خصومت و دشمنی کردن (غیاث)
۱۰ - اقامت (بکسر اول) ماندن در جای و قیام نمودن و قائم کردن (غیاث)
۱۱ - اجماع (بکسر) اتفاق کردن جماعت بر کاری (غیاث)
۱۲ - معاضدت: با هم یاری نمودن (منتهی الارب) ۱۳ - مظاهرت: پستی
و حمایت و دستگیری (فرهنگ نفیسی) ۱۴ - اقتفاء: پیروی (غیاث)
۱۵ - مساوی بفتح جمع مسامه: القبیح من الفعل اول القول (منجد) بدبها و عیبها
(فرهنگ نفیسی)
۱۶ تحفظ: پرهیز کردن و هشیار و بیدار بودن (منتهی الارب)

مجالس لازم شناس ، شعر :

مردم پیش بین بکار اندر نه فرو ماند و نه آزارد
پیش بینی سر ، هنرمند است پیش بین کوه را بپا آرد
و چون با اکفاء (۱) خود و کسانی که در سن و مرتبت بر تو فوق (۲) داشته
باشند بمجمعی حاضر شوی در صدر مجلس و مقام رئیس قوم و جایگاه صاحب
فضیلت (۳) جماعت ، منشین که از شکوه آن محل و مهابت (۴) آن متانت (۵)
همگنان نظر ها بر تر گمارند و بمنزله تصدّر (۶) ترا متکفل (۷) ریاست محفل
(۸) بشمارند ، و تو بجواب هر کاری که حاضران مجلس را پیش آید وحدیثی که
در آن ، خوش (۹) نمایند ضمان (۱۰) کرده باشی و خود را زعیم (۱۱) و
صاحب عهده امور آن قوم ساخته که اگر در آن جواب و قیام (۱۲) بدان سانس (۱۳)

-
- ۱ - اکفاء بفتح اول : همسران و همجنسان ، جمع کفو (غیاث) ۲ - فوق :
برتری نمودن (غیاث) ۳ - فضیلت : فزونی (منتهی الارب) افزونی (غیاث)
۴ - مهابت (بفتح میم و فتح باء موحدة) بیم و ترس و خشم و بزرگی و شکوه و شأن
(غیاث) ۵ - متانت بفتح میم و فتح نون : استواری و محکمگی (غیاث)
۶ - تصدّر : در صدر مجلس نشستن ، سینه را راست کرده نشستن در مجلس (منتهی
الارب) ۷ - متکفل : ضامن و متعهد (غیاث) عهده دار ، پذیرفتار (فرهنگ
نفیسی) ۸ - محفل : گرد آمدنگاه مردم ، و انجمن (منتهی الارب)
۹ - خوش (بفتح اول) در آب در آمدن و در چیزی در رفتن بفکر (غیاث)
۱۰ - ضمان (بفتح اول) پذیرفتاری (غیاث) ۱۱ - زعیم (بفتح اول)
کفیل و ضامن و وکیل و رئیس و مهتر (غیاث) ۱۲ - قیام (بکسر قاف)
استادن (غیاث) ۱۳ - سانس : هر چیز که ظاهر شود کسی را از خیر و شر
(منتهی الارب) هر چیز که بفته پدید آید و ظاهر شود (فرهنگ نفیسی)

از تو تقصیری (۱) ظاهر شود، عیب آن بتو عاید (۲) گردد و بدان مستوجب استهزاء (۳) و عرضه (۴) استخفاف (۵) آن قوم گردی، و چون بر قصور (۶) و نقصان تو اطلاع (۷) یافتند بعد از آن اگر سخنی پیوندی اصفا (۸) و استماع (۹) آن نمایند و بجواب حدیث تو مبالغت (۱۰) نکنند و اگر اجابت تو بر قاعده اصابت (۱۱) باشد و سخن مذهب (۱۲) کویی چون اول بمقام صدر (۱۳) مجمع در

- ۱ - تقصیر : سستی کردن در کار و باز ایستادن از کاری (منتهی الارب)
- ۲ - عاید : باز گردنده ، آنچه بکسی باز گردد اروجوه نقد و جز آن (منتهی الارب)
- ۳ - استهزاء : بر کسی خندیدن . تمسخر کردن (غیاث بنقل از لغت نامه)
- ۴ - عرضه بضم اول : در میان انداخته شده و پیش آورده شده و آنچه پیش کشیده شود (غیاث) . هو عرضه لذاک : ای بعترض له دون غیره (منتهی الارب)
- ۵ - استخفاف : سبک شمردن کسی را (منتهی الارب) سبک گردانیدن ، سبک داشتن (لغت نامه دهخدا بنقل از تاج المصادر بیهقی) خوار داشتن . (منتهی الارب)
- ادیب صابر گوید :

- همی کند هنرش بر زمانه استخفاف همی کند نسبش بر ستاره استهزی
- ۶ - قصور : کوتاهی ، فروماندن ، عاجز شدن (غیاث) ۷ - اطلاع : واقف گردیدن بر کاری ، آگاه شدن (منتهی الارب) ۸ - اصفا (بکسر اول) گوش فرا داشتن ، گوش نهادن (غیاث) ۹ - استماع : شنیدن (منتهی الارب) گوش داشتن (لغت نامه بنقل از مؤبد الفضلا ، صراح) (منتهی الارب) منوچهری گوید :
- غراب بین نای زن شدست و من سته شدم ز استماع نای او
- ۱۰ - مبالغت : اندیشه کردن (غیاث) التفات ، توجه (منتهی الارب) . (فرهنگ نفیسی)
- ۱۱ - اصابت بکسر اول : رسائی و صواب یافتن (غیاث) راست آوردن (منتهی الارب) ۱۲ - پاکیزه (فرهنگ نفیسی)
- ۱۳ - صدر : سینه (صراح) بالا نشین و امیر و صاحب منصب (غیاث)

معرض (۱) سلف (۲) و استحقاق رعایت (۳) خود را جلوه کرده باشی از حلیه (۴) فضیلت احسان کلام و تحسین حاضران عاطل (۵) مانی و ترا سابق و مبرز (۶) ندانند و مع ذلك (۷) آمن نتوانی بود که در آن مجلس کسی دیگر در علم و ادب نظیر و مقابل تو نباشد یا از تو زیادت و باحراز (۸) فضل (۹) سباق (۱۰) ممتاز، و فوق کَلّ ذی علم علیم (۱۱)، شعر :

آن خدایی که او بکن فیکون (۱۲) در نهاد (۱۳) تو این نهاد (۱۴) نهاد هست ممکن که آنچه هست ترا دیگری را از آن فروتر داد و چون تو بحضور آن صاحب فضیلت در صدر محفل (۱۵) نشسته باشی، و بمکان

- ۱ - معرض (بفتح اول و راء مهمله مکسور و مفتوح) جای ظاهر کردن چیزی (غیاث)
- ۲ - سلف : پیشینگان (غیاث) ۳ - رعایت بکسر اول : نگهداشت چیزی کردن (غیاث) ۴ - حلیه (بکسر و ضم اول) بمعنی زیور (غیاث)
- ۵ - عاطل : برهنه و خالی از پیرایه (غیاث) ۶ - مبرز : ظاهر و روشن و بزرگ و نامور (غیاث) ۷ - با وجود این
- ۸ - احراز : استوار کردن (منتهی الارب) استوار کردن و نگاهداشتن و جمع کردن (غیاث) ۹ - فضل : افزونی و زیادت (غیاث) ۱۰ - سباق (بکسر اول) پیشی کردن در دویدن (غیاث) با کسی پیشی گرفتن در دویدن (منتهی الارب)
- ۱۱ - و فوق کلّ الخ : و بالای هر صاحب دانشی دانائی است (سورة يوسف آیه ۷۶) ۱۲ - کن فیکون : مأخوذ است از آیه شریفه « انما امره اذا اراد شیئا ان يقول له کن فیکون (سوره یسن آیه ۸۲) ۱۳ - نهاد (بالکسر) سرشت و خلقت (فرهنگ رشیدی) ۱۴ - نهاد رسم و آیین باشد رودکی گفت : خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد که گاه مردم از او شاد و گه بود ناشاد (لغت فرس اسدی)

۱۵ - محفل : گرد آمدن گاه مردم و انجمن (منتهی الارب)

زعامت (۱) و ریاست آن طایفه تظاهر کرده از عار نقصان، و عیب تخلف (۲) خجل گردی، چه هر کس که در میان جمعی بالای نشست و دعوی تقدّم آن قوم کرد، خود را بر آن حاضران و جلسا (۳) در سن یا در علم فضلی نهاده باشد و تفوقی (۴) دانسته، که مستحقّ فضل، کسی تواند بود که باجماع (۵) ارباب مقام در سن یا در علم از دیگران زیادت باشد، پس، از تقلد (۶) این منزلات و ضمان (۷) این عهده (۸) احتراز (۹) نمای، و تظاهر (۱۰) مکن بآنکه تو بر اسرار و اخبار و مسار (۱۱) و مضار (۱۲) اهل آن مجلس مطلع گشته و دقائق احوال ایشان شناخته ای، یا اگر در آن میان عیبی و منقصتی (۱۳) باشد بآن ملوث (۱۴)

- ۱ - زعامت : پذیرفتاری (صراح) فتح اول : پذیرفتاری و بزرگی و مهتری (منتهی الارب)
- ۲ - تخلف : درنگی و توقف (فرهنگ نفیسی) تخلف عنه : سپس ماند از وی (منتهی الارب)
- ۳ - جلساء : جمع مجلس : هم نشین (فرهنگ نفیسی)
- ۴ - تفوق : برتری نمودن (غیاث)
- ۵ - اجماع بکسر : اتفاق کردن جماعت بر کاری (غیاث)
- ۶ - تقلد : قبول و پذیرفتن منصب و شغل (فرهنگ نفیسی)
- ۷ - ضمان بفتح : پذیرفتن (صراح) پذیرفتاری (غیاث)
- ۸ - عهده بضم : نبشته سوگند و پیمان (منتهی الارب)
- ۹ - احتراز : برهیز کردن و خود را نگاهداشتن (غیاث)
- ۱۰ - تظاهر بالشی : اظهار (منجد) با هم بشتی دادن و مدد کاری کردن (غیاث)
- ۱۱ - مسار : جمع مسرة : سرور و شادمانی و خرمی و خوشی و انبساط و فرح و خوشحالی (فرهنگ نفیسی)
- ۱۲ - مضار بفتح میم و تشدید راء مهمله جمع مضرت : گزند و نقصان (غیاث)
- ۱۳ - منقصت بفتح میم و سکون نون و کسر قاف و فتح صاد مهمله : نقصان و عیب (غیاث) کمی (منتهی الارب) کمی و نقصان و زیان و عیب (فرهنگ نفیسی)
- ۱۴ - ملوث بضم میم و فتح لام و تشدید واو مفتوحه و ثاء مثله : آلوده (غیاث)

نگردی و سلامت از آن مقام و موقف (۱) بیرون آیی ، و نیز درصف نعال (۲) و بیجایگاه سفله (۳) و لراذل (۴) منشین ، که بعبر نفس و قصور (۵) مرتبه خویش حکم کرده باشی و از دنائت (۶) همت خود خبر داده و بهوان (۷) و مذلت (۸) راضی بوده ، که هر که در زمره ناکسان وصف خسیسان (۹) اختیار نشستن کرد علی الحقیقه (۱۰) بضعف و سفی (۱۱) رأی خویش اقرار کرده باشد ، پس از عقل آن اقتضا (۱۲) کند ، و بخرد چنان لایق نماید ، که بمحافل جلسا (۱۳) و نظرا (۱۴) و اکفاء (۱۵) در اختیار جایگاه خود طریق اقتصاد (۱۶) و توسط (۱۷) سپری

-
- ۱ - موقف بفتح میم و سکون واو و کسر قاف : جای استادن (غیاث اللغه بنقل از صراح) ۲ - نعال بکسر نون جمع نعل : کفش (غیاث) ۳ - سفله بکسر : فرومایه (غیاث) ۴ - لراذل : ناکسان (غیاث) ۵ - قصور بضم اول و دوم : کوتاهی و عاجز شدن و فروماندن از چیزی (غیاث) ۶ - دنائت بر وزن اطاعت : ناکسی و زبونی و پست فطرتی (غیاث) ۷ - هوان بفتح اول : خوار گردیدن (منتهی الارب) ۸ - مذلت : خوار شدن (صراح) ۹ - خسیس فرومایه (صراح) ۱۰ - علی الحقیقه ، بطور واقع ۱۱ - سفی بفتح : سبکی عقل (منتهی الارب) سبک شدن ، کم ظرف شدن (غیاث) این لغت در صراح بضم اول ضبط شده است . ۱۲ - اقتضا : درخواست و خواهش و تقاضا ، اقتضا کردن ، درخواست کردن و مطالبه نمودن و تقاضا کردن و ابرام نمودن ۱۳ - جلساء جمع مجلس : همشین (فرهنگ نفیسی) ۱۴ - نظراء جمع نظیر : مثل و مانند و شریک و همنباز و شبیه و برابر (فرهنگ نفیسی) ۱۵ - اکفاء بفتح : همسران و همجنسان جمع کفو (غیاث) ۱۶ - اقتصاد بکسر : میانه روی (غیاث) ۱۷ - توسط : چیزی میانه گرفتن (منتهی الارب)

و در شناختن حدّ مقام و مجلس خود شرط انصاف و سویت (۱) نگاهداری در اخبار صاحب شریعت آمده است که رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعدّ طوره ، یعنی خدای بر آنکس رحمت کناد که قدر خویش شناسد و از حدّ خویش تجاوز جایز ندارد ، و علی الجملة چون این دقایق نصایح و مصالح بدانستی و از لوازم و موجبات هر محلّ و مقام بشناختی ، بجای نشینی که برای خود اختیار کنی و بآن رضادهی که قبول و استعمال این موعظه که گفتم در قوّت رأی و متانت (۲) خرد و زینت شکوه کار تو منافع ظاهر و فواید وافر نماید ، شعر :

تا توانی مجوی جای کسی	که پیاپی ز تو بلند تر است
بکلاه کیان (۳) مدار امید	که همه بیم مرك و درد سراسر است
طلب آن خطر (۴) چه باید کرد	که ازو جان و مال پر خطر است

و چون در مجلسی از غیر تو سخنی پرسند و نشانه سؤال ، دیگری باشد بر مسئول در ردّ سبقت (۵) مجوی و در جواب مبادرت (۶) منمای ، چنانکه از غایت حرص بر کلام ، و فرط ولوع (۷) بجواب ، پنداری قیمتی یافته ای یا نجح (۸) مطلوب و غرضی دیده که در این باب مسئول حقیر و خوار داشته باشی و در کاری که غیر

- ۱ - سویت بفتح اول و کسر واو و تشدید یای تحتانی : برابری و اعتدال (غیاث)
- ۲ - متانت بفتح میم و فتح نون : استواری و محکمگی (غیاث) ۳ - کیان بفتح اول : پادشاهان عظیم الشأن (غیاث) کیان بفتح جمع کی باشد یعنی پادشاه جبار و بزرگ (فرهنگ آندراج) ۴ - خطر بفتح حین : قدر و جاه و عظمت و بزرگی (غیاث) ۵ - سبقت بفتح و کسر اول : پیشی و تقدم و جلوافتادگی و پیش روی (فرهنگ نفیسی) ۶ - مبادرت : پیشی گرفتن و شتاب کردن و دلیری نمودن (غیاث) . (منتهی الارب) ۷ - ولوع بر وزن صبور : آزمند شدن و آزمند (فرهنگ آندراج) ۸ - نجح بضم اول : فیروزی و برآمدن حاجت و آسان گردیدن کار (فرهنگ آندراج)

تو صاحب عهده جواب آنست سائل را بر اعتراض (۱) و تتبع (۲) خود حث (۳) و بعث (۴) کرده کالباحث عن حقه بظلفه (۵) و بفضولی خود را در عشوه (۶) و عقبه ای (۷) که نهایت عهده و مخلص (۸) آن ندانی افکنده ای بیت :

فایاک والامر الذی ان توسعت
 موارد ضاقت عليك المصادر (۹)

در سخنان فیثاغورس حکیم آمده است که خُصاصة الانسان تُعرَفُ بشیئین بان
 یَکْثِرُ کلامه فیما لا ینفعُ به او یخیرَ بما لا یُسئِلُ عنه ، معنی آنستکه
 ناکسی و دنائت (۱۰) مردم ، بدو چیز توان شناخت یکی آنکه در کاری که او را
 از آن انتفاعی نباشد سخن بسیار گوید ، و دیگر آنکه آنچه از او نپرسند
 خبر دهد و حکایت کند شعر :

ان کان منطق ناطق من فقه
 فالصمت در بل انه الیاقوت (۱۱)

ای پسر - چون در مائده ای (۱۲) حاضر باشی ، بموضعی که طعام از آنجا

- ۱ - اعتراض : بر کسی در آمدن در چیزی (منتهی الارب) ۲ تتبع : در پی چیزی رفتن بطلب آن (غیاث) تتبعه تبعاً : طلب کرد آنرا بر رفتن در پی آن (منتهی الارب) ۳ - حث : بر انگیزختن (صراح) ۴ - بعث : بر انگیزختن و فرستادن (صراح) ۵ - کالباحث عن حقه بظلفه : مانند کسی است که بیای خود بسوی مرك میرود . ۶ - عشوه بکسر اول : فریب (غیاث) ۷ - عقبه (بفتح اول و دوم و سوم) جای دشوار بر آمدن بر کوه (فیهنک نفیسی) ۸ - مخلص عقبات بفتحات : راههای دشوار و این جمع عقبه است (غیاث) ۹ - فایاک الخ : پرهیز از بفتح مصدر میمی : رهایی و خلاصی (غیاث) ۱۰ - دنائت بکسر اول بروزن اطاعت : ناکسی و زبونی و پست فطرتی (غیاث) ۱۱ - ان کان الخ : اگر سخن سخنوری از نقره باشد ، خاموشی در آنکه یاقوت است در مصراع ثانی ظاهراً باید بجای « بل انه » در اصل « بل هو » وده باشد . ۱۲ - مائده : خوان بر از طعام و نعمت (غیاث)

میآرند نظر مفکن . و بآ نظرف التفات منمای ، و در آن مقام عنان تمالك (۱) بدست دار و بر خود مالك باش ، و اوّل کسی مباحث که دست بنان و خوان بکشد؛ که همه کس بشرة (۲) نفس و غلبه حرص تو حکم کند ، و بسورت (۳) شهوت معروف و موصوف کردی ، پس در چنین موطن (۴) و مواضع از امثال آن عادات ووصمتها (۵) که یاد کردم اجتناب نمای ؛ و در تبصر (۶) و تثبت (۷) و تأنی (۸) اعتصام (۹) لازم شناس ، که هر که باندك قناعت ننماید از بسیار انتفاع نیابد ،
نظم :

اقنع من العیش بالمیسور تحفظ به فلا خلاف لما اربی علی القوت (۱۰)
قوت و درّ سحاب امسکا رمقا فما التّنافس فی درّ و یا قوت (۱۱)

- ۱ . تمالك : مالك نفس خود شدن ، باختيار خود بودن (غیاث)
- ۲ - شره ، بفتحّین : غالب شدن حرص (غیاث) میل و رغبت و آرزو و خواهش (فرهنگ نفیسی)
- ۳ - سورت بفتح : تیزی و حدت و تندى (غیاث)
- ۴ - موطن جمع موطن بفتح میم و کسر طاء : جای وطن (غیاث) وطن و جای باش مردم (فرهنگ نفیسی)
- ۵ - وصمت بفتح : عیب (غیاث) تنك و عار و عیب (منتهی الارب)
- ۶ - تبصر : شکیبائی کردن و خود را بستم بازداشتن (منتهی الارب)
- ۷ - تثبت : درنك کردن و بجای آوردن و برقرار ماندن . (فرهنگ نفیسی) تثبت : درنك کرد و بجای آورد و برقرار ماند (منتهی الارب)
- ۸ - تانی : درنك کردن و انتظار نمودن (فرهنگ نفیسی) درنگی و سستی (منتهی الارب)
- ۹ - اعتصام : چنك در زدن ، قوله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا ای تمسکوا (صراح)
- ۱۰ - اقنع من العیش الخ : از زندگانی بآنچه ترا آسان دست دهد قانع باش، تا بدان برخوردار گردی ، زیرا در زیادت قوت اختلاف و نزاعی نیست ، مقصود اینستکه در تنگی معیشت، نزاع و اختلافست نه در فراخی نعمت
- ۱۱ - قوت و در سحاب الخ : قوتی و قطرة بارانی سد رمق مینمایند ، پس رغبت بدر و یا قوت چیست ؟

و بحقیقت نفس تو آن ملکه و عادت گیرد که تو او را بر آن تکلیف کنی و بآن
سمت (۱) و سمت (۲) اشتها یابد که او را بر آن معتاد (۳) و مرتاض (۴)
گردانی، شعر:

یا صاحب النفس التی لم تزل تدعو الی اللذات او تسره
ان انت لا اکرهتها مانعاً صرت بها فی عین ما تکره (۵)

ای پسر - عرض (۶) خود را از شوائب (۷) و معایب صیانت (۸) کن و آبروی
خود در مظان (۹) هوان (۱۰) و مذلت مریز، و نفس خود را در معرض خواری میان
بآنکه از کسی سؤال کنی و دست انتجاع (۱۱) و استماحت (۱۲) بمسئولی برداری،

- ۱ - سمت بفتح اول : راه راست و روشن ، جانب (غیاث) ۲ - سمت بکسر
سین و فتح میم : داغ و نشان و نقش (غیاث) ۳ - معتاد بضم اول : عادت
گرفته شده و عادت گیرنده (غیاث) ۴ - مرتاض : ریاضت کننده و صاحب
ریاضت و رام کردن نفس سرکش و رنج کشیدن در عبادات و علم و هنر (غیاث)
- ۵ - یا صاحب النفس الخ : کلمه « تسره » در مصراع ثانی سطر اول ظاهر است
« تسره » باشد ، زیرا مده « سره » در لغت عرب نیست ، و برین فرض معنی چنین است
ای خداوند جانیکه همیشه آزمند لذت و در پی خوشی هستی ، اگر جانرا (از اینکار)
باز نداری ، ترا بآنچه ناپسند است می کشاند (و این معنی بر اینستکه لم تزل وتدعو
و تسره صیغه های خطاب باشند و محتمل است که اینها صیغه های مفرد غائب مؤنث
باشند ، زیرا در جمله صله باید ضمیری باشد که بموصول عائد گردد .)
- ۶ - عرض بکسر اول : ناموس و آبرو (غیاث) ۷ - شوائب : آمیزشها و آمیختگی
ها و آلودگیها (غیاث) ۸ - صیانت : نگهداشتن و نگهداری (غیاث)
- ۹ - مظان جمع مظنه بکسر ظاء : جای گمان بردن (منتهی الارب)
- ۱۰ - هوان بفتح اول : خواری (غیاث) . (منتهی الارب)
- ۱۱ - انتجاع : بطلب آب و علف و منفعت و نیکویی شدن ، و يقال هؤلاء قوم منتجعون
(منتهی الارب) ۱۲ - استماحت : عطا جستن ، عطا خواستن (لغت نامه بنقل
از تاج المصادر بیهقی) عطا طلبیدن . دهش جستن . دهش (منتهی الارب)

که اگر حاجت تو وفا نشود و رجاء تو بنجاح (۱) نرسد ، ردّ او بر تو عاری باشد
و اگر امید تو روا کند منهل (۲) عطای او از شائبه منّت صافی نماید ، و ثقل
(۳) امتنان او بر تو دشوار آید ، بیت :

لنقل الصخر من قلل الجبال احبّ الى من منن الرجال (۴)

ای پسر - در توانگری و تموّل و یسار (۵) و تجمل ، زندگانی نیکو کن
و از حصول مال و شمول ثروت و مساعدت بخت و مسامحت (۶) روزگار ، تغیر
باخلاق و عادات خویش راه مده ، و سخاوت و سماحت (۷) بعبادت گیر و بحطام (۸)
زائل دنیاوی بخل منمائی ، که هر که ملا بست (۹) توانگری و طریقت معاش در
مال داری ، نه بر قاعده مکارم اخلاق و نیکوکاری پیش گیرد ، در تهتک (۱۰)
و بطالت (۱۱) و طرب و بطر (۱۲) که مذموم (۱۳) خلق است افتد ، بیت :

۱ - نجاح : پروزی (منتهی الارب) ۲ - منهل بفتح میم و

سکون نون و فتح ها : چشمه (غیاث) ۳ - نقل - بکسر اول و سکون ثانی :

گرانی باز (غیاث) ۴ - لنقل الصخر الخ : نقل کردن سنگ بزرگ از قله های

کوهها پیش من از منتهای مردان روزگار محبوبتر است . ۵ - یسار بفتح

توانگری و ثروت (غیاث) ۶ - مسامحت : سهل گرفتن و آسانی کردن (غیاث)

۷ - سماحت : جوانمردی کردن و بخشیدن (منتهی الارب) ۸ - حطام : پروزی

غراب : ریزه و شکسته هر چیزی خشک و اندک مال دنیا وی که فنا پذیرد و باقی

نماند (منتهی الارب) ۹ - ملا بست : باهمدیگر مشابعت داشتن (غیاث)

۱۰ - تهتک : پرده دریدن و پرده دری و بی تعمّلی و رسوائی (غیاث)

۱۱ - بطالت بکسر اول : دلبری (غیاث) و بفتح اول : بیکار و معطل بودن (غیاث)

۱۲ - بطر ، بفتح تین : سخت شادی نمودن (صراح) سرگشته شدن و ناسپاسی نعمت

کردن (منتهی الارب)

۱۳ - مذموم : بد و زشت (غیاث)

نعمه الله لا تعاب ولكن ربما استقبحت على اقوام (۱)

و از مال و یساری (۲) که در عاجل (۳) الحال بتو رسد و از زوال و انتقال و فنا و انقضا (۴) تا ببس مدتی آمن نتوانی بود و بیایداری و دستیاری آن اعتداد (۵) و اعتماد نشاید کرد و بدوام آن وثوق (۶) نتوان داشت ، بطر و عجب (۷) بخود راه مده و با قران و اکفاء منافرت (۸) مکن ، بیت :
چه باید نازش و نالش ز اقبالی و ادباری

که تا برهم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی
و مسکینان و دریشان را خوار و حقیر مدار ، تا از فیض فضل الهی مستوجب
تمول و ثروت باشی ، و همچنین در درویشی و حالت تنگدستی معیشت ، تجلّه (۹)
مسلوك (۱۰) دار ، بآنکه صیانت (۱۱) خود از خساست (۱۲) و دنائت (۱۳) واجب

-
- ۱ - نعمه الله الخ : نعمت پروردگار عیب گردیده نمیشود ، ولیکن گاهی پیش اقوام
ذشت بنظر میرسد ۲ - یسار بفتح : توانگری و ثروت (غیاث)
۳ - عاجل : شتاب کننده و آنچه بشتاب باشد و بی مهلت و گاهی مراد از این دنیا
باشد (غیاث) ۴ - انقضاء : سپری شدن و نابود گردیدن (منتهی الارب)
۵ - اعتداد : اعتبار و بمعنی بشمار آوردن (غیاث) ۶ - وثوق : استواری و
اعتماد (غیاث) ۷ - عجب بضم اول : خوشتن بینی (صراح)
۸ - منافرت : مفاخرت کردن و در نازیدن نافر منافرة : داوری کرد با او درجه و
نسب و مفاخرت کرد و در نازید با او (فرهنگ نفیسی) ۹ - تجلّد بضم لام
مشدد : جلدی و چالاکی نمودن (غیاث) ۱۰ - مسلوک : رفته شده (غیاث)
۱۱ - صیانت : نگهداشتن و نگهدانی (غیاث) ۱۲ - خساست بفتح : پخل ،
ناکسی و زبون شدن (غیاث) ۱۳ - دنائت بکسر اول بر وزن اطاعت : ناکویی
و زبونی و پست فطرتی (غیاث)

دانی و عرض (۱) خویش را از ذلّ (۲) سؤال و استماحت (۳) ارذال (۴) منزّه داری
شعر :

خُلِقَان لَا اَرْضَا هُمَا لَفْتِي بطر الغنى و مذلة الفقر (۵)
و بآنچه خدای تعالی ترا روزی کرده باشد قناعت نمای ، که زندگانی نامرضی
و اختیار مذلت تضرّع و تخشع (۶) ، و اظهار ضعف و انکسار (۷) در فقر و فاقه ،
شرف مردم را باطل و مضمحل گرداند و بخمول (۸) ذکر عاید باشد و موجب عیب
و عار گردد ، و در سخن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است :
ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلباً لما عند الله و احسن منه تكبر الفقراء على
الاغنياء توكلّاً على الله تفسیرش اینست که از طریق تعجب فرموده است ، که
چه نیکوست ، تواضع ، توانگران و درویشان و مسکینان را که بآن طلب ثواب
و رضای خدای تعالی کنند ، و نیکو تر است از آن سیرت تکبر درویشان بر
توانگران بآنکه توکل ، همه بر آفریدگار عزّ و جلّ دارند ، و رجاء خویش جز
بحضرت صمدیت (۹) او رفع نکنند ، و بنفع و ضرر از غیر او مبالغات (۱۰)

- ۱ - عرض بکسر اول : ناموس و آبرو (غیاث) ۲ - ذل بضم : خواری (صراح)
- ۳ - استماحت : عطا جستن ، عطا خواستن (لغت نامه دهخدا)
- ۴ - ارذال جمع رذل : ناکس و فرومایه (صراح) ۵ - خلقان الخ : دوخوی
است که برای جوانمرد نمی پسندم ، مستی نعمت ، و خواری درویشی .
- ۶ - تخشع : تضرع کردن و فروتنی نمودن (منتهی الارب) ۷ - انکسار
شکسته شدن (منتهی الارب) ۸ - خمول بضم اول و دوم : گمنام بودن و
گمنامی (غیاث) ۹ - صمدیت (بفتح اول و دوم و کسر دال و تشدید یاء
مفتوح) بزرگی و بی نیازی (غیاث) ۱۰ - مبالغات بضم : باک داشتن و
اندیشه کردن (غیاث اللغات)

تتمایند، (۱) و علی الحقیقه پیرایه همه آداب مرضیه (۲) و سرمائمه معایش (۳) حمیده با جمال، در این کلام شریف داخل است و بقبول این يك وعظ، از نصایح و آداب دیگر که ذکر رفت استغنا حاصل، شعر:

اذا قالت حذام فصدد قوها فان القول ما قالت حذام (۴)

ای پسر - چون در مصاحبت جماعتی رفقا و مراققت (۵) قومی اصحاب بسفر روی آری، و رأی و عزیمت طرفی داری؛ باید که خود را بامر ونهی و تقلد (۶) مصالح طریق از کمترین آن قوم همراهان، اولی شناسی که درحسن مصاحبت و شرط مراققت شامل (۷) ذکر و نازل (۸) مرتبه را همان حق است که رفیع قدر و بلند درجه را، و از این وجه گفته اند: الرفیق ثم الطريق (۹)

۱ - در این عبارت: «چه نیکوست تواضع توانگران و درویشان و مسکینان را که بآن طلب ثواب و رضای خدای تعالی کنند» که ترجمه عبارت: «ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلباً لما هتداه» میباشد، باید (واو) در جمله «تواضع توانگران و درویشان» اسقاط گردد تا ترجمه با عبارت عربی تطبیق کند.

۲ - مرضیه: پسندیده و مطلوب (فرهنگ نفیسی) ۳ - معایش جمع معیشت: زندگانی و زیستن و آنچه بآن زندگانی کنند (غیاث) ۴ - هر وقت حذام چیزی گوید آنرا باور دارید، زیرا سخن آنستکه حذام میگوید (مقصود اینستکه سخن حذام درست است) لفظ حذام مبنی بر کسر است این مالک گوید: و ابن علی الکسر فعال علما ۵ - مراققت: همراهی و رفاقت کردن (غیاث)

۶ - تقلد بضم لام مشدد: بر کردن خود کاری گرفتن و پیروی و تبعه (غیاث) ۷ - شامل: گمنام و فرومایه (غیاث) ۸ - نازل: فرود آورنده و از بالا پیاپی آورنده (فرهنگ نفیسی) ۹ - الرفیق ثم الطريق یا قبل الطريق، اسدی گوید:

بره چون روی هیچ تنها مپوی
نخستین یکی نیک همراه بجوی
فخرالدین گرگانی گوید:

چرا همراه بد جستی و بد خواه
تو نشیندی که همراه هست و پسر راه
(و یس ورامین نقل از امثال و حکم مرحوم دهخدا)

یعنی اول مرافق و موافق بدست باید آورد پس از آن پای عزیمت در راه نهاد، و نیز خاموشی را واجب شناس که در میان آن مصاحبان غیر تو کسی باشد که سخن مصلحت بگوید و آن مهم از تو کفایت کند، و باین قضیه اگر آن قوم را خیر و منفعتی حاصل شود تو بهیچ حال از احراز حظی و ادراک نصیبی از آن محروم و مهجور (۱) نمایی، و اگر مکروهی پیش آید و محذوری واقع گردد، تو سلاطین باشی، و مستحق ملامت و مذمت همراهان و عرصه (۲) عتاب (۳) و انکار رفقای خود نشوی، که من صمت نجی (۴)، بیت:

خامشی را حصن (۵) ملک انزوا کن و در بطبع خوش نیاید نفس را گو زهر خند و خون گری و نیز از آن جهت مضرتی بتو رسد که آن محض نحوست و عین شوم شمرند. (۶)

۱ - مهجور: جدا مانده (منتهی الارب) جدائی کرده شده (غیاث)

چکنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

(گلستان سعدی)

در جمله چون رغبت مردمان از مطالعه کتب تازی قاصر گشته است و آن حکم و مواعظ مهجور مانده بود بر خاطر گذشت که آنرا ترجمه کرده آید «کلیله و دمنه مصحح آقای قریب ص ۲۳» ۲ - عرصه: گشادگی میان سرای که در

آن بنا نباشد، و يقال عرصه الدار، وسطها و زمین سرای (منتهی الارب)

۳ - عتاب بکسر اول: ملامت کردن و خشم گرفتن (غیاث) ۴ - من صمت

نجی: کسی که خاموشی گزید، رهایی یافت. ۵ - حصن بکسر: بنا و جای

استوار که درون آن رسیدن نتوانند (منتهی الارب) جای پناه و قلعه (غیاث)

۶ - این جمله تاحدی مبهم و مضطرب بنظر میرسد، اگر در آن حذف و اسقاطی نشده

باشد ناگزیر باید مشار الیه «آن جهت» مفهوم صدر کلام یعنی اولی شناختن خود

بامر ونهی و تقلد مصالح طریق باشد و برین فرض معنی چنین میشود: اگر کسی

خود را در سفر بامر ونهی و تقلد مصالح طریق اولی شناسد، مضرتی باو رسد که

محض نحوست و عین شوم باشد (یعنی هیچ خبری در او تصور نشود) و هم محتمل است

که اشاره را به مفهوم مخالف من صمت نجی یعنی من لم یصمت و تکلم ارجاع نماییم که لازمه

عدم صمت، مضرتی است که محض نحوست و عین شوم میباشد، والله اعلم بحقایق الامور

ای پسر - چون در شهر غریب و بی‌قعه بیگانه رسی که ترا با اهل آن موضع سابقه معرفت و وسیله نباشد و بکسی از آن زمره اتصالی نداشته باشی ، روی بمحفل آری ، و قصد جائی کن ، که اجتماع و التقای (۱) اهالی شهر را معین باشد و در حاضران مجلس تامل کن و نظر اعتبار و اختیار (۲) بر اعیان آن مکان گمار ، هر کس را که بحسن صورت و زی (۳) پسندیده و صفت ارباب خرد و تمیز متحلی و متوشح (۴) بینی ، و او را بنزدیک اهل آن مقام قبولی یابی ، باو توسل نمای ، و دست انتساب بدامن مخالفت (۵) اوزن ، و در حوائج و مهمات خویش با او استعانت کن ، و مادام که آنجا باشی مجالست و محاورت او لازم دان که بهیچ حال آن مجلس و مقام را از طالب اجر و ثوابی یا راغب مدح و ثنائی ، خالی و عاطل (۶) نیابی ، که بداعیه (۷) یکی ازین دو خصلت از تحبیب (۸) او بمحبت ترحیب (۹) و تقریب تومیل کند ، و ترا بر نجات مطلوب و درك مقصود تو معونت (۱۰) دهد .

ای پسر - عذر مخواه از کسی که خواهان آن نباشد که ترا معذرتی باید

-
- ۱ - التقا بکسر اول : با هم شدن و با هم پیوستن و یکدیگر را دیدن (غیاث)
 - ۲ - اختیار : امتحان و آزمودن و خبر گرفتن (غیاث) ۳ - زی بکسر اول و تشدید یاء : لباس و جامه (غیاث) ۴ - متوشح : حامل درافکنده (فرهنگ نفیسی)
 - ۵ - مخالفت : دوستی خالص کردن (منتهی الارب)
 - ۶ - عاطل : برهنه و خالی از پیرایه و بیکار (غیاث) ۷ - داعیه : خواهش و اراده (غیاث) ۸ - تحبیب : دوست شدگی و دوستی آوردن میان دو نفر و زیادت (فرهنگ نفیسی) حبه الی تحبیباً : دوست و حبيب من گردانید او را (منتهی الارب)
 - ۹ - ترحیب ، رحب به : خواند او را بسوی فراخی ، رحبه فراخ گردانید او را و مرجبا گفت (منتهی الارب) ۱۰ - معونت : یاری گیری (فرهنگ نفیسی) . (منتهی الارب)

و صحیفه (۱) تضرع (۲) و اعتذار (۳) مخوان پیش آنکه از استماع تقریر حال تو اعراض کند که آنجا سخن تو نامفید باشد، شعر:

من لم یکن للوصال اهلاً فکلّ احسانه ذنوب (۴)

و استعانت و استمداد منمائی از کسی که نخواهد و راغب آن نباشد که اسعاف (۵) حاجت و انجام (۶) طلبت (۷) ترا از قبل رأی و تلقای (۸) نفس خویش، یا بتوسط و تشفع (۹) غیرى وجهی اندیشد و وسیلتی سازد، شعر:

درد دل خویشتن چرا باید گفت در پیش جماعتی که درمان نکنند

ای پسر - چون منعمی در باب تو احسانی کرده باشد و حقّ اصطناع (۱۰) و تربیت او در ذمه (۱۱) تو متوجه گشته، کفران جایز مدار، فالكفر مخبئة
لنفس المنعم (۱۲) و بآن صنیعت (۱۳) و نعمت اهانت منمائی، الا لعن الرحمن

۱ - صحیفه: نامه (صراح) ۲ - تضرع: ذاری کردن (صراح)

۳ - اعتذار: عذر خواستن (منتهی الارب) ۴ - من لم یکن الخ: کسی

که برای وصال سزاوار نباشد، تمام نیکی او گناهان است (مقصود اینست که عاشق نا اهل نیکیهایش پیش معشوق ارزنده نمیباشد) ۵ - اسعاف: حاجت روا

کردن (صراح) ۶ - انجام بکسر اول: بر آمدن حاجت و بر آوردن آنرا

(منتهی الارب) ۷ - طلبت بکسر لام: خواسته و مطلوب (منتهی الارب)

۸ - تلقاء: سوی و برابر و دیدار کردن (صراح) ۹ - تشفع: شفاعت کردن

(صراح) ۱۰ - اصطناع: نیکویی کردن (صراح) ۱۱ - ذمه، بکسر:

امان و عهد و زینهار دادن (صراح) ۱۲ - فالكفر الخ: این شعر از عترة بن

شهاد عبسی سراینده ششمین قصیده معلقات سبع است و تمام آن اینست:

نبئت عمراً غیر شاکر نعمتی و الکفر مخبئة لنفس المنعم

و زوزنی در معنی آن گوید: اعلمت ان عمروا لا یشکر نعمتی و کفران النعمة

ینفر نفس المنعم عن الانعام ۱۳ - صنیعت: نیکویی (منتهی الارب)

من كفر النعم (۱) و آنرا بقلّت ثنا و شكر مقابل مگردان كه بقبول عطای آن منعم، او را بر خود حق انعام و مكرمت ثابت كرده‌ای و آنرا طوق كردن خود ساخته‌ای و چون تو بجای کسی احسانی كنی و انعامی نمائی ترتیب آن صنایع و ترشیح (۲) عرض آن مبررات واجب دانی، بآنكه بدان، منت بسیاری نهی، و هر وقت اعاده ذكر آن نكنی، كه موجب خجلت و سبب شرمساری آنكس باشد، تا در سخاوت و كرم چنان باشی كه گفته اند، بیت :

مستان باده صلت را ندید كس كز رنج منت تو ببخشش خمار كرد
اذا الجود لم يرزق خلاصاً من الاذى فلا الحمد مكسوباً ولا المال باقياً (۳)
چه این طریق وعادات كه ذكر رفت اخلاق ترا مهذب گرداند و تراد در نظر اقران و اكفاء بمحاسن آراسته و موقر (۴) كند .

ای پسر - نفس خود را بحلم و سكون و وفار و ثبات، عادت و ملكه گردان چنانكه در وقت خشم، غلبه غضب تو بآن حدّ نرسد كه حجاب عقل و رأی تو شود، و ترا از سنّی (۵) اخلاق حمیده تو با طرف خلاق عادت مألوف (۶) برد و از توابع مذموم و نتایج نا مرضی غضب احتراز نمایی .

در سخن حكیم سقراط آمده است كه : اذا غضب الانسان لم يزد عن اللسان

۱ - الا لعن الرحمن الخ : یعنی خداوند کسی را كه كفران نعمت كند از رحمت خود دور میدارد

۲ - ترشیح : تربیت دادن، پروردن، شیردادن، هو برشح للوزارة او الملك : ای یربی و یودب (منتهی الارب)

۳ - اذا الجود الخ : وقتیکه بغشش از آزار خالی نباشد، نه مورد ستایش قرار میگیرد، و نه مالش بجای میماند . (در اصل فلا يكون الحمد مكسوباً، و لا يكون المال باقياً، بوده است)

۴ - موقر : بزرگی داشته شده و مرد سنگین و بردبار و با وقار و با شكوه

۵ - سنو : بلند و رفیع و عالی (فرهنگ نفیسی)

۶ - مألوف : انس گرفته و مأنوس و خو کرده شده (فرهنگ نفیسی)

الا الخطا و كما أنَّ السَّكران لا يعرف قبح سكره الا اذا رآه من غيره كذلك الغضبان لا يعرف قبح غضبه الا ما يرى من اثره ، یعنی هر کس که خشم بر او غالب شود زبان او جز از سخن خطا عبارت نکند و چنانکه مردم مست زشتی حالت سکر نداند تا آن اثر از مستی دیگر مشاهده نکند همچنین مردم خشمناك قبح غضب نشناسد تا بوخامت (۱) عاقبت و نتیجه نا مرضی آن مبتلی نگردد ، تا اینجا معنی سخن حکیم است ، و در حال سورت (۲) خشم و فورت (۳) غضب عقوبت جایز مدار ، که اگر بعد از آن بد و ندامتی آرد بر تلافی و تدارك آن تمکن و اقتدار نتوانی داشت ، و بسیار باشد که در حالت غلبه خشم ، بر عقوبت کسیکه مستوجب عقاب و عذاب نباشد و بر تعریك (۴) و مالش او رأی و ارادت نبود اقدام افتد که در عقب آن عقوبت بعاجل (۵) ، مضرّتها توقع باید داشت ، و در آجل (۶) تبعث (۷) و گناه آن باقی ماند و تو بآن طبیعت و عادت در میان مردم بهخت و تهتك (۸) منسوب کردی ؛ و از نیروی گفته اند : ملک فاصحج (۹) یعنی بر

-
- ۱ - وخامت : گر انبار و نا موافق گردیدن (منتهی الارب) بفتح اول : ناساز گاری و دشواری و گرانی (غیاث) ۲ - سورت ، بفتح : تیزی و تندى و حدت هر چیز (غیاث) ۳ - فورت : تیزی و تندى و حدت ، الفورة من الحر او الغضب : حدته (المنجد) فورة الحر : سختی گرما و جوشش آن (منتهی الارب)
 - ۴ - تعریك : سخت فشردن (فرهنگ نفیسی) ۵ - عاجل ، بکسر جیم : شتاب کننده و آنچه بشتاب باشد و بی مهلت و گاهی مراد باشد از این دنیا (غیاث)
 - ۶ - آجل بکسر جیم : هر چه بامهلت باشد و گاهی کنایه از عالم آخرتست (غیاث)
 - ۷ - تبعث بفتح اول و کسر بای موحد : کار بد و عاقبت بد (غیاث)
 - ۸ - تهتك : پرده درى و بی تحملى و رسوائى (غیاث) ۹ - ملک فاصحج : سباحت بمعنی اعتدال است و با معنی متن ، مناسبت ندارد و باید بجای « فاصحج » « فاصفح » بوده باشد ، از اصل کلام هم لفظ « اذا » تخفیفاً حذف شده یعنی « فاذا ملک فاصفح » بوده است

کسی چون مالک باشی از الوافو کن و مؤاخذت منمای ، نظم :

خشم و شهوت جمال حیوان است علم و حکمت کمال انسان است
تا تو از خشم و آرزو مستی بخدا گرو تو آدمی هستی
خشم و شهوت بزیر پای در آر تا مگر آدمی شوی یگبار

ای پسر - تحرّز و تجنّب واجب شناس از آنکه در میان مردم بیدگویی
ونقामी والفاظ مستهجن (۱) و کلمات موحش (۲) مشهور و مذکور شوی ، و دروغ
احتیال (۳) را با مردم وسیله حاجات و واسطه مطالب و مرادات خویش مساز، که بآن
عیب و زور (۴) معروف و موصوف گردی ، خبر صاحب شریعت است علیه الصلوٰه
والسلام که الکذب مجانب الایمان (۵) و در سخن سوگند بسیار روامدار ، و ذکر
خدای را بقسم، متداول زبان و مستعمل بیان خویش مگردان ، که دین ترا تخلّل
(۶) کند و وقع (۷) و قدر و ذکر خیر تو در میان خلق از آن نقصان پذیرد و رجاء
ارباب حوائج که از تو توقع خیر و طمع بر ، دارند منقطع شود .

ای پسر - بر چیزی که از تو فوت شود ، تحسّر منمای و غم و اندوه بخود
راه مده ، که از سرمایه ثواب بی بهره گردی و دست ادراک تو از دامن مطلوب و
مقصود قاصر ماند ، و از خیر و مبرّتی که بتو رسد و اُمنیتی (۸) که بنجاح (۹)

۱ - مستهجن (بصیغه اسم مفعول) مکروه و زشت (غیاث) ۲ - موحش : خوف
و ترسناک و هولناک و وحشت انگیز (فرهنگ نفیسی) ۳ - احتیال : حيله انگیز
(غیاث) ۴ - زور : دروغ (غیاث) ۵ - الکذب الخ : دروغ
ایمان را بیکسوی میاندازد ۶ - تخلّل : رخنه شدن و خرابی و تباهی (غیاث)
۷ - وقع ، بفتح اول : جای بلند (منتهی الارب) . (صراح) و مجازا بمعنی اعتبار
و عزت است (غیاث) ۸ - اُمنیت ، بضم اول و نون مکسور و یاء مشدّد
مفتوح : آرزو و امید (غیاث) ۹ - نجاح (بروزن سحاب) پیروزی (منتهی الارب)

پیوندد بسیارشادی منمائی ، و در فرح و ترح (۱) افراط جایز مشمار ، که ازادای
شکر باری تعالی بر آن عطیّت (۲) با زمانی و مستحقّ مزید نعمت و موهبت (۳)
آفرید کار نباشی ، و در همه حال بر آنچه خدای تعالی روزی کند و از خزانه
مقادیر ارزاق خلائق نصیب بتورسد ، که و کُلُّ شئیء عنده بمقدار (۴) شکر گزار
و در ازاء آلاء (۵) و نعماء (۶) ایزدی و جزاء صنایع و منایح (۷) یزدانی ، همیشه
باداء شکر و حمد متوجّه حضرت صمدیت (۸) او باش ، بیت :

الا فا شکر لربّك كلّ وقت علی لآلاء و النعم الجسیم (۹)

شعر :

شکر کن از پی زیادت را عالم الغیب و الشهادت را (۱۰)
آدمی سوی حقّ همی پوید آن نکوتر که شکر حقّ گوید

۱ - ترح (محرکة) : اندوه ضد فرح (منتهی الارب) اندوه و غم (غیاث)

۲ - عطیت : دهش و بخشیده شده (منتهی الارب)

۳ - موهبت : دهش (منتهی الارب) ۴ - وکل شی الخ : و همه چیز نزد او

باندازه است (سورة دعد آیه ۹) ۵ - آلاء جمع الا بکسر اول : نعمتها

(غیاث) ۶ - نعماء بفتح اول و سکون ثانی و در آخر همزه بمعنی نعمت و این

اسم جنس است نه صیغه جمع چنانکه بعضی گمان بر نند ، زیرا فعلا بفتح اول و سکون

ثانی از او زان جمع نیست (از صراح و قاموس) و بعضی شراح و محشیان نوشته

اند که این ، اسم جمع نعمت است و اسم جمع آنرا گویند که معنی جمع دارد و از

اوزان جمع نباشد (غیاث اللغات) ۷ - منایح جمع منیحه : عطا و دهش (فرهنگ

نفیسی) ۸ - صمدیت : بزرگی و بی نیازی (غیاث) ۹ - الا

فاشکر الخ : آگاه باش ، و در هر وقتی پروردگارت را بر نعمتها و بخششهای بزرگ

سپاسگذار . ۱۰ - عالم الغیب و الشهادت : دانای پنهان و آشکار

ای پسر - چون عزیمت خیری کنی مبادرت و مسارعت در آن کار غنیمت شمار و تعجیل نمای ، که خیر اندك چون در اتمام و تحصیل آن تعجیل نمائی بسیار باشد ، با در الی الخیرات قبل فواتها (۱) و شر را که در نظر تو اندك نماید حقیر مدان ، و بدان مبالغت نمای ، که اندك آن داعیه بسیار گردد ، و موجب استمرار شرور شود ، خلایق ستونی کند روزگار ، و چون ترا کسی امین دانست و بر تو اعتماد کرد ، در ادای امانت او جهد نمای ، و خیانت روا مدار ، و نه ، ان تؤدوا الا امانات الی اهلها (۲) را مثل باش ، چه آنکس ترا مؤثوق (۳) و مؤتمن (۴) دانسته است و بحسن ظن و رای خوب در حق تو طریق احسان سپرده ، و جهت خود ، ترا در امانت و عدالت عدیل (۵) نفس و وکیل مصلحت خویش شناخته ، و گنجور مستودع (۶) نفس خود ساخته ، تو جهد نمای تا بر آن خلق نیکو که او را به باب تو بوده است راجع ، و توقعی که او را از تو بوده بوقا رسد و گمان خویش خطا نشود ، که این معنی بنزدیک خدا و خلق لایقتر و جمیل تر و با خاص و عام مرضی تر و محمود تر ، و چون کسی در خزانه اسرار خود بر تو بگشاید ، و در مخفی داشتن سخن یا کاری در تو بندد ، و بر سداد (۷) و امانت

-
- ۱ - با در الی الخیرات قبل فواتها؛ بکارهای خوب پیش از فوات آنها مبادرت بجوی
 - ۲ - ما خود است از آیه شریفه « ان الله یأمرکم ان تؤدوا الا امانات الی اهلها » بدرستی که خدا امر میکند شما را که امانتها را باهلش برسانید (سوره نساء آیه ۶۱)
 - ۳ - مؤثوق : مستحکم و استوار و ثابت و دارای اعتقاد و اعتماد کرده شده (فرهنگ نفیسی)
 - ۴ - مؤتمن : امانت دار (غیاث)
 - ۵ - عدیل : هم سنگ و برابر در قدر و مرتبه ، و دو کس که بهر دو جانب یک گجاوله نشینند هر یکی مردی که بر او عدیل باشد (غیاث)
 - ۶ - مستودع : بضم اول و فتح دال : امانت گاه و بکسر دال : امانت نگاهدارنده (غیاث)
 - ۷ - بفتح اول : راستی و درستی در کار دار و گفتار (غیاث)

ترا در آن مصلحت معقول (۱) کند ، در کتمان و اخفای آن جهد لازم شناس ، و از اعلان و افشای آن سر اجتناب و تحاشی (۲) نما ، و بی اتفاق و اجازت آنکس اظهار کار و فاش کردن راز او جایز مدار ، که او ترا امین و حافظ حدیث خویش دانسته است ، و استکتام (۳) مصلحتی که بآن اهتمام داشته است نموده ، و مکنون (۴) ضمیر و مخزون سینه و مضمون خاطر خود از طریق وثوق و اعتماد بر تو آشکارا داشته ، و طمع و توقع بمعونت (۵) و صیانت (۶) تو منوط و متعلق گردانیده ، و امید داشته که در تحمل و تکفل آنچه او بتنهایی از احتمال آن عاجز مانده ، با او مساعدت کنی و اعانت دریغ نداری و یقین شناس که اعتیاد ابن عادت و تغلق باین سبب و سلوک این طریقت ، که بگفتم موجب کثرت تعاون و تعاضد (۷) دوستان و برادران و مظاهرت (۸) و موافقت اکفاء و اشباه گردد ، که همه را بر تو اعتماد حاصل آید ، و دلهای همگنان بر الفت و صداقت تو قرار گیرد ، و از ایشان اسباب انتفاع و مهمتیا گردد ، چه هیچ نعمت در دنیا چون دوست یکدل و یار بی ریا نیست ، بیت :

وما بکثیر الف خل وصاحب و ان عدواً واحداً لکثیر (۹)

-
- ۱- معول بر وزن معظم : معتمد ، مستعان ، محتمل ، عول علیه معولا : اعتماد کرد و تکیه نمود بر آن (منتهی الارب) اعتماد کرده شده (غیاث)
 ۲ - تحاشی : بیکسو شدن (منتهی الارب)
 ۳ - استکتام : نهان داشتن خواستن (منتهی الارب)
 ۴ - مکنون : پنهان داشته شده ، اسم مفعول مأخوذ از « کن » بفتح بمعنی پوشیدن (غیاث)
 ۵ - معونت : یاری گری (منتهی الارب)
 ۶ - صیانت : نگاه داشتن (صراح) نگهداشتن و نگهبانی (غیاث)
 ۷ - تعاضد ، تعاضد القوم : یاری نمودند قوم همدیگر را (منتهی الارب)
 ۸ - مظاهرت : بشتی و حمایت و دستگیری (فرهنگ نفیسی)
 ۹ - وما بکثیر الف الخ : و هزار دوست و هم نشین زیاد نیست و همانا يك دشمن زیاد است

ای پسر - اگر کسی الخو دوستی بتو سخن مکروه نقل کند که موجب
رنجیدگی خاطر و تقسم (۱) ضمیر تو گردد، و خلاف توقع تو باشد، بآن سخن
تہاون (۲) نمای، و از آن نقل اعراض واجب دان، و التفات مکن و سخن ناقل
و تمام رابتکذیب مقابل گردان، و آنکس را که سعایت (۳) و نیمیت (۴) میان
احباب و اخوان عادت دارد خوار تر از همه کس دار، و در استحقار و استصغار
(۵) او سعی نمای، چه اگر ناقل صادق باشد آن شخص که از او مکر و هی بتو
نقل کرده اند، یا از تو خائف بوده است یا شرم مانع او گشته، که آن سخن در
مواجهه (۶) و مشافهه (۷) تو بگفتی و بآن تقریر با تو تکائف (۸) کردی، و
ناقل و ساعی (۹) که آن عبارت بانو میگوید شاتم تو بحقیقت اوست، ورنجیدگی
از او لازم تر، در امثال آمده است که انما سبک من بلگک (۱۰) معنی مثل همین
است که ذکر رفت.

-
- ۱ - تقسم: پرا کنده شدن و پرا کنده کردن، يقال تقسمهم الدهر فتقسموا:
ای فرق، فترقوا (منتہی الارب) ۲ - تہادن: سبک شردن: (منتہی
الارب) تہاون به: استحقار، و از همین ریشه است
لا تہین الفقیر ملک ان ترکع يوماً والدر قد رفعه
(نقل از صراح)
- ۳ - سعایت: غمازی و بدی کردن، يقال سعی به الی الوالی، اذا وشی به (منتہی
الارب) غمازی و بدگویی (غیاث) ۴ - نیمیت: سخن چینی (فرهنگ نفیسی)
(صراح) ۵ - استصغار، استصغره: خرد شمر داودا (منتہی الارب)
- ۶ - مواجهه: روبروی کردن، لقیه مواجهه: ای قابل وجہ وجہ (منتہی الارب)
۷ - مشافهه: رویا روی سخن گفتن (منتہی الارب) ۸ - تکائف: برهم
نشستن و سطر شدن (منتہی الارب) سطر و غلیظ شدن و فراهم آمدن (غیاث)
- ۹ - ساعی: غماز و بدگویی کننده (غیاث) ۱۰ - انما سبک الخ: همانا
کسیکه سخن چینی کرد، ترا دشنام داد (دشنام دهنده)

در توارخ آورده اند که روزی سلیمان بن عبدالمک (۱) بایکی از خواص خود عتایی مینمود ، و میگفت تو در معایب و مثالب (۲) من شروعی پیوسته و خوضی نموده ای آن شخص در تمهید (۳) معذرت و برائت (۴) ساحت (۵) خود ؛ از آن ریت (۶) و تهمت تقریری میکرد ، سلیمان گفت : این سخن از تو تقتی (۷) صادق القول (۸) بمن نقل کرده است ، آن مرد گفت : کسی که ثقه باشد ، فعل نیمیت (۹) نکند ، سلیمان عذر او قبول کرد و باین سخن بر او محمدمت (۱۰) گفت .

احمد بن قیس گفته است : نقام از همه کس سزاوارتر است که در حق او گمان بد دارند ، و او را بخلق مذموم و سیرت ناپسندیده منسوب و متهم گردانند ، چه هر فعل و خصلت نامرضی آنکس که نقام حوالت با او میکند ،

۱ - ابو ابوب سلیمان بن عبدالمک بن مروان ؛ از خلفای بنی امیه ، وی اکول مردی بود و حرص داشت در خوردن خوردنیهای گوناگون ، و شیرینیها ، . . . و بی اندازه خوردی و اسراف کردی و گویند در عهد خلافت او همت مردم جز بخوردن و مهمانیها ساختن و تکلف نبود و گویند بشام بمرد بدایق (اصل : دانیق) روز آدینه بیستم صفر سال نود و نه و چهل و پنج سال عمر داشت (نقل از مجمل التوارخ و القصص ، باختصار ص ۳۰۶) ۲ - مثالب : عیبه و زبونیها (غیاث) ۳ - تمهید :

گسترانیدن و هموار و نیکو کردن کار (غیاث) ۴ برائت : بیراری از چیزی و پاک شدن و دور شدن (غیاث) ۵ - ساحت : گشادگی و فضای مکان و ناحیه (غیاث) ۶ - ریت (بکسر و فتح موحده) : گمان و شك ، از شرح نصاب و در منتخب بمعنی تهمت و آنچه در شك افکند آمده است (غیاث)

۷ - ثقت : اعتماد کردن و استوار داشتن (صراح) . (منتهی الارب)

۸ - صادق القول : راستگو (فرهنگ نفیسی) ۹ - نیمیت : سخن چینی (منتهی الارب) . (صراح) ۱۰ - محمدمت بفتح عین : ستایش و ستودن (صراح) ستودن و شکر کردن (منتهی الارب)

در حجاب اربتیاب (۱) و محلّ اشتباه باشد و در نیمیت و سعایت نقام که مضموم تر خصلتی و نا محمود تر عادتی است ، هیچ شك و شبهه نیست و یقین گشته ، و شاعر این معنی در عبارت آورده است :

فان كنت قد بلغت منى خيانة فمبلغك الواشى اغشوا كذب (۲)

ای پسر- عیش خود را بقلّت صبر و عجلت طبع (۳) منقّص (۴) مدار ، و مشرب امور خود را بتتبّع و مجاملت (۵) و تآلف کسی که بتو التفات نکند و مبالغات (۶) ننماید مکتّر مگردان ، و لا خیر فی ودّ یكون بشافع (۷) که صبر نمودن و وقار ورزیدن بر مکروهی بیشیز (۸) و حقیر ؛ بهنر و بعقل لایقتر از طلب خلاص و نجات از ضرری عظیم و خطری بزرگ ، بیت :

۱ - اربتیاب : در شك افتادن (غیاث) اربتاب : شك كرد و اربتاب ۴ : تهمت كرد او را (منتهی الارب) ۲ - فان كنت الخ: پس اگر از من خیانتی بتو رسیده باشد مبلغ سخن چین ، خیانتکار تر و دروغگو تر است . ۳ - عجلت بتحرّيك : شتافتن (منتهی الارب) و بكسر : شتابی (غیاث) ۴ - منقّص ، بصیغه اسم مفعول : مکتّر و تیره (غیاث) ۵ - مجاملت: بجمیل معامله كردن (منتهی الارب) نكوئی كردن (غیاث) نيكوئی و خوبی كردن با کسی (صراح) ۶ - مبالغات: باك داشتن و اندیشه كردن (غیاث) ۷ - ولا خیر فی ود الخ: در دوستی که میانجیگری دیگری بدست آید ، خبری نیست (مقصود اینست که دوستی باید از انس و ابتلاف بدست آید ، نه بوسیله مراسله و شافع) ۸ - بیشیز ، ظاهراً معرب بیشیز است یعنی فلس و پول ریزه كوچك که از مس باشد (غیاث) پول ریزه بغایت تنك و كوچك که بتازی فلس گویند (فرهنگ رشیدی) درم بدمسین بود بی قیمت . لبیبی گفت :

گرچه زرد است همچو زر بیشیز یا سیدست همچو سیم ارذیر
(لغت فارس ، اسدی طوسی)

الصبر اوله مر مذاقته لکن آخره احلی من العسل (۱)

و بدانکه هر کس که راه سخن مردم بر مسامع (۲) خویش گشاده دارد ، و ناقلان را بنزدیک خود تمکین و تقریب دهد ، و سعایت (۳) مقربان و مخلصان را اصفا (۴) و تصدیق نماید ، دل خود را آشیان غضب و آتشدان حقد و حسد گردانیده باشد ، که اکثر اوقات ، او از استماع تقریرات (۵) و تزویرات (۶) ساعیان (۷) و ناقلان رنجور دل ماند ، و بیشتر حالات از تفکّر و تدبّر در آن ، کوفته خاطر و متقسم (۸) ضمیر ، و بغیظ و غضب و حقد ، مبتلی و ملقی (۹) و جهالت بر نفس او مستولی شود ، و آینه دل او زنگ رذیلت (۱۰) گیرد ، و ابواب فراغت خاطر و رغابت (۱۱) عیش بر او بسته ماند ، و چه چیز توقع باید کرد از کسی که بوصفت (۱۲) سمت (۱۳) چهل متناسب و بسمت (۱۴) طبیعت عجز متوسم (۱۵) باشد ، و داء الجهل

۱ - السبر اوله مر الخ : مره شکیمیایی در آغاز تلخ است ولیکن پایانش از انگبین شیرین تر است . (مر خبر از برای اول و جمله « اوله مر » خبر از برای ، الصبر و مذاقته « بفتح میم » فاعل مر میباشد)

۲ - مسامع : بفتح میم اول و کسر دوم : گوشها (غیاث) ۳ - سعایت غمازی و بدگویی (غیاث) ۴ - اصفاء بکسر : گوش نهادن و گوش فرا داشتن (غیاث) ۵ - تقریرات : بیانات و توضیحات و اقوال و گفتار (فرهنگ نفیسی) ۶ - تزویرات جمع تزویر : آراستن دروغ (فرهنگ نفیسی) مکر و فریب کردن و بیاراستن دروغ (غیاث) ۷ - ساعیان جمع ساعی : سعی کننده کوشش کننده ، سعایت کننده ، فساد کننده (فرهنگ نفیسی) ۸ - متقسم :

پراکنده کننده و پراکنده شده ۹ - ملقی : انداخته شده (فرهنگ نفیسی)

۱۰ - رذیلت بفتح : فرومایگی (غیاث) ۱۱ - رغابت : رغد عیشه : طاب و اتسع (منجد) فراخی نعمت ۱۲ - وصمت : عار و عیب (صراح) عیب (غیاث)

۱۳ - سمت بکسر سین و فتح میم : نشان و نقش (غیاث) ۱۴ - سمت بفتح اول : جانب (غیاث) ۱۵ - متوسم : نشان دار و داغ دار (فرهنگ نفیسی)

لیس له دواء (۱) پس باید که تو نفس خود را از آنچه مظنه (۲) عار نادانی دارد ،
صیانت (۳) کنی و از رذالت جهالت تجنب و متمرز نمائی ، و یقین شناسی ، آکه
قمیة کل امرئی ما یحسنه ، (۴) یعنی قدر و قیمت مرد بدانشی است که نیکو
ساخته باشد ، شعر :

العلم تاج للفتی والعقل طوق من ذهب (۵)

بیت : ادب آموز گرت میباید که زمانه ترا ادب نکند

ای پسر - باید که حرص و ولع (۶) تو بر مخالطت (۷) و مجالست ثقات
(۸) و اهل اعتماد باشد ، که ایشان را از میان امثال و ابنای (۹) خود اختیار کرده

۱ - وداء الجهل الخ : درد نادانی بیدرماست . ۲ - مظنه بفتح و کسرطاء
معجمه و تشدید نون : جای گمان بردن (غیاث) ۳ - صیانت : نگهداشتن و
نگهبانی (غیاث) ۴ - قیمة کل امری الخ : از علی علیه السلام ؛ یعنی ارزش
هر مرد باندازه دانائی اوست ،

یا لائی دعنی اغال بقیمتی قیمة کل الناس ما کان یحسنه

(ابن طباطبای علوی ، نقل از امثال و حکم دهخدا)

قیمت همیان و کیسه از زر است بی زری همیان و کیسه ابتر است (موای)
۵ - العلم تاج الخ : دانش تاج جوانمرد ، و خرد ، طوق طلاست . ۶ - ولع : حرص
شدن بچیزی (صراح) ولع به : حرص و آزمند گردید بآن (منتهی الارب)
۷ - مخالطت : با کسی در آمیختن (غیاث) آمیزش کردن بآن (صراح) خالطه
مخالطه : آمیزش کرد با وی (منتهی الارب) ۸ - ثقات بکسر اول جمع ثقة :
مردم معتمد و استوار (فرهنگ نفیسی) وثق به ثقه : استوار داشت و اعتماد کرد بر آن
(منتهی الارب) ۹ - ابناء جمع ابن : زاده نرینه آدمی . فرزند نرینه ،
پسر ، ابناء جنس : هم چنان ، ابناء جنس او بر منصب او حسد بردند (سعدی) ، ابناء
زمان : مردم روزگار ، اهل روزگار ، خلق

این گرسنه گرک بی زرحم خود سیر نمیشود ز مردم
ابناء زمان مثال گندم وین دور فلک چو آسیابست
(سعدی ، نقل از لغت نامه دهخدا)

باشی ، و بدوستی و الفت ایشان رغبت نموده جدّ وسی در اکتساب آداب پیوندی ،
 که منفعت آن ترا شامل و ثمره اقتناء (۱) آن مهنا (۲) باشد ، و با اخوان صالح
 و دوستان ناصح معاشرت و معاشرت کنی ، تا بمجالست و مؤانست ایشان متحلّی و
 متمتع توانی بود ، و چون در خیری شروع خواهی نمود ، و عزیمت کنی در آن مسابقت
 و مسارعت (۳) نمای ، و اتمام آن اغتنام (۴) شمار ، و بر هوای نفس خود مبادرت
 طلب ، که نباید ترا از آن خیر مانع و رادع (۵) آید ، و چون بر شری بداعیه
 ضرورت اقدام خواهد افتاد ، در آن بقدر امکان تأنی (۶) و تثبیت (۷) واجب شناس ،
 و با هوای نفس خود حیلت و مغالبت (۸) کن ، و در تسکین فورت (۹) و کسر سورت
 (۱۰) جهد کن ، که صاحب شریعت آنرا ، اعدی عدوّک (۱۱) خوانده است شعر :

آلهی لا تکلنی لمح طرف الی نفس یعدّ بنی هواها (۱۲)

-
- ۱ - اقتناء : کسب کردن ، حاصل کردن ، سرمایه گرفتن (غیاث)
 ۲ - مهنا : گوارا (فرهنگ نفیسی) ۳ - مسارعت : شتافتن (منتهی الارب)
 با هم شتابی و جلدی نمودن (غیاث) ۴ - اغتنام : غنیمت شمردن (صراح) .
 (منتهی الارب) ۵ - رادع : باز احتاده کننده از چیزی (غیاث) باز دارنده
 ۶ - تأنی : درنگ (غیاث) ۷ - تثبیت : درنگ کردن (فرهنگ نفیسی)
 ۸ - مغالبت : همدیگر چیرگی جستن و غلبه کردن بر کسی (منتهی الارب)
 ۹ - فورت ، الفورة من الحرا و الغضب : حدته (المنجد) ۱۰ - سورت بفتح
 تیزی وحدت و تندى هر چیز و ظلم و خشم (غیاث) ۱۱ - اعدی عدوک :
 سخت دشمن تو ، دشمن بزرگ تو . اعدا عدو : بطور مبالغه یعنی سخت دشمن و دشمن
 بزرگ (فرهنگ نفیسی) ۱۲ - الہی لا تکلنی الخ : پروردگارا مرا یک چشم گشودن
 فرومگذار ، یا نفسی که میلش مرا رنج میدهد .

تا در عزائم (۱) و مقاصد بنجاح (۲) مستسعد (۳) گردی ، و بحصول اغراض و آمال
 فائز (۴) باشی ، و بفضیلت و عدالت معروف و موصوف و بسداد (۵) در شاد ، مشهور
 و مشکور (۶) گردی ، و بد آنکه هیچ درویشی و احتیاج ، چون فقر عقل نیست ، که
 درویش بحقیقت آنست که از ثروت خردبی بهره است ، و از حلیت (۷) دانش بی
 زیور ، و هیچ توانگری و استغنا چون بی نیازی و توانگری نفس نیست ، توانگر و
 صاحب یسار (۸) بحقیقت کسی باشد که نفس او را از تتبع مطامع (۹) فاسد ، استغنا
 حاصل آید ، صاحب شریعت علیه السلام فرموده است ، ما خلق الله خلقا کرام خلقا من العقل
 یعنی از مخلوقات بر آفرید کار ، هیچ مخلوقی گرامی تر از عقل نیست ، که آدمی
 بپیرایه عقل ، شرف خلافت آفرید کار یافت
 شعر:

۱ - جمع عزیمه : قصد و آهنگ و افسون (غیاث) عزائم : اسونها یا آن آیات که
 بر آفات رسیدگان بامیدیه شدن خوانند ، منوچهری دامغانی گوید :
 ز صغرا سیلها برخاست هر سو در از آهنگ و پیچان و زمین کن
 چو هنگام عزایم زی معرم بتك ، خیزند ، تعبلمان ریمن
 (دیوان منوچهری ، مصحح دبیر سیاقی ص ۵۸)

ولی معنی اول مناسب است ۲ - نجاح : پیروزی (منتهی الارب)
 ۳ - مستسعد : نيك بخت شده و کامران (فرهنگ نفیسی) ۴ - فائز : رسنده
 و رهائی و پیروزی یابنده (غیاث) ۵ - سداد بفتح اول : راستی و درستی در
 کردار و گفتار و راست و درست شدن (غیاث) ۶ - مشکور : سپاس داشته
 شده و شکر کرده شده ۷ - حلیت بکسر و بضم : زیور و بکسر بمعنی خلعت
 و صورت و آرایش (غیاث) ۸ - یسار بفتح اول : توانگری و ثروت (غیاث)
 ۹ - مطامع جمع طمع : امیدها و آرزوها و طمها (غیاث ، فرهنگ نفیسی)

مرد چون عقل را پناه کند	هر ، سها (۱) را بعقل ماه کند
پادشاهی بود زمایه عقل	آفتابی شود زسایه عقل
پدر و مادری که ناز آرند	حکما عقل و نفس را دارند
هر که با عقل آشنا باشد	از همه عیبهبا جدا باشد

ای پسر - قناعت را عادت کن ، و بآنچه خدای تعالی ترا روزی کرده است
و قسمت داده ، راضی و خوشدل باش ، و نفس خود را از آنچه غیر ترا باشد بی نیاز
و منقطع طمع دار ، بیت :

هر آنکه که پویی سوی راه آرز
شود کار گیتیت یکسر دراز
ای پسر - اگر ترا بکسی میل باشد و بیاب او عنایتی و از راه حسن الظن^۱
(۲) وثوقی (۳) حاصل آمده ، پیش از اختصار (۴) و اعتبار احوال و عادات و امتحان
سرایر (۵) و طبایع (۶) مخفی او ، و امعان (۷) نظر بی غرض در امور و اخلاق او ،

۱ - بضم اول : ستاره معروف در بنات النعش و آن متصل است با ستاره دوم از سه
ستاره بنات (غیاث) اما نعش ، آن چهار اند که بر مانند گی تخت چهارسو اند و
بنات ، آن سه اند که بر درازا ، نه راست نهاده است . و آنکه بر سر دنبال است
از این سه و ز نعش دور تر او را قائم خوانند . و آنکه بر میانست نام او عناق . و
پهلوی او بر ستار گکی است خرد نام او سها ، و هر چند خرد است چشم را پیدا
است ، و آنکه بر این دنبال است او را چون خوانند (التفهیم ابوریحان بیرونی ، ص
۱۰۰ مصحح استاد همایی) ۲ - حسن الظن : خوشی عقیده (فرهنگ نفیسی)
۳ - وثوق : استواری و اعتماد (غیاث) ۴ - اختصار : آزمودن (لغت نامه
دهخدا : بنقل از تاج المصادر بیهقی) امعان (غیاث) ۵ - سرائر جمع
سریرت : پنهانیها و رازها (غیاث) . (منتهی الارب) ۶ - طبایع ، جمع طبیعت
خویها و سرشها (فرهنگ نفیسی) طبیعه : سرشت که مردم بر آن آفریده شده (منتهی
الارب) ۷ - امعان بکسر : تیز کردن نظر ، غور کردن (غیاث) امعن فی الامر
امعانا ، دور اندیشید در آن (منتهی الارب)

زینهار تادرحمد و ثنا ومدح و اطراء (۱) او مبالغه نکنی ، شعر :

لا تحمدنّ امرأً حتّى تجرّ به ولا تذمّنه من غیر تجرب (۲)

اگر در ستایش او نه از سرانصاف و بصیرت افراطی نموده بوده باشی ؛ که بعد از امتحان و آزمایش باخلاف آن نمط (۳) رجوع باید کرد ، تو بملامت و مذمت از آن ملوم (۴) مستحق تر باشی که پیش از علم یقین و اعتبار صادق با و ملتفت گشته ای ، و نه باتفاق و تحقیق میل کرده و واثق (۵) شده ، دلهای مردم منقلب (۶) است و عادات متفاوت ، و هر نفسی را طبیعتی غالب ، و گل امری میسر لما خلق له (۷) ، شعر :

فلو كانت الا خلاق تحوى درايةً ولو كانت الا هواء لا تشعب
لا صبح كلّ الناس قدضتهم هوى كما انّ كلّ الناس قدضتهم اب
ولكنّما الا قد ار كلّ میسر لما هو مخلوق له و مقرب (۸)

پس باید که در امتحان ، و اجتهاد مدّخر (۹) نداری ، و بی وقوف و تحقیق در

-
- ۱ - اطراء : از حد در گذشتن در مدح ، و نیک مبالغه کردن در آن ۱ منتهی الارب)
مبالغه کردن در ستایش و مدح (غیاث) ۲ - لا تحمدن الخ : سپاس مگذار
کسی را تا او را بیازمایی و نکوهش مکن او را بدون آزمایش
۳ - نمط بفتح اول و دوم : روش (غیاث) ۴ - ملوم : ملامت کرده شده
(غیاث) ۵ - واثق : اعتماد دارنده (فرهنگ نفیسی) ۶ - منقلب : برگردیده ، از
ریشه انقلاب : برگشتن (منتهی الارب) ۷ - هر مردی برای آنچه آفریده شده آماده میباشد
۸ - اگر خوبها (آدمیرا) بمقصود میرسانیدند ، و اگر آرزوها گوناگون نبودند
مردم چنانکه باهم در یک پدر انبازند ، در آرزوها هم ، هم انباز بودند ، ولی
میزان تقدیرات چنانستکه هر کسی برای کاریکه آفریده شده است همانکار برایش نزدیک
و آسانست (مقصود اینست که تقدیرات برای مردم گوناگون است و هر کسی بر طبق
تقدیر خود آماده میباشد) ۹ - مدّخر : مهیا شده برای وقت حاجت ،
برگزیده شده (فرهنگ نفیسی)

محمدت (۱) و مذمت (۲) و تحسین و تهجین (۳) کسی خوش نپیوندی .

ای پسر - بدانکه هر که درویش شود ناصحان او را متهم کنند و دوستان را ظنّ در حقّ او بد شود ، و گناه و جریمت او مستور و مخفی ندارند ، که درویش محلّ تهمت و سوء ظنّ باشد ، و مردمان شجاعت درویش را بحماقت نام برند ، و سخاوت او را براسراف وی حمل کنند و حلم او را ضعف پندارند ، و وقار و ثبات او را بلادت (۴) شمارند ، و فصاحت (۵) و ذلاقت (۶) او را هذر (۷) و هذیان (۸) خوانند ، و کم سخنی و خاموشی را کنگی و بسته زبانی دانند ، شعر :

۱ - محمدت (بر وزن منزلت) : ستایش (منتهی الارب) ۲ - مذمت :

نکوهش (فرهنگ نفیسی) زمه ذمّا و مذمة : نکوهید او را (منتهی الارب)

۳ - تهجین . زشت و معیوب گردانیدن (آندراج) زشت و عیب ناک گردانیدن (منتهی الارب) ۴ - بلادت ، بفتح اول و دال مهمله : سستی و کندی خاطر

و سست و کند خاطر گردیدن (آندراج) کند ذهنی (غیاث) کندی خاطر (منتهی الارب) ۵ - فصاحت : گشاده سخن شدن و تیز زبانی و خوش گویی (غیاث)

فصاحت عبارتست از طلاقت لسان و صراحه بیان و ادای لغات و کلمات و حررف بر وجهی که زبان گرانبار نگردد ، و گرفتگی و درماندگی در آن پدید نیاید (رک : بنقدممانی تالیف سگارنده ص ۶) افصح العجمی : تکلم بالعربیة . و فصیح : انطلق لسانه بها و خلصت لغته من اللکنة (اساس البلاغه زمخشری) ۶ - ذلاقت ،

بفتح اول و قاف : تیز زبانی و فصاحت یعنی تیزی و صفای تقریر (آندراج) (غیاث) ۷ - هذر : بفتح و رای مهمله : بیهوده گفتن (آندراج) ، هذر فی منطقه ، هذرأ

بالفتح : بیهوده گفت (منتهی الارب) هذر ، بفتحین : بیهوده و هذر بسکون : بیهوده گفتن (صراح) ۸ - هذیان : بیهوده گفتن (صراح) هو بهندی فی

کلامه ، و هو هذاء : کثیرالهذیان (اساس البلاغه ، زمخشری)

وما احد من السن الناس سالماً
فان كان مقدماً يقولون احوج
وان كان سكيناً يقولون ابكم
وان كان صواماً و بالليل قائماً
فلا محتفل بالناسي والحمد والثناء
ولو انما ذاك النبي المطهر (١)
وان كان مفضلاً يقال مبدؤ (٢)
وان كان منطقياً يقولون مهدو (٣)
يقولون زرقاً يرائي ويمكر (٤)
ولا تخش غير الله فانه اكبر (٥)

اینست خاتمه کلام عبدالله مقفع رحمه الله در این رساله ، دهاموی را عرض
این کلمات ناخوش و مترجمات مشوش و سخن رکیک (٦) و عبارات واهی (٧) در
نظر مجلس شریف عالی که محک (٨) عیار (٩) دانش است معرض (١٠) تشویر (١١)

- ١ - هیچکس از زبان مردم آسوده نیست ، هر چند پیغمبر پاک باشد .
- ٢ - اگر در کارهای بزرگ ، زیاد اقدام کند او را متجاوز گویند ، و اگر بخشنده باشد او را و لخرج خوانند
- ٣ - و اگر زیاد خاموشی گزیند او را بی زبان و اگر سخنگوی توانا باشد او را پرگو نام نهند .
- ٤ - و اگر بسیار روزه گیرد و شب بیدار باشد ، او را ریاکار و حيله گر خوانند .
- ٥ - پس بمردم امیدوار مباش و آنانرا سپاس مگذار ، و از جز خداوند هراسناک مباش که او از وصف برتر است
- ٦ - رکیک : ضعیف (صراح) سست و ضعیف (غیاث)
- ٧ - واهی : حرف بی معنی و باوه و سخن سرد و بیمزه (فرهنگ نفیسی)
- ٨ - محک ، بفتح حین و بکسر اول و فتح حاء مهمله نیز بمعنی سنک زرکش که سیاد باشد و بر آن آزمایش زر کنند (غیاث)
- ٩ - عیار بکسر اول : چاشتی زر و سیم (غیاث)
- ١٠ - معرض ، بفتح و راه مهمله مکسور : جای ظاهر کردن چیزی ، و بفتح راه مهمله نیز درست است (غیاث)
- ١١ - تشویر : خجالت و شرمساری (غیاث) خجل کردن (صراح) شرمساری و آشوب جو ملاح آمدش تا دست گیرد
- مبادا کاندردان حالت بمیرد
- مرا بگذار و دست یار من گیر
- (گلستان سعدی ، تصحیح فروغی ، باب پنجم ص ١٣٩)

وخجلت میتواند بود، چه نقد هایش (۱) بلقا (۲) زشت و این ناقد (۳) بصیر، اما المأ مور معذور امید بکرم بزرگوار است که عیب وعوار (۴) آن بستراغضا (۵) و تجاوز مستور ماند و اگر این نمودار بشرف ارتضا (۶) پیوندد. و روزگار عادت شجاعت و سماحت (۷) ورزد و از سر مضایقه (۸) و معاوقه (۹) بر خیزد و توفیق رفیق باشد بعد از این در ترجمه رسائل که در صدر این ترجمه ذکر رفته است، خوض پیوسته شود، انشاء الله تعالی.

پایان

-
- ۱ - نقد : سره کردن درم و جز آن (منتهی الارب) سره کردن درم و دینار (غیاث)
 - ۲ - لقا، بکسر اول و قاف : دیدار (غیاث) دیدار کردن (صراح)
 - ۳ - ناقد : سره کننده درمها (فرهنگ نفیسی) سره کننده درم و جز آن
 - ۴ - عوار (مثلثه : عیب (منتهی الارب) بفتح و ضم اول : عیب (صراح)
 - ۵ - اغضاء : چشم فرو خوابانیدن (منتهی الارب) بکسر و صاد معجمه، اغماض و چشم پوشی (غیاث)
 - ۶ - ارتضاء : پسندیدن و خوشنود شدن (غیاث)
 - ۷ - سماحت بفتح اول : خوانمردی (غیاث)
 - ۸ - مضایقه : تنک گرفتن
 - ۹ - معاوقت : تأخیر انداختن و باز داشتن (عین کلمه معاوقت مصدر باب مفاعله از ماده «عوق» در قاموس و منتهی الارب و منجد و اساس البلاغه و صراح و غیاث و بحر الحواهر و فرهنگ نفیسی ضبط نشده، وما قیاسا و بتناسب متن معنی کردیم

تعلیقات و اضافات

- ص ۱۱ - و این اطلب الدنیا فانتی اری المسعود من رزق الطلاب .
 فعل (اری) متعدی بدو مفعول است ؛ مفعول اوّل « المسعود » و مفعول دوم « من »
 موصول ، و « رزق » هم فعل مجهول و دو مفعولی است ، مفعول اوّل ضمیر مستتر
 و نایب فاعل و عاید بکلمه « من » و کلمه « الطلاب » مفعول دوم رزق میباشد .
- ص ۲۱ - لا خیل عندک تهدیها ولا مال فلیسعد النطق ان لم تسعد المال
 (شرح دیوان متنبی ص ۴۸۶ طبع بیروت)
- ص ۲۷ - ترى الجبناء أنّ المعجز عقل و تلك خديعة الطبع اللئيم
 از قصیده ایست از متنبی که مطلع آن ؛ اذا غامرت فی شرف مروم الخ میباشد .
 (شرح دیوان متنبی ص ۲۳۲ طبع بیروت)
- ص ۳۱ - وانّ علينا الجّد فی طلب العلی و لیس علينا ان یواقفنا الجّد
 در هر دو مصراع کلمه « علينا » خبر و محطّ حصول فایده است .
- ص ۳۸ - الرأی قبل شجاعة الشجعان هو اوّل و هی المحل الثانی
 فاذا هما اجتماعا لنفس حرّة بلغت من العلیاء کل مکان
 (شرح دیوان متنبی ص ۴۱۴ طبع بیروت)
- ص ۳۹ - و من یثق بمقال لا یصدّقه فعل فقی حسبه لا عقل عاب
 عبا یعبو : ای اضاء ، جاریه عابیه ، ای حسناء ، در این صورت معنی مصراع ثانی
 چنین میشود : در او خرد شفاف نیست .
- ص ۴۲ - لا اشرب الی ما لم یفت طمعا و لا ابیت علی مافات خسرا
 (شرح دیوان متنبی . ص ۱۸۲ طبع بیروت)
- ص ۴۵ - ونفسک اکر مهافانک ان تهن علیک فلن یلقی لها الذّهر مکره

تعلیقات و اضافات

ممکن است در اصل « مکرها » بوده باشد و برین فرض « یلقى » فعل مضارع از باب افعال و کلمه « الدهر » مرفوع و فاعل یلقى و « مکرها » مفعول باشد، در این صورت معنی چنین میشود: جانث را گرامی دار، زیرا اگر آن را خوارداشتی روزگارزشتی، و ناپسندی بر تو نمیافکند، و موافق عبارات پیش مقصود اینستکه اگر آدمی جان را خوار دارد، خود در گزند خویش کفایت کرده، و ضرورت ندارد که دشمنان بر زیانش بر پای خیزند.

ص ۵۲ - من يفعل الخير لا يعدم جوازيه لن يذهب العرف بين الله والناس
الجزء والجزاء والجازية و المجازاة: المكافات على الشيء، و جمع الجازية،
الجوازي و يقال « جزتك الجوازي » ای وجدت جزاء ما فعلت (منجد)
ص ۵۲ - تركنا لاطراف الفنا كل شهوة فليس لنا الا بهن لعب
(شرح دیوان متنبی . ص ۴۷۹ طبع بیروت)

در متن ادب الوجیز بجای « شهوة »، « لذة » نوشته شده است.

ص ۶۴ اری العنقاء تكبر ان تصادا فعاند من تطيق له عنادا
فعل « اری » دو مفعولی است، مفعول اول « العنقاء » و مفعول دوم « تكبر ان تصادا »
و جمله « ان تصادا » منصوب بنزع خافض و در اصل « من ان تصادا » بوده است.
ص ۸۰ - س ۸، ما احسن تواضع الاغنياء الخ، تفسیرش اینستکه از طریق تعجب فرموده
است، که چه نیکوست، تواضع توانگران و درویشان و مسکینان را الخ
چنانکه در ذیل صفحه ۸۱ ذکر شد حتماً باید لفظ « تواضع » بلافظ « توانگران »
اضافه گردد، و « واو » عاطف میان توانگران و درویشان هم زائدست.

ص ۸۵ - اذ الجود لم يرزق خلاصاً من الاذى فلا الحمد مكسوباً ولا المال باقياً

(شرح دیوان متنبی، طبع بیروت ص ۴۲۲)

فهرست اعلام (۱)

ص ۱	محمد مصطفی (ص)
ص ۲	ناصر الدین عبدالرحیم ابی منصور
ص ۳	عبدالله بن المقفع
ص ۴	ابن المقفع
ص ۲۳	سقراط حکیم
ص ۲۴	سقراط
ص ۴۴	المتنبی
ص ۶۰	ابوالعیناء
ص ۶۰	عبدالله بن طاهر
ص ۶۱	عبدالله
ص ۸۰	امیرالمؤمنین علی علیه السلام
ص ۸۵	حکیم سقراط
ص ۹۲	سلیمان بن عبدالملک
ص ۹۲	احمد بن قیس
ص ۱۰۱	عبدالله مقفع

فهرست اشعار عربی (۱)

ص ۱	احمدہ و لا اطيعی حمدہ	لکننی اثنی علی ما استسا
ص ۲	یمتار من رأیہ نصر و من یدہ	رغد و من فمہ الآداب و الحکم
	علت مساعیہ عن صدر فلا انشرح	عن صدر حاسدہ بلوی و لا غم
ص ۶	اذا لم یعنک اللہ فیما تریدہ	فلیس لمخلوق الیہ سبیل
	و ان هو لم یرشدک فی کل مطلب	ضلت و لو أنّ السماء دلیل
ص ۷	ولو کان یستغنی عن الشکر ماجد	لمرّة قدر او علوّ مکان
	لما امر اللہ العباد بشکرہ	قال اشکروا لی ایّها الثقلان
ص ۱۰	و عاقبة الصبر الجمیل جمیلہ	و افضل اخلاق الرجال التفضل
ص ۱۱	و ابن اطلب الدنیا فاننی	ارى المسعود من رزق الطالبا
	و من ابقى لآجلہ حدیثاً	و من عافی لعاجلہ اکتسابا
ص ۱۳	عدوی البلید الی الجلید سریعہ	والجمر یوضع فی الرماد ویخمد
ص ۱۴	احبّک یا شمس الزّمان و بدرہ	و انّ لامنی فیک السّہی و الفراق
	فذاك لاقّ الفضل عندک باهر	و لیس لانّ العیش عندک بارد
ص ۱۹	و من ذا الذی ترضی سجایاہ کلّہا	کفی المرء نبلا ان تعدّ معایبہ
ص ۲۱	لا خیل عندک تهديها و لا مال	فلیسعد النطق ان لم تسعد المال
ص ۲۴	ملك القناعة لا یخشی علیہ ولا	یحتاج فیہ الی الانصار و الخول
	ترى الجبناء انّ العجز عقل	و تلك خدیعة الطبع اللئیم
	اذا غامرت فی شرف مروم	فلا تقنع بما دون النجوم
ص ۲۷	فطعم الموت فی امر حقیر	کطعم الموت فی امر عظیم

۱ - این اشعار بترتیب صفحات است نه بترتیب حروف تهجی

فهرست اشعار عربی

- ص ۲۹ فلا هو فی الدنیا مضیع نصیبه
ولا غرض الدنیا عن الدین شاغله
ص ۳۱ لا تغفلن سبب الکلام و وقته
ص ۳۱ و انّ علینا الجد فی طلب العلی
ص ۳۵ احذر عدوّک مرّة
فلربّما انقلب الزّما
ص ۳۸ الرّای قبل شجاعة الشّجعان
ص ۳۹ و من یتق بمقال لا یصدّقه
ص ۴۱ یقول لك العقل الذی یتین الهدی
وقبل یدالجانی الذی لست واصل
ص ۴۲ ذرینى واهوال الزّمان اعانها
ص ۴۲ کفی محنتی قلبی بها مطمئنة
ص ۴۴ لا اشرّب الی ما لم یفت طمعاً
ص ۴۵ و نفسک اکرّمها فانّک ان تهن
ص ۴۶ لا عذر للشّجر الذی طابت له
ص ۴۷ اذا کنت ذا فضل فانّک مرقد
ص ۴۸ انّ الصّنیعة لا تكون صنیعة
ص ۴۹ ما هذه الدنیا الاّ قحبة
حتّی اذا اغترّ باقبالها
ص ۵۲ من یفعل الخیر لا یعدم جوازیه
ص ۵۲ ترکنا لاطراف القنا کلّ لذة
- ولا غرض الدنیا عن الدین شاغله
والکیف والکم والمکان جمیعاً
ولیس علینا ان یوافقنا الجدّ
و احذر صدیقک الف مرّة
ن فکان اعرف بالمضرة
هو اوّل و هی المحلّ الثانی
فعل ففی حسبه لا عقل عاب
اذا انت لم تدرأ عدوّاً فداره
الی قطعها وانظر سقوط جداره
و احواله العظمی تلیها رغائبه
و لم اتجشّم هول تلك الموارد
ولا ابیت علی مافات خسرانا
علیک فلن یلقی لها الذّهر مکرمه
اعراقه ان لا یطیب جناه
عیون الوری فانجلهم بالتواضع
حتّی یصاب بها طریق المصنع
تبرز فی الرّیئة للزّانی
مالت لاعراض و هجران
لن یذهب العرف بین الله والنّاس
فلیس لنا الاّ بهنّ لعاب

فهرست اشعار عربی

- ص ۵۴ خلیلی لیس الرأی فی صدرواحد
ص ۵۷ قد رلر جلك قبل الخطو موضعها
ص ۶۰ یا من یؤمل ان یكون خصاله
اصدق وعفّ وجدو انصفوا احتمل
ص ۶۱ ومن یجعل المعروف من دون عرضه
ص ۶۴ ارى العنقاء تكبر ان تصادا
ص ۶۴ فدارهم ما دمت فی دارهم
ص ۶۷ عن المرء لا تسأل و ابصر قرینه
ص ۷۵ فایاک والامر اللذی ان توسعت
ص ۷۵ ان كان منطق ناطق من فقة
ص ۷۶ اقنع من العیش بالمیسور تحظه
قوت و درّ سحاب امسکا ر مقا
ص ۷۷ یا صاحب النفس التی لم تزل
ان انت لا اکرهتها مانعاً
ص ۷۸ لنقل الصخر من قلیل الجبال
ص ۷۹ نعمة الله لا تعاب ولكن
ص ۸۰ خلقان لا ارضاها لفتی
ص ۸۱ اذا قالت حذام فصّدقوها
ص ۸۴ من لم یکن للوصال اهلاً
ص ۸۵ اذا الجود لم یرزق خلاصاً من الاذی
- اشیرا علیّ الیوم ما تریان
فمن علا زلفاً عن غرة زلجا
کخصال عبدالله انصت و اسمع
واصفح و کفّ و دار واحلم واشجع
یفره و من لا یتق الشتم یشتم
فعاند من تطیق له عنادا
و ارضهم ما دمت فی ارضهم
فکلّ قرین بالمقارن یقتدی
موارده ضاقت علیک المصادر
فالصمت درّ بل انه یاقوت
فلا خلاف لما اربی علی القوت
فما التنافس فی درّ و یاقوت
تدعو الی اللذات او تسره
صرت بها فی عین ما تکره
احب الی من منن الرجال
ربما استقبحت علی اقوام
بطر الغنی و مذلة الفقر
فانّ القول ما قالت حذام
فکلّ احسانه ذنوب
فلا الحمد مکشوباً ولا المال باقیا

فهرست اشعار عربی

- ص ۸۸ الا فاشكر لربك كل وقت
ص ۹۰ وما بكثير الف خل وصاحب
ص ۹۳ وان كنت قد بلغت منى خيانة
ص ۹۴ الصبر اوله مر مذاقته
ص ۹۵ العلم تاج للفتى
ص ۹۶ الهى لا تكلنى لمح طرف
ص ۹۹ لا تحمدن امرء حتى تجر به
ص ۹۹ فلو كانت الاخلاق تحوى دراية
لاصبح كل الناس قد ضتمهم هوى
ولكنما الاقدار كل ميسر
ص ۱۰۱ وما احد من السن الناس سالماً
فان كان مقداماً يقولون احوج
و ان كان سكيناً يقولون ابكم
و ان كان صواماً وبالليل قائماً
فلا تحتفل بالناس والحمد والتنا
- على الآلاء والنعم الجسيم
وان عدواً واحداً لكثير
فمبلغك الواشى اغش والكذب
لكن آخره احلى من العسل
و العقل طوق من ذهب
الى نفس يعدبنى هواها
ولا تدمنته من غير تجريب
ولو كانت الاهواء لا تشعب
كما ان كل الناس قد ضتمهم اب
لما هو مخلوق له ومقرب
ولو انه ذاك النبى المطهر
وان كان مفضلاً يقال مبذر
وان كان منطيقاً يقولون مهذر
يقولون زراق يرانى و يمكر
ولا نخش غير الله فالله اكبر

فهرست اشعار پارسی (۱)

م ۲: هر آدمی که او ثنا گفت هرچ آن نه ثنای او خطا گفت
 م ۶: سبب هدیه و ایادی اوست نفس را مهتدی و هادی اوست
 هر هدایت که داری ای درویش هدیه او شمر نه کدیه خویش
 م ۸: خاک او باش و پادشاهی کن آن او باش و هرچه خواهی کن
 م ۹: بنده خاص ملک باش که باداغ ملک روزها یمنی از شهنه و شبها ز عس
 م ۱۳: بابدان کم نشین که صحبت بد گر چه پاکی ترا پلید کند
 آفتاب بدین بلندی را ذره ابر ناپدید کند
 م ۱۵: حجاب می نکند درع تنک حلقه عقل

چو از کشاد قضا وقدر روان شد تیر
 م ۱۵: بدست ماچو از این حل و عقل چیزی نیست

بعیش ناخوش و خوش گریضا دهیم رواست
 که زیر گنبد خضرا چنان توان بودن

که اقتضای قضا های گنبد خضراست
 م ۱۸: راست گوی نگار مردم چشم در نسیم رضا و آتش خشم
 م ۲۳: آرتست اینکه همه چیز چنین نایابست

آ از کم کن تو که نرخ همه ارزان گردد
 م ۲۹: همت را که نام کرده است آ از ؟

م ۳۱: کم گوغم عشق پیش آنکس کورا ز غمت غمی نباشد
 م ۳۶: این گره را که نام کردی خویش هر یکی کژدم اند با صد نیش

۱ - اشعار بترتیب صفعات است نه بترتیب حروف تهجی

فهرست اشعار پارسی

وز حسد عیبجوی یکدگرند	از جفا زشت گوی یکدگرند
آرزومند مرك یکدیگر	همه خرد و بزرگ و ماده و نر
بیش کاویش رنج بیش بود	خویش نزدیک همچو ریش بود
همچو بر روی نیک بینی بد	نه قبولش خوش و نه کردن رد
که برادر کند بر آذر دل	دوست جو وز برادران بگسل
تیز تر باشدش ز کژدم نیش	گر بود او بسیم و حرمت بیش
خواهدت ناتوان بصد زاری	باز اگر قوت و طرب داری
مه بود بر تو خواجگی راند	که بود غمز بر پدر خواند
چون پدر مرد خصم و انباز است	تا پدر زنده با تو بد ساز است
همه در بند جاه و مال تو اند	آنکه عم تو آنکه خال تواند

ص ۴۹: ما هیچ و جهان هیچ و غم و شادی هیچ

میدان که نئی هیچ دگر هیچ مگوی

ص ۶۱: کسیکه او نظر عقل در زمانه کند چنان سزد که همه کار عاقلانه کند
قناعت است و مروّت نشان آزادی نخست خانه دل وقت این دو گانه کند

ص ۶۲: منشین با قرین بد که شوی همچو او زشت نام و بی آرم

آنکه خود بد بود ندارد عار گر ترا بد کند ندارد شرم

ص ۶۸: سخن تا نگوئی توانیش گفت ولیکن چو گفتی نتانی نهفت

ص ۶۹: مردم پیش بین بکار اندر نه فروماند و نه آزارد

پیش بینی سر هنرمندیست پیش بین کوه را بپا آرد

ص ۷۱: آن خدایی که او بکن فیکون در نهاد تو این نهاد نهاد

فهرست اشعار پارسی

هست ممکن که آنچه هست ترا	دیگری را از آن فروتر داد
ص ۷۴ تا توانی مجوی جای کسی	که پیایه ز تو بلند تراست
بکلاه کیان مدار امید	که همه بیم مرگ و درد سر است
طلب آن خطر چه باید کرد	که از وجان و مال پر خطر است
ص ۷۹ چه باید نازش و نالش ز اقبال و ادباری	
که تا بر هم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی	
ص ۸۲ خامشی را حزن ملک انزو کن و ربطیع	خوش نیاید نفس را گوزهر خند و خون گری
ص ۸۴ درد دل خویشتن چرا باید گفت	در پیش جماعتی که درمان نکنند
ص ۸۵ مستان باده صلت را ندید کس	کز رنج محنت تو ببخشش خمار کرد
ص ۸۷ خشم و شهوت جمال حیوان است	علم و حکمت کمال انسان است
تا تو از خشم آرزو مستی	بخدا گر تو آدمی هستی
خشم و شهوت بزیر پای در آر	تا مگر آدمی شوی یکبار
ص ۸۸ شکر کن از پی زیادت را	عالم الغیب والشهادت را
آدمی سوی حق همی پوید	آن نکوتر که شکر حق گوید
ص ۹۵ ادب آموز گرت میباید	که زمانه ترا ادب نکند
ص ۹۸ مرد چون عقل را پناه کند	مرسها را بعقل ماه کند
پادشاهی بود ز مایه عقل	آفتابی شود ز سایه عقل
هر که با عقل آشنا باشد	از همه عیب ها جدا باشد
ص ۹۸ هر آنکه که بویی سوی راه آز	شود کار گیتیت یکسر دراز

فهرست آیات و احادیث و جمل عربی (۱)

ص ۱	عليه و على اله السلام
ص ۲	رحمة الله
ص ۳	رحمه الله تعالى
ص ۳	كما اني لا كما ينبغي
ص ۴	الادب الوجيز للولد الصغير
ص ۴	انشاء الله تعالى و هو الموفق والمعين
ص ۴	لئن شكرتم لازيدنكم
ص ۵	سبحانه و تعالى
ص ۵	هل جزاء الاحسان الا الاخسان
ص ۸ ص ۹	تعالى
ص ۸	ليكن الله اول كل شيء و آخره و باطن كل شيء و ظاهره
ص ۹	وما المال الا عاريات و دايع
ص ۱۰	وانما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب
ص ۱۱	و من خطب الحسناء لم يغله المهر
ص ۱۶	والفايت لا يستدرك
ص ۱۷	وابتغ فيما اتاك الله الدار الآخرة و لا تنس نصيبك من الدنيا و احسن كما احسن الله اليك
ص ۲۰	العى خير لك من الهذر في غير ما يغنيك
ص ۲۳	الحزن مدهشة للعقل ، مقطعة للحيلة ، فاذا ورد عليك حزن ، فاقمع الحزن بالحزم و فرغ العقل للاحتيال

فهرست آیات و احادیث و جمل عربی

- القنطرة كنز لا ينفد ص ٢٤
- كسر اب بقية يحسبه الظمان ماء حتى اذا جائه لم يجده شيئاً ص ٢٦
- ان الله يحب معالي الامور و يبغض سفافها ص ٢٨
- اليأس احدى الراحتين ص ٣٣
- ان السراح من السماح ص ٣٣
- لا يا نعم ص ٢٣
- الاب ربّ و العم غمّ و الخال و بال و الاخ فحّ و الولد كمد و الاقارب عقارب و اقرب الاقارب اخبث العقارب ص ٣٥ و ٣٦
- و لا تلقوا بايدكم الى التهلكه ص ٤٣
- و لا تأسوا على ما فات ص ٤٤
- اعدل الداء الحسد فانه ينتصف من الحاسد للمحسود ص ٤٤
- فاصبح من النادمين ص ٤٤
- ان التواضع لا يزيد العبد الا رفعة ، فتواضعوا رحمكم الله ص ٤٧
- على الجملة ص ٧٤ و ٤٨
- المحسن معان ص ٥٨
- فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرّة عين ص ٥٥
- المروّة الجمع بين الدنيا و الدين و التوقى من سخط الخالق و ذم المخلوقين ص ٥٩
- قد جمعت تفاريق المروّة في هذا البيت ص ٦١
- على الحقيقة ص ٦١ و ٧٣

فهرست آیات و احادیث و جمل عربی

- مع ذلك ص ۷۱
- و فوق كل ذي علم عليم ص ۷۱
- رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعدّ طوره ص ۷۴
- كالباحث عن حقه بظلفه ص ۷۵
- على الجملة ص ۷۴
- خساسة الانسان تعرف بشيئين بان يكثر كلامه فيما لا ينفع به او يخبر بما لا يسأل عنه ص ۷۵
- ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلباً لما عند الله و احسن منه تكبر الفقراء على الاغنياء ص ۸۰
- توكلّا على الله ص ۸۱
- على الحقيقة ص ۸۱
- الرفيق ثم الطريق ص ۸۱
- فالكفر مخبئة لنفس المنعم ص ۸۴
- الا لعن الرحمن من كفر النعم ص ۸۴
- اذا غضب الانسان لم يزد عن اللسان الا الخطا و كما ان السكران لا يعرف قبح سكره ص ۸۶
- الا اذا راه من غيره كذلك الغضبان لا يعرف قبح غضبه الا ما يرى من اثره ص ۸۶
- ملكك فاسجح ص ۸۶
- عليه الصلوة والسلام ص ۸۷
- الكذب مجانب الايمان ص ۸۷
- بادر الى الخيرات قبل فواتها ص ۸۹
- ان تؤدوا الامانات الى اهلها ص ۸۹

فهرست آیات و احادیث و جمل عربی

ص ۹۱	انمّا سبّك من بلّغك
ص ۹۳	و لاخير فى و دّ يكون بشافع
ص ۹۴	و داء الجهل ليس له دواء
ص ۹۵	قيمة كلّ امرئى ما يحسنه
ص ۹۷	ما خلق الله خلقاً أكرم خلقاً من العقل
ص ۹۸	تعالى
ص ۹۸	حسن الظنّ
ص ۹۹	كل امرئ ميسر لما خلق له
ص ۱۰۱	رحمه الله

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۱۰	فصل	فضل
۱۶	۳	آخرت	آخرت
۲۰	۸	حیر	خیر
۲۸	۶	که باید بعلمت	باید که بعلمت
۳۱	۱۱	کم کم	کم کو
۴۹	۱۲	خسات	خساست
۵۷	۲	عرّة	غرّة
۵۷	۸	در نجیح	و در نجیح
۶۴	۹	جایز	جایز
۸۷	۶	دروغ	دروغ و
۸۸	۷	علی لآء	علی الآء
۹۹	۳	افراطی نموده باشی	افراطی نموده باشی

فهرست انتشارات دانشگاه ادبیات اصفهان

- ۱ - مقامات حمیدی
- ۲ - نقد فلسفه
- ۳ - الادب الوجیز للمولد الصغیر
- ۴ - مشاعر
- بتصحیح سید علی اکبر ابرقوئی (۱۳۳۹)
- تألیف غلامحسین آهنی
- بتصحیح غلامحسین آهنی
- ترجمه و توضیح بقلم غلامحسین آهنی

1